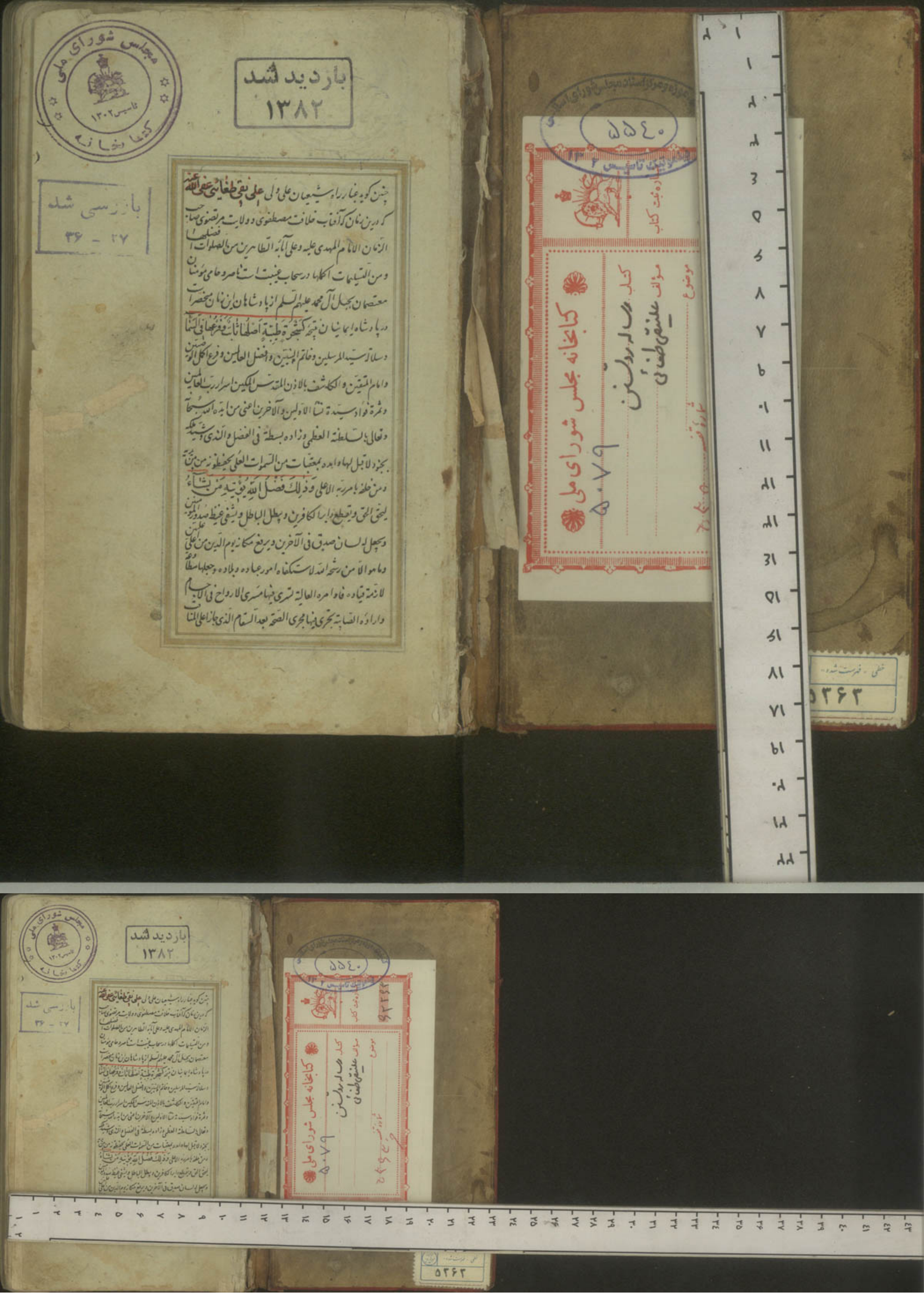

١٣٩

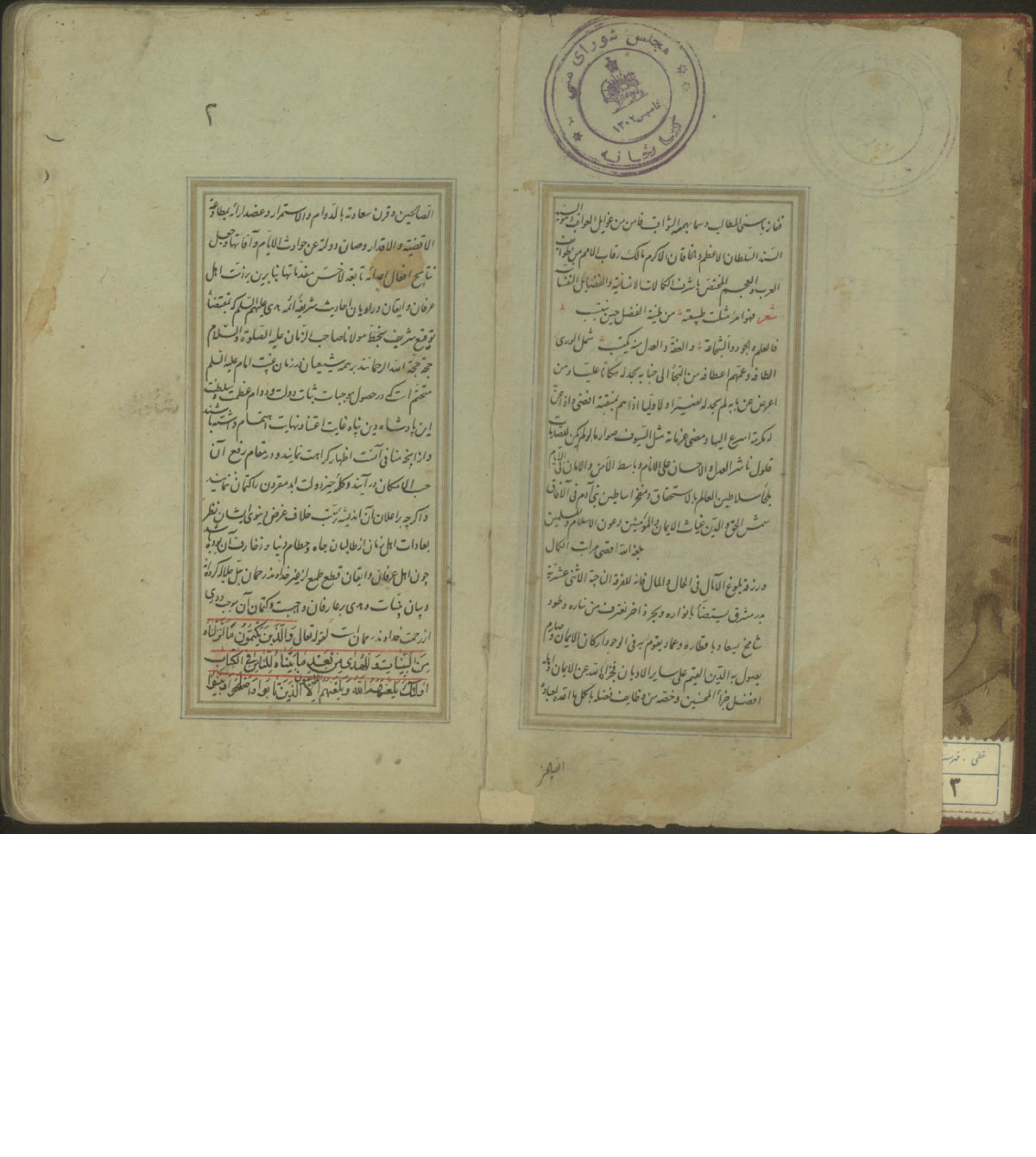


چنین گوید غبار راه شیعیان علی ولی علی نقی طغائی عفی الله عنه
که درین زمان که آفتاب خلافت مصطفوی و ولایت مرتضوی صاحب
الزمان الامام المهدی علیه وعلی آبائه الطاهرین من الصلوات افضلها
ومن التسلیمات اکملها در سحاب غیبت است ناصر و حامی مؤمنان
معتصمان بحبل آل محمد علیهم السلم از پادشاهان این زمان حضرت
در پادشاه ایمانیان نتیجه کشجرة طیبة اصلها ثابت وفرعها فی السما
وسلالهٔ سید المرسلین وخاتم النبیین وافضل العالمین وفرع اکمل الوصیین
وامام المتقین والکاشف بالاذن المقدس المکین اسرار رب العالمین
وثمرهٔ فؤاد سیدة نساء الاولین والآخرین اعنی من ایده الله سبحانه
وتعالی بالسلطنة العظمی وزاده بسطة فی الفضل والندی وشید ملکه
بجنود لا قبل لها وایده بمعقبات من السموات العلی یحفظونه من بین یدیه
ومن خلفه بامر ربه الاعلی وذلك فضل الله یؤتیه من یشاء
لیحق الحق ویقطع دابر الکافرین ویبطل الباطل ویشفی غیظ صدور المؤمنین
ویجعل له لسان صدق فی الآخرین ویرفع مکانه یوم الدین من اعلی علیین
وما هو الا من رشحه الله لاستکفاء امور عباده وبلاده وجعلها سلطانه
لازمة قیاده فاوامره العالیة تسری فیها مسری الارواح فی الاجسام
وارادته الصائبة تجری فیها مجری الصحة بعد السقام الذی جازا علی المناف

بازدید شد
۱۳۸۲
بازرسی شد
۲۷ - ۳۶
کتابخانه مجلس شورای ملی
۵۰۷۹
۵۳۶۳



چنین گوید غبار راه شیعیان علی ولی علی نقی طغائی عفی الله عنه
که درین زمان که آفتاب خلافت مصطفوی و ولایت مرتضوی صاحب
الزمان الامام المهدی علیه وعلی آبائه الطاهرین من الصلوات افضلها
ومن التسلیمات اکملها در سحاب غیبت است ناصر و حامی مؤمنان
معتصمان بحبل آل محمد علیهم السلم از پادشاهان این زمان منحصرات
در پادشاه ایمانیان منحه کشجرة طیبة اصلها ثابت وفرعها فی السما
وسلالة سید المرسلین وخاتم النبیین وافضل العالمین وفرع اکمل الوصیین
وامام المتقین والکاشف بالاذن المقدس المکین اسرار رب العالمین
وثمرة فؤاد سیدة نساء الاولین والآخرین اعنی من ایده الله سبحانه
وتعالی بالسلطنة العظمی وزاده بسطة فی الفضل والذی شید ملکه
بجنود لا قبل لها وایده بمعقبات من السموات العلی یحفظونه من بین یدیه
ومن خلفه بامر ربه الاعلی وذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
لیحق الحق ویقطع دابر الکافرین ویبطل الباطل ویشفی غیظ صدور المؤمنین
ویجعل له لسان صدق فی الآخرین ویرفع مکانه یوم الدین من اعلی علیین
وما هو الا من رشحه الله لاستکفاء امور عباده وبلاده وجعلها مطاوعة
لازمة قیاده فاوامره العالیة تسری فیها مسری الارواح فی الاجسام
وارادته الصائبة تجری فیها مجری الصحة بعد السقام الذی جاز اعلی المناقب



فاز باسنى المطالب وسما بهمته الثواقب فامن من غوائل العواقب والسيد
السنة السلطان الاعظم والخاقان الاكرم مالك رقاب الامم من طوائف
العرب والعجم المختص باشرف الكمالات الانسانية والفضائل النفسانية
شعر فهو امرء شلت طبيعته من طينة الفضل حين ينتسب
فالعلم والجود والشجاعة والعفة والعدل منه يكتسب شمل الورى
الطافه وعمهم اعطافه من التجا الى جنابه يجد له مكانا عليا ومن
اعرض عن بابه لم يجد له نصيرا ولا وليا اذا هم بمنقبة اقضى واذا عن
له مكرمة اسرع اليها ومضى عزماته مثل السيوف صوارم لو لم يكن للقضاء ثبات
فلول ناشر العدل والاحسان على الانام وباسط الامن والامان في الايام
ملجا سلاطين العالم بالاستحقاق ومنجا اساطين بني آدم في الآفاق
شمس الحق والدين غياث الايمان والمؤمنين وعون الاسلام والمسلمين
بلغه الله اقصى مراتب الكمال
ورزقه بلوغ الآمال في الحال والمال فانه للفرقة الناجية الاثني عشرية
بدر مشرق يستضاء بانواره وبحر زاخر تغترف من تياره وطود
شامخ يستعاد باقطاره وعماد يقوم به في الوجود اركان الايمان ودعائم
يصول به الدين القويم على ساير الاديان فجزاه الله عن الايمان واهله
افضل جزاء المحسنين وخصه من وظايف فضله باكمل ما اعده لعباده

الصالحين

الصالحین وقرن سعادته بالدوام والاستمرار وعضد آرائه بمطاوعة
الاقضیة والاقدار وصان دولته عن حوادث الایام وآفاتها وجعل
نتایج افعال اعدائه تابعة لاخس مقدماتها بنابرین بر ذمت اهل
عرفان و ایمان و راویان احادیث شریفه ائمه هدی علیهم السلم که بمقتضای
توقیع شریف بخط مولانا صاحب الزمان علیه الصلوة والسلام
حجه حجة الله الرحمانند بر همه شیعیان در زمان غیبت امام علیه السلم
متحتم است که در حصول موجبات ثبات دولت و دوام عظمت و سلطنت
این پادشاه دین پناه غایت اعتنا و نهایت اهتمام داشته باشند
و از انچه منافی آنست اظهار کراهت نمایند و در مقام رفع آن
حسب الامکان در آیند و کلمه خیر دولت ابد مقرون را کتمان ننمایند
و اگر چه بر اعلان آن اندیشه ترتب خلاف غرض دنیوی ایشان نظر
بعادات اهل زمان از طالبان جاه و حطام دنیا و زخارف آن بوده باشد
چون اهل عرفان و ایقان قطع طمع از غیر خداوند رحمان جل جلاله کرده
و بیان حسنات و هدی بر عارفان واجبست و کتمان آن موجب دوری
از رحمت خداوند رحمان است لقوله تعالی ان الذین یکتمون ما انزلنا
من البینات والهدی من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب
اولئك یلعنهم الله ویلعنهم اللاعنون الا الذین تابوا واصلحوا وبینوا

فاولئك اتوب علیهم وانا التواب الرحیم لهذا
بنده مخلص پادشاه دین پناه مخلصا لوجه الله بیان اینچه درین عصر
فی الجمله دخول آن زمان اتفاق افتاده درین رساله شریفه می نماید
و بدین سبب در زمره لا یخافون لومة لائم در می آید ان شاء الله تعالی
و بجهت تذکیر و نفع مؤمنین بحکم و ذکر فان الذکری تنفع المؤمنین
بدرگاه عرش اشتباه که نموذجی از لغت وی گذارش یافت بسعی رسیده
باید اگر شرف از انظار بندگان اشرف یابد و مقصود اصلی بر آن مترتب
شود ان شاء الله تعالی بدان ایدک الله تعالی که شک نیست که جواز
جهالت را اصلا و مطلقا مستلزم جواز وضع تکلیف است از هر کس و جواز
وضع تکلیف از هر کس مستلزم جواز رفع کتب و رسل و آداب است و رفع
کتب و رسل و آداب عیاذا بالله منه فساد تدبیر و رجوع بکفر اهل دهر مشهود
پس از عدل و حکمت خداوند رحمن عز و علا در هر عصر و زمان تا انقراض
آن وجود اهل علم و عرفان و ایقان بجهت صحت تدبیر و انتظام مهام
عالمیان ضروریست و بعیان دانست که فقدان ایشان عیاذا بالله من
عین نقصان و زیان عرصه غبراست از اطراف آن همچنانکه خداوند رحمان
عز و علا فرموده اولم یروا انا نأتی الارض ننقصها من
اطرافها بنابر تفسیر سید العابدین علی بن الحسین علیهما السلام که فرمود

و هو ذهاب العلماء و ابو الحسن موسی الکاظم علیه السلام فرموده
اذا مات المؤمن بکت علیه الملائکة و بقاع الارض
التی کان یعبد الله علیها و ابواب السماء التی کان یصعد
فیها باعماله و ثلم فی الاسلام ثلمة لا یسدها شیء لان المؤمنین
الفقهاء حصون الاسلام کحصن سور المدینة لها یعنی هرگاه
بمیرد فقیه مؤمن بروی بگریند فرشتگان زمین و آسمان و بقعهای زمینی
که مؤمن مذکور بر آن عبادت معبود بحق خداوند رحمان کرده و درهای آسمان
که اعمال مؤمن مذکور از آنها بالا میبرند و رخنه در اسلام بهم میرسد که
سد آن رخنه نمی نماید چیزی دیگر و بدرستی که مؤمنان حصارهای اسلامند
مثل حصار بجهت شهر و دوست ترین موتها نزد ابلیس لعین موت مؤمن
فقیه است امام جعفر صادق علیه السلام فرموده ما من احد یموت من
المؤمنین احب الی ابلیس من موت فقیه چگونه چنین نباشد و حال
آنکه علما دین مبین وارثان پیغمبرانند بیقین از جهت پیغمبری همچنانکه
رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده من سلک طریقا یطلب فیه
علما سلک الله به طریقا الی الجنة و ان الملائکة لتضع اجنحتها
لطالب العلم رضی به و انه یستغفر لطالب العلم من فی السماء و من فی
الارض حتی الحوت فی البحر و فضل العالم علی العابد کفضل القمر علی سایر

البحوم لیلة البدر و ان العلماء ورثة الانبیاء ان الانبیاء لم یورثوا
دینارا و لا درهما و لکن ورثوا العلم فمن اخذ منه اخذ بحظ وافر
این حدیث شریف صحیح است و در کتاب کافی کلینی و من لا یحضره الفقیه که در
و صاحب هر دو کتاب ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی که در زمان حیات خود
در زمره وکلاء مولانا المهدی علیه و علی آبائه المعصومین الصلوة و السلم بود
مثل عثمن بن سعید العمری و ابی جعفر محمد پسر وی و ابی القاسم الحسین بن
روح و علی بن محمد السمری رضی الله عنهم و وفات محمد بن یعقوب پیش از وفات
علی بن محمد السمری رضی الله عنه بود بواسطه آنکه علی بن محمد السمری در شعبان
سنه تسع و عشرین و ثلثمائه وفات یافته و ثقة الاسلام محمد بن یعقوب
ببغداد سنه ثمان و عشرین و ثلثمائه وفات یافته پس تصانیف ثقة الاسلام
محمد بن یعقوب در روایات وی در زمن وکلاء الصاحب علیه السلم بوده
در وقتی که راهی بسوی تحقیق منقولات او و تصدیق مصنفات وی از
امام مهدی معصوم حی علیه السلم بوده و صدوق ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین
بن موسی بن بابویه القمی که بدعاء صاحب الزمان علیه السلم متولد شده شهادت
بصحت این حدیث شریف و صدور آن از رسول الله صلی الله علیه و آله داده
و علما را در صحت این حدیث شریف توقفی نیست و تمکی نقل آن کرده اند
تا بحدی که مستفیض بلکه متواتر گشته و مقصود آنست که هر مؤمن که سلوک

کند

کند راهی را که طلب میکند در آن راه علمی را از علوم دین خدای عز و علا بسبب
سلوک و طلب مذکور وی را سالک راه بهشت و داخل بهشت میگردانم
و بدرستی که فرشتگان هر آینه بالهای خود را در راه مؤمن طالب علم مذکور
میگسترانند بواسطه خشنودی که از و دارند و بتحقیق که طلب آمرزش میکنند
بجهت طالب علم مذکور هر کس که در آسمان است و هر کس که در زمین حتی ماهیها
دریا و فضل و شرف عالم علم دین از جهت عبادت مثل فضل و شرف ماه
بر سایر ستارگان در شب بدر و بدرستی که علماء دین مبین وارثان پیغمبرانند
از جهت دانش و معرفت و پیغمبران را از جهت مذکوره میراث دینار و
درهم نیست بلکه از حیثیت نبوت میراث پیغمبران منحصر در علم است
و گیرنده علم دین گیرنده نصیب وافر است و اعزاز و اکرام فقهاء مؤمنین و
علماء دین مبین موجب خشنودی الله سبحانه و تعالی است و بتحقیق و
اهانت و استخفاف ایشان عیاذا بالله منه موجب غضب و سخط
وی است عز و علا رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده من اکرم
فقیها مؤمنا لقی الله یوم القیمة و هو عنه راض و من اهان
فقیها مؤمنا لقی الله یوم القیمة و هو غضبان سید العابدین
علی بن الحسین علیهما السلم فرموده لو یعلم الناس ما فی طلب العلم لطلبوه
و لو بسفك المهج و خوض اللجج ان الله تبارك و تعالی اوحی الی

علم بر عابد از جهت

دانیال ان امقت عبیدی الی الجاهل المستخف بحق اهل العلم التارک
للاقتداء بهم وان احب عبیدی الی التقی الطالب للثواب الجزیل
اللازم للعلماء التابع للحلماء القابل عن الحکماء یعنی اکر مردمان بدانستندی
فایده که در طلب علم دین است هر آینه طلب آن میکردند واکرچه بریختن خونها
وفرو رفتن در دریاها بود خدای تعالی بدانیال پیغمبر وحی فرستاد که بدرستی که
دشمن ترین بندکان من بسوی من جاهل مستخف بحق اهل علم است که ترک
اقتدا بعلما کرده وبدرستی که دوست ترین بندکان من بسوی من پرهیزکار
طالب ثواب جزیل است که ملازمت علما اختیار کرده وتابع اهل علم است و
سخن از راستگفتاران ودرست کرداران میکوید ومراد بعلما وفقها وحکما
درامثال این احادیث شریفه عالمان بعلم دین اند که بسبب خشیت وخوف
رب العالمین است بیقین چنانچه عز وعلا فرموده انما یخشی الله
من عباده العلماء امام جعفر صادق علیه السلم در تفسیر همین آیه
کریمه فرموده یعنی بالعلماء من صدق قوله فعله ومن لم یصدق
قوله فعله فلیس بعالم ومحمد صلی الله علیه وآله فرموده انما العلم ثلثة
آیة محکمة او فریضة عادلة او سنة قائمة وما خلاهن فهو
فضل بعضی از اهل تحقیق ذکر کرده که مراد بفضل درین حدیث شریف
فضول است چون بعد از دانستن هر سه قسم علم فراغ از هر عبادت شغل

برآن

برآن بالکلیه چون مدت عمر بغایت کوتاه است وفرصت غنیمت فوت میشود
مطلوبست وامر خداوند عز وعلا بآن واقع شده که فرموده وما امروا
الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین حنفاء ویقیموا الصلوة ویؤتوا
الزکوة وذلک دین القیمة ورسول الله صلی الله علیه وآله فرموده لا خیر
فی العیش الا لرجلین عالم مطاع او مستمع واع یعنی خیر در زندکانی
وحیات عاریتی دنیا نیست مکر از برای دو مرد یکی بجهت عالمی بعلم دین که
بسبب خشیت خوف رب العالمین است ومردمان اطاعت او مینمایند
واقتدا باو میکنند ودیکری بجهت متعلم مستمع صاحب هوش که هر چه بشنود
از علم دین حفظ میکند بجهت عمل کردن بآن وامام جعفر صادق علیه السلم
فرموده الناس ثلثة عالم ومتعلم وغثاء وغثا بفتح ومد در اصل
آنچیزیست که بر بالای آب سیل می آید از کف وخرک وغیر آن ومراد از آن درین
حدیث شریف اراذل مردمان وبدترین ایشان ونظر افتادکان اهل علم
واتقاانند ونیز امام علیه السلم فرموده اغد عالما او متعلما او احب
اهل العلم ولا تکن رابعا فتهلک ببغضهم بمقتضا دلالت
این حدیث شریف محبت اهل علم دین سبب نجات ورستکاریست و
بغض ایشان عیاذا بالله منه موجب هلاکت وعذاب الهیست وعلما
دین مبین امنا رب العالمین اند امام جعفر صادق علیه السلم فرموده

العلماء امناء والاتقیاء حصون والاوصیاء سادة و در حدیث دیگر
العلماء منار والاتقیاء حصون والعلماء سادة و امیر مؤمنان
علیه افضل صلوات الله الرحمن فرموده الا اخبرکم بالفقیه حق
الفقیه من لم یقنط الناس من رحمة الله ولم یؤمنهم من عذاب الله
ولم یرخص لهم فی معاصی الله ولم یترک القرآن رغبة عنه الی غیره
و جابر بن عبدالله روایت کرده که فرمود ساعة من عالم یتکی علی فراشه
ینظر فی علمه خیر من عبادة العابد سبعین عاما و امام جعفر صادق
فرموده اذا کان یوم القیمة جمع الله عز و جل الناس فی صعید واحد
ووضعت الموازین فتوزن دماء الشهداء مع مداد العلماء فیرجح
مداد العلماء علی دماء الشهداء علما ذکر کرده اند که علت مزیت
مداد علمای دین بر خونهای شهدا که در راه خدای عز و علا فضل شهادت
یافته اند عموم فایده علما و خصوص نفع خونهای شهداست چون عنایت
ازلی بعموم نفع و فایده بیشتر است از خصوص آن و گفته رسول الله صلعم
المؤمن اذا مات و ترک ورقة واحدة علیها علم تکون تلک الورقة
یوم القیمة سترا فیما بینه و بین النار و اعطاه الله تبارک و تعالی
بکل حرف مکتوب علیها مدینة اوسع من الدنیا سبع مرات و ما من
مؤمن یقعد ساعة عند العالم الا ناداه ربه عز و جل جلست الی حبیبی

از پیغمبر صلی الله علیه و آله

وعزتی

آسمان و زمین است حتی ماهیان دریا و شرف و فضل ایشان
بر عابدان مثل شرف و فضل ماه شب بدر است بر سایر کواکب و
خشیت و خوف خداوند رحمان منحصر در ایشان است و مداد ایشان
برجحان بر خونهای شهیدان دارد و یک نظر و فکر هر یک از ایشان
در علم دین در وقت تکیه وی بر فراش و سکون و تمکین بهتر از عبادت
عابد است در هفتاد سال و هر یک ورق کاغذ که بر آن علم دین نوشته اند
و از عالم مؤمن صاحب ورق مذکور بماند بعد از موت او حجابست
در روز قیامت بجهت صاحب ورق مذکور از آتش دوزخ و الله
سبحانه و تعالی هر یک از ایشان را حبیب خود خوانده و او را با
همنشین او در یکساعت بسبب آن ساکن بهشت میگرداند و همنشینی
او شرف دنیا و آخرت و دین او و ذکر خدای عز و علاست و سخن گفتن او
در عمل خیر می افزاید و علم با عمل او مرغب در آخرت و همنشینی او موجب
توقع رحمت الهیست بر همنشین و یاد گرفتن و آموختن علم هر یک از ایشان
حسنات و مدارست آن تسبیح است و بحث از آن جهاد است و
آموزانیدن آن صدقات است و طالب آن سالک راه بهشت است و
آن انیس در وحشت و صاحب در وحدت است و سلاح بر دشمنان و
و زینت خلان و دوستان است و بسبب آن فرشتگان رغبت

در ظلمت ایشان مینمایند و مسح ایشان بابالهای خویش میکنند و علم
ایشان حیات دلها و نور چشمها از کوری و ظلمت جهالت و قوت ابدان
از ضعف است و خدای عز و علا حامل آن را بمنازل و درجات نیکوکاران
فرو می آورد و ایشان را همنشینی اخیار در دنیا و آخرت میدهد و بعلم
ایشان اطاعت و عبادت خداوند رحمان مینمایند و بآن حلال و حرام
را می شناسند و آن مقتدای عقل است و عقل تابع اوست و سعدا
ملهم بآن اند و اشقیا محروم از آن اند و غیر ذلک از وجوه شرف و فضایل
و مزایا که احصای آن متعذر بشریت علما و مجتهدین فرقه ناجیه و عصابه
منصوره محقه مرحومه اثنی عشریه اند که توسل و تمسک باهل بیت اطهار
و ائمه ابرار علیهم السلم کشتی نجات اند و فلاح و رستگاری در دار قرار
بدون آن میسر نیست چنانچه اند و تبرا از دشمنان ایشان نموده اند و دلالت
برین مراد از راه عقل و نقل و کتاب و سنت در کتاب مسمی بتبصرة الاصحاب
نموده ایم و در اینجا میگوییم که چون معلوم شده که فرقه ناجیه از همه فرق مسلمین
که باخبار سید المرسلین هفتاد و سه اند شیعه محقه اثنی عشریه است
همچنانکه اتفاق لفظ شیعه و فرقه در عدد اشارت خفیه بآن است و نیز
معلوم شده که امت را در عصر غیبت امام علیه السلم در حوادث واقعه
و معرفت احکام و حلال و حرام رجوع بسوی راوی احادیث اهل البیت

علیهم السلم

علیهم السلم و ناظر در حلال و حرام ایشان و عارف احکام ایشان علیهم السلم
واجبست و در عصر مذکور طریق معرفت با عدم آن منحصر در رجوع مذکورات
معلوم میشود و صدق مراد مذکور شیخ صدوق ابو جعفر محمد بن علی بن
بابویه در کتاب کمال الدین و تمام النعمه ذکر کرده از جمله توقیعات شریفه
بخط مولانا صاحب الزمان علیه الصلوة و السلم که آنحضرت در جواب
بعضی مسایل مشکله که اسحق بن یعقوب بوساطت محمد بن عثمان العمری
رضی الله عنه سوال نموده بود نوشته اما ما سألت عنه ارشدک الله
و وفقک الی قوله علیه السلم و اما الحوادث الواقعه فارجعوا
فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله علیهم
بمقتضای این توقیع شریف راویان حدیث اهل البیت علیهم السلام
در زمان غیبت امام علیه السلم که مراد از ایشان مجتهدین از اهل ایمان و
ایقانند حجة حجة الله اند بر همه شیعیان در رجوع بایشان در حوادث واقعه
و قضایا سانحه و معرفت احکام و حلال و حرام حیث ائمه انام علیهم السلم و
و امام جعفر صادق علیه السلم فرموده اعرفوا منازل الرجال منا علی
قدر روایاتهم عنا و نیز فرموده اعرفوا منازل شیعتنا بقدر
ما یحسنون من روایاتهم عنا فانا لا نعد الفقیه منهم فقیها
حتی یکون محدثا مفهما و المفهم المحدث و نیز فرموده اعرفوا منازل

الناس منا علی قلة رؤیاتهم عنا یعنی حال مردمان و شیعیان
و قرب و بعد منزلت ایشان با ائمه هدی علیهم السلم بقدر معرفت احادیث
و معرفت احکام حلال و حرام ایشانست علیهم السلم و هرچند معرفت
بیشترست قرب بیشتر و هرچند کمتر دورتر پس آنکس که هیچ معرفت ندارد
در غایت دوری از ایشان علیهم السلم خواهد بود و آنکس که در غایت بعد از
ایشان علیهم السلم است که شیعه نخوانند هالک و در آتش دوزخ خواهد بود
ابدا لا محاله و تواند بود که تعبیر امام علیه السلم محدث المفهم اشارت
باشد بجواز اجتهاد و استنباط احکام جزئیه از قواعد کلیه که از ائمه
هدی علیهم السلم بعلماء مجتهدین شیعه محقه بطرق صحیحه رسیده و چون
محدث بودن غیر معصوم غیر محدث بودن معصوم است علیه السلم
از محمد بن مسلم ثقفی مرویست که گفت ذکر المحدث عند ابی عبد الله
علیه السلام فقال علیه السلام یسمع الصوت و لا یری الشخص
محمد گوید فقلت له جعلت فداك کیف یعلم انه کلام الملك قال
یعطی السکینة و الوقار حتی یعلم انه کلام ملك ابو الحسن محمد
ابن حاتم بن ماهویه گفت من و برادرم بخدمت ابی الحسن الثالث علیه السلم
نوشتیم و سؤال کردیم که معالم دین پس را از که اخذ نماییم امام علیه السلم
در جواب نوشت بخط شریف خویش فهمت ما ذکرتما فاصمدا فی

دینکا

دینکما علی مسن فی حبنا و کل کثیر القدم فی امرنا فانهم کافوکما
ان شاء الله یعنی فهمیدم مکتوب مذکور شما را قصد کنید در امر دین شما
هر کثیر مسن در محبت ما اهل بیت را که اخذ احکام حلال و حرام ما کرده
در عرض مدت عمر طویل خویش و هر کثیر القدم در اخذ حدیث ما یعنی
مجتهد عدل امامی پس هر کسی که مسن و کثیر القدم مذکور کفایت امر دین شما و
معالم آن می‌نمایند ان شاء الله تعالی و در کتاب احتجاج شیخ العلامة
الطبرسی قدس سره بسند او از ابی محمد العسکری علیه السلم مذکور است
قال الحسین بن علی علیهما السلام من کفل لنا یتیما قطعته عنا
محنتنا باستتارنا فواساه من علومنا التی سقطت الیه حتی ارشده
و هداه قال الله عز و جل یا ایها العبد الکریم المواسی انا اولی
بالکرم منك اجعلوا له یا ملائکتی فی الجنان بعدد کل حرف
علمه الف الف قصر و ضموا الیها ما یلیق بها من سائر النعم
سید جوانان بهشت حسین بن علی علیهما السلم فرموده هر کس که کفایت کند
یتیم علم دین ما را که جدا ساخته او را از ما معدن علم محنت ما بسبب استتار
و احتجاب ما از خوف اعدا دین پس مواساة کند او را از علوم ما که باو
رسیده تا آنکه راه حق نماید و هدایت کند او را بمعالم دین پس الله سبحانه
و تعالی گوید آنکس را ای بنده کریم مواسی من اولی بکرم از تو پس امر کند

دشمنان اگر بحجت بنده موالی مذکور بگرداند بعد هر حرفی که از خود
یتیم علم را هزار هزار قصر در بهشت ضم کند بسوی قصرها مذکور آنچه لایق و مناسب
انهاست از سایر نعم از آنچه هیچ چشم ندیده و هیچ گوش نشنیده و مراد
به یتیم علم جاهل است و کفیل موالی عالم بعلم دین مجتهد عدل امامی والله اعلم
و از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال شده که آیا مردی که بسیار روایت
حدیث شما اهل البیت علیهم السلام میکند و نشر آن در میان مردمان و شیعیان
و در دلهای ایشان قرار و جا میدهد افضل است یا عابدی از شیعه شما
که حالت روایت مذکوره ندارد امام علیه السلام در جواب فرمود صاحب
روایت حدیث ما بطریق مذکور که در دلهای شیعه ما قرار و جای میدهد
فاضلتر از هزار عابد است و در جواب امام علیه السلام اشارتیست که فضل
در آموختن شیعه محقه است و از مخالف پس باید که مقصود تعلیم فروع دین
میسن بوده باشد نه اصول آن چنانکه بتأمل صادق ظاهر میشود و ابی خدیجه
گفت که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرا فرستاد بنزد شیعیان و
اهل ایمان و ایقان و فرمود که ایشان را از من پیام برسان و بگوی
ایاکم اذا وقعت بینکم خصومة او تداری بینکم فی شیء من الاخذ
والعطا ان تحاکموا الی احد من هؤلاء الفساق اجعلوا بینکم
رجلا ممن عرف حلالنا وحرامنا فانی قد جعلته علیکم قاضیا

وایاکم ان یحاکم بعضکم بعضا الی السلطان الجائر و نیز امام علیه السلام
در صورت اختلاف دو عدل امامی که متخاصمین بحکم هر دو راضی شده اند
فرموده ینظر الی افقههما واعلمهما باحادیثنا واورعهما فینفذ
حکمه ولا یلتفت الی الآخر و در مقبول عمر بن حنظله که جمیع علما تلقی آن
بقبول کرده اند مذکور است قال سألت اباعبدالله علیه السلام عن
رجلین من اصحابنا یکون بینهما منازعة فی دین او میراث
فتحاکما الی السلطان او الی القضاة ایحل ذلک فقال من تحاکم
الی الطاغوت فحکم له فانما یأخذ سحتا وان کان حقه ثابتا لانه
اخذ بحکم الطاغوت وقد امر الله عز وجل ان یکفر بها قلت کیف
یصنعان قال فانظروا الی من کان منکم روی حدیثنا ونظر فی
حلالنا وحرامنا وعرف احکامنا فلیرضوا به حکما فانی قد جعلته
علیکم حاکما فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فانما بحکم الله استخف
وعلینا رد والراد علینا الراد علی الله وهو علی حد الشرک بالله
این احادیث شریفه دلالت دارد که تحاکم و ترافع بسوی قاضی غیر شرعی
که در مثل این زمان عبارتست از مجتهد امامی عدل جامع جمیع شرایط حکم و
فتوی حرامست و منزله تحاکم و ترافع بسوی طاغوت و شیطان است
واخذ مال بحکم غیر حاکم شرعی حلال نیست و سحت و حرامست و اگر چه حق

ثابت محقق آخذ بوده باشد چون بحکم طاغوت گرفته و خلاف امر خدا
تعالی کرده و اشعار دارد که خلاف امر او سر باب محل ترتب آثار آن برات
و علما را درین باب کلام و تفصیلیست که ذکر آن مناسب مقام نیست و
احادیث شریفه صریح دلالت دارد بر آنکه حاکم و قاضی شرعی در زمان غیبت
امام علیه السلم دوازده امر معتبر و شرطست **اول** ایمان چون معصوم علیه السلم
فرموده منکم و نیز غیر مؤمن فاسق است و تثبت نزد خبر فاسق بدلالت
نص قرآن کریم واجبست **دویم** عدالت چون فرموده اعدلهما
سیوم علم بکتاب خدای عز و علا و معرفت آیات احکام آن **چهارم**
علم بسنت مطهره خاتم انبیا صلی الله علیه و آله و احادیث ائمه هدی علیهم السلم
چون امام علیه السلم فرموده روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا
و عرف احکامنا و مراد بنظر اجتهاد و معتبر است نزد طایفه محقه **پنجم**
علم باجماع و خلاف **ششم** علم بکلام **هفتم** علم باصول **هشتم** علم بلغت
و نحو و صرف و کیفیت استدلال و بر اعتبار اینها همه دلالت دارد
قول امام علیه السلم و عرف احکامنا چون معرفت احکام ائمه هدی
علیهم السلم بدون اینها همه محالست **نهم** علم بناسخ و منسوخ و محکم و
متشابه و ظاهر و مأول و عام و خاص و مبین و مجمل و نحو مذکورات
از آنچه فهمیدن معنی مراد و عمل بموجب آن توقف بر آن دارد

دهم علم بجرح و تعدیل رجال و حال راویان حدیث چون فرموده
و روی حدیثنا **یازدهم** علم بمقتضای لفظ بحسب لغت و عرف و
شرع و علم باین که مخاطب اراده مقتضای خطاب خویش کرده هرگاه
خطاب او مجرد از قرینه بوده باشد و اراده آنچه قرینه دلالت بر آن
دارد هرگاه قرینه یافت شود تا اعتماد بخطاب وی توان نمود و این موقوف
بر ثبوت حکمت است **دوازدهم** غالب بودن ذکر و حفظ او و غالب
نبودن نسیان بر او چون درک احکام بدون غلبه حفظ و ذکر متعذرست
پس هر کس که اتصاف بصفات مذکوره ندارد و مجموع دوازده امر مذکور
در او بکمال نیست در مثل این زمان قاضی و حاکم شرعی مسلمانان نتواند بود
و تحاکم و ترافع بسوی او در منازعات و مخاصمات و مجاذبات بمنزله
ترافع و تحاکم بسوی شیطان و عدول از امر خداوند رحمان عز و علا خواهد بود
عیاذا بالله بلکه میگوییم که اجماع فرقه ناجیه که تمسک باهل بیت عصمت
علیهم السلم که سفینه نجاتند حجت اند انعقاد یافته بر حرمت قضا و حکم
و فتوی غیر مجتهد جامع شرایط مذکوره حکم و فتوی در زمان غیبت امام
علیه السلم و اخبار و آثار ائمه اطهار علیهم السلم صراحة دلالت دارد
بر اینکه متعاطی و متصدی قضا و فتوی با عدم شرایط معتبره شقی است
و مقر او در دار قرار نار است و مکان او در نار شکایت بخداوند قهار

از شدت گرمی بار می برد و مجالست متعاطی مذکور موجب توقع نزول
لعنت است بر مجالس با متصدی مذکور و حکم او بغیر ما انزل الله
تعالی سبب کفر اوست و خطا او در حکم می اندازد او را دورتر از آسمان
و چون او بگوید و سؤال کند از زنا است چه جوز ما تقول ما تری یا بن صحبت
لعنت خدای تعالی و فرشتگان و همه مردمان بر او می آید و بمنزله جماعت
که خدای عز و علا در حق ایشان فرموده الم تر الی الذین یزعمون
انهم آمنوا بما انزل الیک وما انزل من قبلک یریدون ان
یتحاکموا الی الطاغوت وقد امروا ان یکفروا به امیر المؤمنین علیه السلم
شریح را گفت یا شریح قد جلست مجلسا ما جلسه الا نبی او وصی
نبی او شقی چون مجتهد جامع شرایط حکم و فتوی بفرعیت در تحت وصی
داخل است به نیابت از وی باذن صریح جواز قضا او قدح در حصر مذکور
درین حدیث شریف نمی نماید و امام جعفر صادق علیه السلم فرموده
اتقوا الحکومة فان الحکومة انما هی للامام العالم بالقضا
العادل فی المسلمین لنبی او وصی نبی و کلام در حصر مستفاد ازین
حدیث شریف نظر بجواز حکومت مجتهد جامع شرایط در زمان غیبت
امام علیه السلم مثل سابق است و این دو حدیث در کتاب کلینی و کتاب
من لا یحضره الفقیه مذکور است و در صحت هر دو شهادت ثقة الاسلام

و رئیس المحدثین الصدوق قدس الله اسرارهما کافیست پس مجال قدح
در صحت سند هیچ یک نماند و ابن بابویه روایت کرده از امام جعفر صادق
که امام فرمود ان النواویس شکت الی الله عز و جل شدة حرها فقال
لها عز و جل اسکتی فان مواضع القضاة اشد حرا منک و از محمد بن
مسلم ثقفی بسند صحیح روایت کرده اند که گفت مر بی ابو جعفر علیه السلم
وانا جالس عند القاضی بالمدینة فدخلت علیه من الغد فقال ما مجلس
رأیتک فیه امس قال قلت له جعلت فداک ان هذا القاضی
لی مکرم فربما جلست الیه فقال لی وما یؤمنک ان تنزل اللعنة
فتعمک معه این حدیث صحیح مذکور در کتاب کلینی مسمی بکافی و کتاب
من لا یحضره الفقیه صریح است در حرمت و معصیت بودن همنشینی غیر
قاضی شرعی شامل آنکس که مجرد نوشتن فتوی مشعر بر تجویز لعنت بعضی دوری
از رحمت آلهی بر ابی حنیفه لعین را محض کفر و ارتداد میدانند و نداء اعلان
بآن نموده تا بحدی که ببعض بلاد مخالفین رسیده و مع ذلک بالفعل
دار الفضل و دار العلم در عهد این پادشاه دین پناه از نسل خیر البشر
مروج دین مبین ائمه اثنی عشر دامت دولته الی ظهور وصی ثانی عشر مسند
قضا و حکم و فتوی با عدم شرایط معتبره رأسا و اصلا نشسته و مدلولات
این حدیث لا محاله هم نشین قاضی است عیب ای ایمن از نزول لعنت

غضبا از عالم غیب نیست تدان شاء الله تعالی امام معصوم جعفر بن محمد
الصادق علیهما السلم فرمود ای قاض قضی بین اثنین فاخطا سقط
ابعد من السماء، و ابن بابویه رحمه الله در کتاب من لا یحضره الفقیه
روایت کرده از امام معصوم مذکور علیه الصلوة والسلم که فرمود اذا کان
الحاکم یقول لمن عن یمینه ولمن عن یساره ما تقول ما تری فعلی ذلک
لعنة الله والملائکة والناس اجمعین و نیز روایت کرده از امام علیه السلم
که آنحضرت فرمود ایما رجل کان بینه و بین اخ له مماراة فی حق
فدعاه الی رجل من اخوانکم لیحکم بینه و بینه فابی الا ان یرافعه الی
هؤلاء کان بمنزلة الذین قال الله عزوجل الم تر الی الذین یزعمون انهم
امنوا بما انزل الیک وما انزل من قبلک یریدون ان یتحاکموا الی
الطاغوت وقد امروا ان یکفروا به، مقدس اردبیلی مولانا احمد
رحمه الله تعالی ذکر کرده که درین آیه کمال مبالغه شده در منافات
میانه ایمان و تحاکم بسوی طاغوت که آن هر حاکم بغیر حق است بنا بر روایت
اصحاب از حضرت سیدین امامین باقر و صادق علیهما السلم ان المعنی
بالطاغوت کل من یتحاکم الیه ممن یحکم بغیر الحق عمدة الطائفه
ابو علی الطبرسی رحمه الله در مجمع البیان ذکر کرده که این کریمه دلالت دارد
بر تحریم تحاکم بلکه بر کفر آن بسوی حکام جور که ایشان را حکم کردن بحسب شرع

اوز

اوز جایز نیست جاهل باشد یا عالم فاسق مؤمن باشد یا مخالف حکم کتب
او کند یا بر او بر حکم او اخذ مترتب شود یا نشود و حکم او موافق نفس الامر بود
یا نبود همچنانکه اخبار و آثار نیز دلالت دارد و نیز روایت کرده از امام علیه السلم
که فرمود القضاة اربعة ثلثة فی النار و واحد فی الجنة رجل قضی بجور
وهو یعلم فهو فی النار ورجل قضی بحق وهو لا یعلم فهو فی النار
ورجل قضی بالحق وهو یعلم فهو فی الجنة و نیز فرموده علیه الصلوة والسلم
الحکم حکمان حکم الله عزوجل وحکم اهل الجاهلیة فمن اخطا
حکم الله تعالی حکم بحکم اهل الجاهلیة و من حکم بدرهمین بغیر ما انزل الله
عزوجل فقد کفر، مؤلف رساله فقیر حقیر بتقصیر خویش میگوید که مراد
از اقسام اربعه مذکوره شخصی است که بحسب علم و معرفت اهلیت حکومت دارد
و عمدا عصیانا حکم بجور میکند و مراد بقسم دوم آنکس که اهلیت حکومت ندارد
و حکم بجور میکند و قسم سیوم آنکه اهلیت حکومت بحسب علم و معرفت ندارد
و بحسب اتفاق حکم بحق میکند و چهارم آنکه اهلیت حکومت بتحقق جمیع شرایط
معتبره در آن دارد و حکم بحق میکند و مراد بحکم کردن بدرهمین بغیر ما انزل
عزوجل حکم کسی است که اهلیت حکم کردن ندارد مطلقا یا دارد و عمدا
حکم بجور میکند پس مشکل نشود که خطاء مجتهد جامع جمیع شرایط صحت اجتهاد
مغتفر است باجماع است و هر دو حدیث شریف دلالت برخلاف آن دارد

و رجل قضی بجور وهو لا یعلم فهو فی النار صح

قسم اول صح

وحدیث نبوی مصطفوی است صلی الله علیه و آله من حکم فی درهمین
بحکم جور ثم جبر علیه کان من اهل هذه الآیة ومن لم یحکم بما انزل الله
فاولئک هم الکافرون قال الراوی فکیف یجبر فقال یکون له
سوط و سجن فیحکم علیه فان رضی بحکومته والا ضربه بسوطه و
حبسه فی سجنه از ظاهر این حدیث شریف نبوی مستفاد میشود که
حکم کردن قاضی غیر شرعی در دو درهم بحکم جور و جبر کردن بر آن گرفتن آن
از محکوم علیه بتازیانه و زندان با امتناع وی موجب کفر قاضی مذکورست
و تواند بود که کفر حاکم مذکور بواسطه اعتقاد در دین او بوده باشد چون غالبا
حاکم بصفت مذکوره سنی می باشد پس این حدیث شریف اشعار بکفر
سنی شده باشد همچنانکه مذهب سید مرتضی علم الهدی است رضی الله عنه
شیخ سدید سعید شهید محمد بن مکی رحمه الله تعالی در چهل حدیث خود ذکر
کرده سبب تسمیه سید مرتضی بعلم الهدی باین وجه که وزیر ابو سعد بن
محمد بن الحسین بن عبد الرحیم در سنه عشرین و اربعمائه بیمار شد در خواب
دید امیر مؤمنان مولی متقیان علی بن ابی طالب علیه السلم را که او را امر فرمود
که بگو علم الهدی را که بر تو فاتحه بخواند تا از بیماری به شوی و شفا یابی
وزیر از حضرت امیر پرسید که علم الهدی کیست حضرت امیر فرمود که علی
بن الحسین الموسوی است پس وزیر بسید مرتضی نوشت یا علم الهدی

سید مرتضی

سید مرتضی رضی الله عنه گفت الله الله فی امری بواسطه این لقب
وزیر گفت من بسوی تو ننوشتم مگر آنچه امر کرد مرا بآن امیر مؤمنان
علیه السلم پس قادر بالله خلیفه عالم بقضیه گردید و بسید مرتضی نوشت که
قبول کن یا علی بن الحسین آنچه جد تو علیه السلم لقب تو گردانیده پس سید
قبول کرد و میان مردمان بآن مشهور گردید مؤلف رساله میگوید مذهب
علم الهدی قریب بصوابست بدوازده وجه **وجه اول** قول خدای عز و جل
که فرموده وَمَن يَعْتَصِم بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ چه دلالت دارد
که هر متمسک بکتاب خدای تعالی و آیات او و دین وی عز و جل یا هر ممتنع
بخدای از ماسوای وی عز و علا یا هر ممتنع از کفر و ضلالت و هلاک بایمان
آوردن بخدای تعالی و رسول او بنا بر اختلاف تفاسیر بنا بر آنچه در تفسیر
مجمع البیان مذکورست هدایت براه آشکار او استقامت و نجات و
رستگاری در آخرت یافته و شک نیست که غیر فرقه ناجیه اثنی عشریه
هدایت مذکوره نیافته اند همچنانکه ما بیان آن در کتاب نصرة الاصحاب
از راه عقل و نقل از کتاب و سنت نموده ایم پس غیر این طایفه محقه متمسک
مذکور نبوده باشد و غیر متمسک مذکور کافرست چه هر مسلم معتصم بخدای است
بهر یک از تفاسیر مذکوره و این وجه از محاسن استخراج و لطایف
استنباطست مؤید این وجه است حدیث مروی از امام محمد باقر علیه السلم

که فرموده اوحی الی نبیه صلی الله علیه وآله فاستمسک بالذی اوحی
الیک انک علی صراط مستقیم قال انک علی ولایة علی وعلی علیه السلم
هو الصراط المستقیم وقول امام جعفر صادق علیه السلم هذا صراط علی
مستقیم ونیز قول امام علیه السلم در مرضی که در آن نماند بود که سر مبارک
آنحضرت فضیل بن یسار را فرموده یا فضیل بن یسار ان الناس
اخذوا یمینا وشمالا وانا وشیعتنا هدینا الصراط المستقیم واز
اشارت خفیه است اندراج اسم شریف امیر المؤمنین علیه السلم وعدد
حروف آن در اوایل حروف نورانیه قرآنیه وعارف بخصایص اسم اعظم
کسیست که حل این طلسم کند که عدد حروف آن چهارده است موافق
عدد چهارده معصوم علیهم السلم وجامع جمیع است علی صراط حق نمسکه
ودرین اشارت شیعیان را بشارتی داده اند که مقام تصریح آن است
چون عارف مؤمن فطن را معلوم است **وجه دوم** آنکه فرقه ناجیه
اثنی عشریه را از تخلید آتش دوزخ نجات وفلاح حاصل است بلکه
هیچکس از ایشان داخل دوزخ نمیشود چنانکه امام جعفر صادق علیه السلم
بآن بشارت داده شیعه محقه خود را وفرموده اما والله لا یدخل
النار منکم اثنان لا والله ولا واحد والله انکم الذین قال الله
عز وجل وقالوا ما لنا لا نری رجالا کنا نعدهم من الاشرار

اتخذناهم

اتخذناهم سخریا ام زاغت عنهم الابصار ان ذلک لحق
تخاصم اهل النار پس امام علیه السلم فرموده طلبوکم والله فی النار
والله فما وجدوا منکم احدا این حدیث شریف در کتاب روضه
کلینی مذکورات ومعلومست که غیر طائفه محقه مخلد در آتش اند وهر که
مخلد در آتش است مشرکست چنانکه اصدق الصادقین عز وعلا فرموده
ان الله لا یغفر ان یشرک به ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء
وهر مشرک کافرست ومؤید این وجهست حدیث شریف مذکور در کتاب
من لا یحضره الفقیه از امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلم که فرموده المؤمن
علی ای حال مات وفی ای یوم وساعة قبض فهو صدیق شهید
ولقد سمعت حبیبی رسول الله صلی الله علیه وآله یقول لو ان المؤمن
خرج من الدنیا وعلیه مثل ذنوب اهل الارض لکان الموت کفارة
لتلک الذنوب ثم قال علیه السلم من قال لا اله الا الله باخلاص
فهو بری من الشرک ومن خرج من الدنیا لا یشرک بالله شیئا
دخل الجنة ثم تلی هذه الایة ان الله لا یغفر ان یشرک به
ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء من شیعتک ومحبیک یا علی
قال امیر المؤمنین علیه السلم فقلت یا رسول الله هذا لشیعتی قال
ای والله وربی انه لشیعتک وانهم لیخرجون یوم القیمة من قبورهم

وهم يقولون لا اله الا الله محمد رسول الله علي بن ابي طالب
حجة الله فيوتون بحلل خضر من الجنة واكاليل من الجنة وتيجان
من الجنة ونجائب من الجنة فيلبس كل واحد منهم حلة خضراء
ويوضع على راسه تاج الملك واكليل الكرامة ثم يركبون النجائب
فتطير بهم الى الجنة لا يحزنهم الفزع الاكبر وتتلقيهم الملائكة هذا
يومكم الذي كنتم توعدون درين حديث شريف اشارتي
لطيف ست باآنكه معنى قول پيغمبر صلى الله عليه وآله كه فرموده من قال
لا اله الا الله فقد دخل الجنة آنست كه هر كس كه كلمهٔ توحيد را
باخلاص بگويد كه آن بخلوص عقيدت واعتقاد واقرار بنبوت ورسالت
خاتم انبيا محمد مصطفى صلى الله عليه وآله وولايت وخلافت وامامت
خير اوصيا علي مرتضى وساير ائمه هدى صلوات الله وتسليماته
عليهم اجمعين تحقق مى يابد مسلم است وبرى از شركست وداخل
بهشت ميشود چون برين وجه از دنيا بيرون رود وبكلمهٔ باخلاص
اشارت باين معنى فرموده وتلاوت آيهٔ كريمهٔ ان الله لا يغفر
ان يشرك به ويغفر ما دون ذلك لمن يشاء با وصل ان يشاء
من شيعتك ومحبيك يا علي باذكر مؤكد تقسيم آنكه ثبوت مغفرت
مذكوره در آيه مخصوص شيعهٔ علي است وبيان كيفيت بيرون آمدن ايشان

از قبور در روز بعث ونشور وبيان منتها امر ايشان بطيران نجائب
بهشتى بسوى بهشت بعد از پوشيدن حلل واكاليل وتاجهاى بهشتى
وسوار شدن ايشان بر نجائب مذكوره قرينهٔ واضحه نزد اهل عرفان
ايقان بر ارادهٔ معنى مذكور گردانيده وچون ثبوت مغفرت در آيهٔ
كريمهٔ مذكوره اختصاص بشيعهٔ علي عليه الصلوة والسلم دارد چنانكه
معلوم شد پس بايد نفي آن خاصهٔ غير شيعهٔ مذكوره بوده باشد
چون تفصيل قاطع اشتراكست چنانكه در محلش قرار يافته واين نيز
از محاسن استنباط ولطايف استخراجست ومؤيد صدر اين
حديث شريف باشد آنچه روايت كرده شده است از صفوان جمال كه گفت
دخلت على الصادق عليه السلام فقلت جعلت فداك سمعتك تقول شيعتنا
في الجنة وفي الشيعة اقوام يذنبون ويرتكبون الفواحش ويشربون
الخمر ويتمتعون في دنياهم فقال نعم هم اهل الجنة ان الرجل من
شيعتنا لا يخرج من الدنيا حتى يبتلى بسقم او بمرض او بدين او
بجار يؤذيه او بزوجة سوء فان عوفي من ذلك شدد الله عليه
النزع حتى يخرج من الدنيا ولا ذنب عليه فقلت لا بد من
رد المظالم على شيعتنا قال يا علي شيعتنا حسبناه من الخمس في
اموالهم وكلما كان بينهم وبين من خالفهم استوهبناه لهم

حتی لا یدخل احد من شیعتنا النار مضمون مثل حدیث شریف
مذکور مشکل نشود بحال شیعی که مسلمی را کشته باشد که هرگز مالی نداشته یا
اگر داشته آنقدر نداشته که خمس بر او واجب شود یا داشته خمس آن را
داده باشد و همچنین بحال آنکه مال کسی را دزدیده باشد که هرگز مال او
بنصاب خمس نرسیده و اگر رسیده خمس آن را داده باشد چون مادهٔ
نقض باید که متحقق باشد و مسلم نداریم که قتل و سرقهٔ شیعیان نسبت
بچنان اشخاص واقع شود و احتمال دادن خمس مال در مادهٔ ایشان
بی ایمان چون خمس نمیدهند درست نیست و در مادهٔ شیعیان
استیهاب ائمه هدی حق بعضی شیعه از بعض دیگر ممکن است و بالجمله
عدم دخول مؤمن شیعی اثنا عشری در نار از برکات محبت مصطفی و
مرتضی و سایر ائمه اطهار علیهم السلم دور از کار نیست چون معصوم
جزا بآن داده و نزد عقل ممکن است و نیز موت کفارهٔ همه گناهان است
بقول رسول مختار صلی الله علیه و آله الحمد لله رب العالمین
و مؤید اشارت لطیفهٔ مذکوره است آنچه ابن بابویه رحمه الله روایت
کرده از محمد بن موسی بن متوکل باسناد داد از اسحق که گفت چون داخل
شد ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلم بنیشابور و اراده
داشت که از آنجا نزد مامون رود اصحاب آنحضرت بسوی ای جمع شدند

در وقتی که حضرت بر عماری نشسته بود و متوجه راه بود گفتند ای ابن
رسول خدای رحلت از ما میفرمایی بدون آنکه از شما مستفید شویم
بحدیثی پس حضرت سر از عماری بیرون کرده فرمود سمعت ابی موسی
بن جعفر یقول سمعت ابی جعفر بن محمد علیهما السلم یقول سمعت
ابی محمد علیه السلام یقول سمعت ابی علی بن الحسین علیهما السلام
یقول سمعت ابی الحسین علیه السلم یقول سمعت ابی امیر المؤمنین
علیه السلم یقول سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول سمعت
جبرئیل علیه السلم یقول سمعت الله عز و جل یقول لا اله الا الله
حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی فلما مرت الراحلة
نادی بشروطها و انا من شروطها **وجه سیوم** آنکه هر
سنی ناصبی است بلکه مراد بناصبی در هر موضع که در کلام ائمهٔ هدی
علیهم السلم ذکر شده سنیست همچنانکه در بسیار بضاعت در احادیث
اهل البیت علیهم السلم ظاهر است و از آنجمله آنچه صریح است درین باب
حدیثیست که صدوق رحمه الله در کتاب علل ذکر کرده باین وجه
محمد بن الحسن قال حدثنا محمد بن یحیی العطار عن محمد بن احمد عن
ابرهیم عن اسحق عن عبد الله بن حماد عن عبد الله بن سنان
عن ابی عبد الله علیه السلام قال لیس الناصب من نصب لنا اهل البیت

لانک لا تجد رجلا یقول انا ابغض محمدا وآل محمد ولکن
الناصب من نصب لکم وهو یعلم انکم تتولونا وانکم من شیعتنا
وهمچنین حدیثی که محمد بن ادریس حلی در آخر کتاب سرائر نقل کرده
از کتاب مسائل رجال ومکاتبات ایشان مولانا ابا الحسن علی بن محمد
بن علی بن موسی علیهم السلم را از جمله مسائل محمد بن علی بن عیسی که گفت
کتبت الیه اسأله عن الناصب هل احتاج الی امتحانه اکثر
من تقدیمه الجبت والطاغوت واعتقاد امامتهما فرجع الجواب
من کان علی هذا فهو ناصب و شک نیست که هر سنی بغض
هر کس که بغض شیخین لعنهما الله دارد دارد و از جمله کسانی که بغض
ملعونین مذکورین بعینه دارند ائمه هدی علیهم السلم اند چنانکه از حضرت
صادق علیه السلم مرویست بروایت حسین بن ثویر و ابی سلمه بنا بر آنچه
شیخ الطایفه قدس سره در کتاب تهذیب الاحکام ذکر کرده
بدین وجه قالا سمعنا اباعبدالله علیه السلم وهو یلعن فی دبر کل مکتوبة اربعة
من الرجال واربعا من النساء التیمی والعدوی وفلان ومعویة ویسمیهم
وفلانة وفلانة وهندا وام الحکم اخت معویه ومراد به تیمی ابوبکر زندیق
وبعدوی عمر ساکن قعر سقر وبفلان عثمان ثانی شیطان وبفلانه اول
عایشه بنت ابی بکر وفلانه دوم حفصه بنت عمر است علیهم لعائن الله

الملک

الملک الرحمان بعدد ستارگان آسمان وقطره باران وبرگ درختان
وریگ بیابان ودریای زمین وآسمان وموی چهارپایان وانفاس
مردمان در هر جزو از زمان از اول دهر تا انقضاء آن و شک نیست که
هر کس که بغض ائمه هدی دارد ناصبیست پس هر سنی ناصبی بوده باشد
و هر ناصبی کافراست زیرا که مال او بر هر مؤمن شیعی اثنی عشری
بدون اذن ورضاء او حلال است و مال مسلمانان بدون اذن ورضای
وی حلال نیست باجماع امت ومقدمه ثانیه معلوم است از روی
قطع ویقین ودلیل بر مقدمه اول دو حدیث که شیخ الطایفه قدس سره
در کتاب تهذیب الاحکام ذکر کرده بدین طریق عن احمد بن محمد
عن الحسین بن سعید عن ابن ابی عمیر عن حفص بن البختری عن ابی
عبدالله علیه السلام قال خذ مال الناصب حیثما وجدته وادفع الینا
الخمس وعن الحسین بن سعید عن ابن عمیر عن سیف بن عمیرة عن ابی بکر
الحضرمی عن المعلی قال خذ مال الناصب حیثما وجدته وابعث
الینا الخمس زین المحققین رحمه الله گفته که مراد بناصبی درین دو حدیث
شریف هر کسی است که مقدم میدارد جبت وطاغوت را بر علی بن
ابی طالب علیه السلم **وجه چهارم** قول خداوند سبحانه وتعالی
فمنکم کافر ومنکم مؤمن بنا بر آنچه امام جعفر صادق علیه السلم

تفسیر کرده و فرموده عرف الله ایمانهم بولایتنا وکفرهم بها
یوم اخذ علیهم المیثاق فی صلب آدم علیه السلام وهم ذر
واین حدیث شریف از کتاب کلینی نقل شده وصحیح است
وجه پنجم قول الله سبحانه وتعالی است که فرموده ان
الذین امنوا ثم کفروا ثم امنوا ثم کفروا ثم ازدادوا کفرا
لن تقبل توبتهم بنا بر تفسیر امام علیه السلام که فرموده نزلت فی فلان
وفلان وفلان امنوا بالنبی صلی الله علیه وآله فی اول الامر و
کفروا حیث عرضت علیهم الولایة حین قال النبی صلی الله علیه وآله
من کنت مولاه فعلی مولاه ثم امنوا بالبیعة لامیر المؤمنین علیه السلام
ثم کفروا حیث مضی رسول الله صلی الله علیه وآله فلم یقروا بالبیعة
ثم ازدادوا کفرا باخذهم من تابعه بالبیعة لهم فهؤلاء لم یبق
فیهم من الایمان این حدیث شریف نیز از احادیث کلینی است و
صحیح است و دلالت آن بر کفر ستی باندک تاملی ظاهر می شود
وجه ششم قول امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده ثلثة
لا ینظر الله الیهم یوم القیمة ولا یزکیهم ولهم عذاب الیم
من ادعی امامة من الله لیست له ومن جحد اماما من الله
ومن زعم ان لهما فی الاسلام نصیبا این حدیث شریف از

احادیث

احادیث کلینی است وصحیح است و دلالت صریح بر مطلوب دارد
وجه هفتم قول امام علیه السلام که فرمود که قول رسول الله صلی الله علیه وآله
که فرموده من مات لا یعرف امامه مات میتة جاهلیة مراد
ازان جاهلیت کفر و ضلال است یعنی هرکس بمیرد وامام زمان
خود را نشناسد میته او میته کفر و ضلال و نفاق خواهد بود واین حدیث
نیز در کلینی مذکور است وصحیح است وصریح است در دلالت کردن
بر مقصود چنانکه پوشیده نیست واحادیث دیگر در معنی حدیث
شریف مذکور بسیار است بلکه متواتر است میانه مسلمین وجه هشتم
قول امام علیه السلام است که فرموده لا دین لمن دان الله بولایة امام
جائر لیس من الله ولا عتب علی من دان بولایة امام عادل من الله
راوی گوید قلت لا دین لاولئک ولا عتب علی هؤلاء فقال علیه السلام
نعم لا دین لاولئک ولا عتب علی هؤلاء ثم قال علیه السلام
الا تسمع لقول الله عز وجل الله ولی الذین امنوا یخرجهم
من الظلمات الی النور یعنی ظلمات الذنوب الی نور التوبة
والمغفرة لولایتهم کل امام عادل من الله وقال والذین کفروا
اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات انما عنی
بهذا انهم کانوا علی نور الاسلام فلما ان تولوا کل امام جائر لیس

من الله خرجا بولايتهم من نور الاسلام الى اصحاب النار هم فيها
خالدون این حدیث شریف نیز از احادیث کلینی است و صحیح
و صریح است در دلالت بر مقصود بر وجهی که آبی است از تاویل و تحویل
از ظاهر آن و در معنی این حدیث است احادیث بسیار از اهل بیت اطهار
علیهم السلم **وجه نهم** قول امام محمد باقر علیه السلم که فرموده ان علیا
علیه السلم باب فتحه الله فمن دخله کان مؤمنا و من خرج منه
کان کافرا و من لم یدخل فیه و لم یخرج منه کان فی الطبقة
الذین قال الله تبارک و تعالی لی فیهم المشیة شک نیست که سنی
خارج از باب مذکور است بالکلیه چون داخل در باب ابی بکر و عمر و عثمان
که عین کفر و طغیان و عصیان و حرمان از رحمت رحمان است گشته
و باب علی علیه السلم عین ایمان و رضوان و غفران است و نیز امام
علیه السلم فرموده ان الله عز و جل نصب علیا علیه السلام
علما بینه و بین خلقه فمن عرفه کان مؤمنا و من انکره کان
کافرا و من جهله کان ضالا و من نصب معه شیئا کان
مشرکا و من جاء بولایته دخل الجنة این حدیث صحیح و صریح است
در دلالت کردن بر کفر اهل السنه چه شک نیست که جماعت ایشان انکار
ولایت علی علیه السلم نموده اند با انکار انما ولیکم الله الآیه

که در ولایت علیت بیقین باجماع مفسرین **وجه دهم** قول امام
جعفر صادق علیه السلم که فرموده نحن الذین فرض الله طاعتنا
لا یسع الناس الا معرفتنا و لا یعذر الناس بجهالتنا من
عرفنا کان مؤمنا و من انکرنا کان کافرا شک نیست که اهل السنه
انکار امامت ائمه هدی علیهم السلم کرده اند و اصرار بر انکار دارند
وجه یازدهم شک نداریم که تحقق اسلام موقوفست بر تحقق معرفت
خدای تعالی و میگوییم که معرفت خدای تعالی موقوفست بر تصدیق
خدای عز و جل و تصدیق رسول الله صلی الله علیه و آله و موالاة علی و اقتدا
بوی علیه الصلوة و السلم و موالاة ائمه هدی علیهم السلم و اقتدا بایشان
و تبرا از اعدای ایشان و ضروریست که این دو تصدیق و دو موالات
و دو اقتدا که مستلزم تبرا مذکورست و عدد تام و تمام معرفت ایست
و معرفت تام است غیر فرقه ناجیه اثنی عشریه را حاصل نیست پس غیر
این طایفه محقه عارف خدای تعالی نبوده باشند و هر کس که عارف
خدای تعالی نبوده باشد کافرست و دلیل بر مقدمه ثانیه نظریه قول
ابو جعفر امام محمد باقرست علیه السلم که فرموده انما یعبد الله من یعرف الله
فاما من لا یعرف الله فانما یعبده هکذا ضلالا راوی گوید
قلت جعلت فداک فما معرفة الله قال تصدیق الله عز و جل

وتصدیق رسوله صلی الله علیه وآله وموالاة علی والائتمام
به وبائمة الهدی علیهم السلام والبراءة الی الله عزوجل من عدوهم
هکذا یعرف الله عزوجل وهمچنین قول احد ما حضرت امام محمد باقر
یا امام جعفر صادق علیهما الصلوة والسلم که فرموده لا یکون العبد
مؤمنا حتی یعرف الله ورسوله والائمة علیهم السلم کلهم
وامام زمانه ویرد الیه ویسلم له ثم قال کیف یعرف
الآخر وهو یجهل الاول وهمچنین قول امام محمد باقر علیه السلم که فرموده
انما یعرف الله عزوجل ویعبده من عرف الله وعرف امامه
منا اهل البیت ومن لا یعرف الله عزوجل ویعرف الامام
منا اهل البیت فانما یعرف ویعبد غیر الله هکذا والله
ضلالا این هر سه حدیث شریف در باب معرفت امام علیه السلم در
کتاب کلینی مذکورست وهر یک دلالت صریح دارد بر آنکه معرفت
ائمه هدی علیهم السلم جزو یا شرط معرفت خدای تعالی است ومعرفت
خدای تعالی بدون معرفت ائمه هدی علیهم السلم حاصل نمیشود چون
معرفت کل موقوفست بر معرفت جزو یا تحقق مشروط بدون تحقق
شرط میسر نیست وانتفا جزو یا شرط مستلزم انتفا کل است یا مشروط
همچنانکه ببداهت عقل معلوم است وضروریست قول امام علیه السلام

که فرموده

که فرموده کیف یعرف الآخر وهو یجهل الاول اشارت
ببداهت این مقدمات **مجدد دوازدهم** حدیث مذکور در
کتاب روضه کلینی مروی از محمد بن سلیمان است از پدرش که گفت
کنت عند ابی عبد الله علیه السلام اذ دخل علیه ابو بصیر وقد
حفزه النفس فلما اخذ مجلسه قال له ابو عبد الله علیه السلم یا ابا محمد
ما هذا النفس العالی فقال جعلت فداک یا ابن رسول الله
کبر سنی ودق عظمی واقترب اجلی مع اننی لست ادری ما ارد
علیه من امر آخرتی فقال ابو عبد الله علیه السلام یا ابا محمد
وانک لتقول هذا قال جعلت فداک وکیف لا اقول فقال
یا ابا محمد اما علمت ان الله تعالی یکرم الشاب منکم ویستحیی
من الکهول فقال قلت جعلت فکیف یکرم الشاب ویستحیی
من الکهول فقال یکرم الله الشاب ان یعذبهم ویستحیی من
الکهول ان یحاسبهم قال قلت جعلت فداک هذا لنا خاصة
ام لاهل التوحید قال فقال لا والله الا لکم خاصة دون العالم
قال قلت جعلت فداک فانا قد نبزنا نبزا انکسرت له ظهورنا
وماتت له افئدتنا واستحلت له الولاة دماءنا فی حدیث
رواه لهم فقهاؤهم قال فقال ابو عبد الله علیه السلم الرافضة

قال قلت نعم قال لا والله ما هم سموكم بل الله سماكم به اما علمت
يا با محمد ان سبعين رجلا من بني اسرائيل رفضوا فرعون وقومه
لما استبان لهم ضلالهم فلحقوا بموسى صلى الله عليه لما استبان
لهم هداه فسموا في عسكر موسى الرافضة لانهم رفضوا فرعون
وكانوا اشد اهل ذلك العسكر عبادة واشدهم حبا لموسى و
هرون وذريتهما عليهما السلم فاوحى الله عز وجل الى موسى ان اثبت
لهم هذا الاسم في التورية فاني قد سميتهم به ونحلتهم اياه فاثبت
موسى عليه السلام الاسم لهم ثم ذخر الله عز وجل لكم هذا الاسم
حتى نحلكموه يا با محمد رفضوا الخير ورفضتم الشر افترق الناس
كل فرقة وتشعبوا كل شعبة فانشعبتم مع اهل بيت نبيكم
صلى الله عليه واله وذهبتم حيث ذهبوا واخترتم من اختار الله
لكم واردتم من اراد الله فابشروا ثم ابشروا فانتم والله المرحومون
المتقبل من محسنكم والمتجاوز عن مسيئكم من لم يات الله عز وجل
بما انتم عليه يوم القيمة لم يتقبل منه حسنة ولم يتجاوز عن سيئة
يا با محمد فهل سررتك قال قلت جعلت فداك زدني قال فقال
يا با محمد ان لله ملائكة يسقطون الذنوب عن ظهور شيعتنا
كما يسقط الريح الورق في اوان سقوطه وذلك قوله عز وجل

الذين

الذين يحملون العرش ومن حوله يسبحون بحمد ربهم ويستغفرون
للذين امنوا استغفارهم والله لكم دون هذا الخلق يا با محمد
فهل سررتك قال قلت جعلت فداك زدني قال يا با محمد لقد
ذكركم الله في كتابه فقال من المؤمنين رجال صدقوا ما عاهدوا الله
عليه فمنهم من قضى نحبه ومنهم من ينتظر وما بدلوا تبديلا
انكم وفيتم بما اخذ الله عليه ميثاقكم من ولايتنا وانكم لم تبدلوا
بنا غيرنا ولو لم تفعلوا لعيركم الله كما عيرهم حيث يقول جل ذكره وما
وجدنا لاكثرهم من عهد وان وجدنا اكثرهم لفاسقين يا با محمد
فهل سررتك قال قلت جعلت فداك زدني فقال يا با محمد لقد ذكركم الله
في كتابه فقال اخوانا على سرر متقابلين والله ما اراد بهذا غيركم يا با محمد
فهل سررتك قال قلت جعلت فداك زدني فقال يا با محمد الاخلاء
يومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقين والله ما اراد بهذا غيركم
يا با محمد فهل سررتك قال قلت جعلت فداك زدني فقال يا با محمد
لقد ذكرنا الله عز وجل وشيعتنا وعدونا في اية من كتابه فقال
عز وجل هل يستوي الذين يعلمون والذين لا يعلمون انما يتذكر
اولوا الالباب فنحن الذين يعلمون وعدونا الذين لا يعلمون
وشيعتنا اولوا الالباب يا با محمد فهل سررتك قال قلت جعلت فداك

زدنی فقال یا ابا محمد ما استثنی الله عز ذکره باحد من
اوصیاء الانبیاء و لا اتباعهم ما خلا امیر المومنین علیه السلم
و شیعته فقال فی کتابه و قوله الحق یوم لا یغنی مولی عن
مولی شیئا و لا هم ینصرون الا من رحم الله یعنی بذلک
علیا علیه السلام و شیعته یا ابا محمد فهل سررتک قال قلت
جعلت فداک زدنی فقال لقد ذکرکم الله فی کتابه اذ یقول یا
عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله
یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم و الله ما اراد بهذا
غیرکم فهل سررتک یا ابا محمد قال قلت جعلت فداک
زدنی فقال یا ابا محمد لقد ذکرکم الله فی کتابه فقال ان عبادی
لیس لک علیهم سلطان و الله ما اراد بهذا الا الائمة
علیهم السلم و شیعتهم فهل سررتک یا ابا محمد فقلت جعلت
فداک زدنی فقال یا ابا محمد لقد ذکرکم الله فی کتابه فقال
فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین
و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقا فرسول الله
صلی الله علیه و آله فی الآیة النبیین و نحن فی هذا الموضع
الصدیقین و الشهداء و انتم الصالحون فتسموا بالصلاح

کما سماکم الله عز و جل یا ابا محمد فهل سررتک قال قلت
جعلت فداک زدنی فقال یا ابا محمد لقد ذکرکم اذ حکی عن
عدوکم فی النار و قالوا ما لنا لا نری رجالا کنا نعدهم
من الاشرار اتخذناهم سخریا ام زاغت عنهم الابصار
و الله ما عنی و لا اراد بهذا غیرکم صرتم عند اهل هذا
العالم شرار الناس و انتم و الله فی الجنة تحبرون و فی النار
تطلبون یا ابا محمد فهل سررتک قال قلت جعلت فداک
زدنی فقال یا ابا محمد ما من آیة تقود الی الجنة و لا تذکر
اهلها بخیر الا و هی فینا و فی شیعتنا و ما من آیة نزلت
تذکر اهلها بشر و لا تسوق الی النار الا و هی فی عدونا و
من خالفنا فهل سررتک یا ابا محمد قال قلت جعلت
فداک زدنی قال یا ابا محمد لیس علی ملة ابرهیم الا
نحن و شیعتنا و سائر الناس براء یا ابا محمد فهل سررتک
و فی روایة اخری قال حسبی و مناسب است که این حدیث شریف
ببشارة الشیعة موسوم شود چون مشتمل است بر پانزده بشارت
و مسرت بجهت شیعه محقه ناجیه مرحومه مفلحه اول آنکه ذکر ایشان
در زبانها مخالفان دین مبین برافضه جری بر تسمیه الهیه اشارت است

باین اسم بواسطهٔ تحقق معنی اصلی آن رفض و ترک شر و باطل بلکه کفر
چون ضلالت تبعهٔ فرعون ضلالت کفری بود درین طایفهٔ محقه که توسل
باهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلم که سفینهٔ نجاتند جسته اند
و از فرعون آل محمد صلی الله علیه و آله تبرا نموده رفض و ترک آن کرده اند
پس درین مسرت و بشارت اشارت بآنکه همین عصابهٔ محقه از هفتاد
و سه فرقهٔ امت خاتم انبیا صلی الله علیه و آله برکات اسلام باقی اند لکن
رفض و ترک آن نکرده اند و آنکه غیر ایشان از فرق مذکوره بکفر و
ضلالت و جهالت افتاده دویم آنکه الله سبحانه و تعالی جوانان
شیعهٔ محقه را کرامت فرموده از ین که عذاب و عقاب کند و از کهول
ایشان استحیا نموده که محاسبهٔ ایشان نماید پس اشارت شده بآنکه
هیچ یک از شیعهٔ محقه معذب بدوزخ و منفزع بفزع اکبر نمیشوند
همچنانکه حدیث صحیح صریح در ثبوت این کرامت و فضیلت و خاصیت
بجهت همین طایفهٔ مفلحهٔ مرحومه گذارش یافت سیوم آنکه
همین تشعب و تفرق شیعهٔ محقه باهل بیت اطهار و ائمهٔ ابرار و
اوصیا خاتم انبیا سید مختار علیه و علیهم السلم است و ذهاب ایشان
بذهاب ایشان علیهم السلم و مختار ایشان در مقام استرشاد و
استهدا او کسیست که خدای تعالی بجهت ایشان اختیار کرده و اراده

ایشان درین باب مصادف ارادهٔ خدای تعالی است پس بشارت
و مسرت مؤکد بتکرار و مرحمت و تقبل از نیکوکار و مجاوزت از بدی
بدکردار مؤکد بقسم خداوند جبار مخصوص همین طایفهٔ مرحومهٔ مفلحهٔ ناجیه
منجیه باشد دون غیر ایشان از مخالفان پس فلاح و رستگاری
در دار قرار همین فرقه را خواهد بود نه مخالف ایشان پس مخالف ایشان
از اسلام و ایمان نصیب نداشته باشد چهارم آنکه
الله سبحانه و تعالی را فرشتگان هست که نعت و شان ایشان ریزانیدن
گناهان از پشتهای شیعیان همچنانکه باد در اوان افتادن برگ
برگها از درختان می ریزاند و امام علیه السلم فرمود که دلیل بر ثبوت
این فضیلت و مزیت و خاصیت مر شیعهٔ محقه را قول خدای عز و
علاست که فرموده الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ
بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا مؤکد بقسم گردانید
که استغفار حملهٔ عرش و فرشتگان حوالی آن مخصوص شیعه باشد اثبات
دون غیر ایشان از مخالفان که خلق عظیم اند پس درین بشارت و مسرت
نیز اشارت باختصاص فلاح و نجاح و رستگاری بشیعهٔ محقه شده
پس غیر ایشان از مخالفان مؤمن و مسلمان نبوده باشند پنجم
آنکه شیعهٔ مفلحهٔ مرحومه باین آیه که فرموده مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ

صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و
منهم من ینتظر وما بدلوا تبدیلا مذکور در کتاب کریم کشته اند
وایشانند مؤمنان که وفا کرده اند انچه خدای سبحانه و تعالی پیمان
ایشان را بران گرفته بود از ولایت ائمه هدی علیهم السلم و تبدیل آن
نکرده اند همچنانکه مخالفان کرده اند و اکر ایشان وفا به پیمان مذکور
نمیکردند الله سبحانه و تعالی ایشان را تعیر و سرزنش میکرد همچنانکه
مخالفین را کرده ازین حیثیت که فرموده جل ذکره وما وجدنا لاکثرهم
من عهد وان وجدنا اکثرهم لفاسقین درین ثبات
و سرت نیز اشارت لطیفه شده بانکه بملت اسلام نیست غیر ائمه
هدی علیهم السلم و متمسکین بایشان از شیعه محقه همچنانکه صریح دلالت
دارد بران انچه حضرت امام رضا صلوات الله علیه بعبد الله بن
جندب نوشته باین عبارت شریفه اما بعد فان محمدا
صلی الله علیه وآله کان امین الله فی خلقه فلما قبض علیه السلم
کنا اهل البیت ورثته فنحن امناء الله فی ارضه عندنا
علم البلایا والمنایا وانساب العرب ومولد الاسلام
وانا لنعرف الرجل اذا رایناه بحقیقة الایمان وحقیقة
النفاق وان شیعتنا لمکتوبون باسمائهم واسماء آبائهم

اخذ الله

اخذ الله علینا وعلیهم المیثاق یردون موردنا ویدخلون
مدخلنا لیس علی ملة الاسلام غیرنا وغیرهم **ششم**
تاویل قول خدای تعالی که فرموده اخوانا علی سرر متقابلین امام علیه السلم
قسم یاد کرده که مراد باخوان جالسین بر سرر متقابلین در بهشت
غیر شیعیان پس مغفرت و نجات مخصوص بایشان که اهل ایمان و
ایقان اند بوده باشد و اهل حرمان از غفران خداوند رحمان عز و علا
راساً و اصلا و مطلقا غیر اهل شرک نیست حیث قال عز من قایل
ان الله لا یغفر ان یشرک به ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء
و زیادتی توضیح مقصود گذارش یافت **هفتم** تاویل الاخلاء
یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین که امام علیه السلم فرموده
که والله که متقیان درین آیه نیست مگر شیعیان و جهت بشارت
آن پوشیده نماند بر اهل عرفان **هشتم** تاویل قول خدای
عز و جل هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون
انما یتذکر اولوا الالباب که امام علیه السلم فرموده که یعنی
ما ائمه هدی داناانیم و دشمنان ما نادانانند و شیعه ما صاحبان
عقلند واز تفصیل که قاطع اشتراکست ظاهر میشود که مخالفان طریقه
مستقیمه ائمه هدی علیهم السلم اصحاب اند چون دشمنان اهل البیت علیهم السلم

و از حصر و قصر در هر یک از سه مقام ظاهر میشود که شیعیان مخالفان
را معرفت خدای عز و علا حاصل نیست و از جمله متعلق دانش ایشان
جهت حقیقت و حقیقت دارا گر یافت شود آن از صوب ائمه هدی
علیهم السلم خواهد بود و در حدیث صحیح تصریح باین مضمون شده و
درین رساله ذکر میشود و عقل آنست که یافت حق و اهل حق و کسب جنان
و اجتناب از نیران بآن میشود همچنانکه تصریح بآن بحدیث صحیح گذارش
یافت و ازین بشارت و مسرت دلالت بر مقصود باشارتی لطیف
شده بر وجهی که مستنبط را توقع تحسین از اهل عرفان هست **نهم**
تاویل قول من قوله الحق يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلًى عَنْ مَوْلًى شَيْئًا إِلَّا مَنْ
رَحِمَ اللَّهُ که امام علیه السلم فرموده که جدا نکرده خدای تعالی احدی را
از اوصیا انبیا علیهم السلم و نه اتباع ایشان ماسوا امیر المؤمنین علیه السلم
و شیعه وی را که فرموده و مراد بمن رحم الله علی علیه السلم و شیعه
وی است و درین بشارت اشارتی لطیف شده بانکه رحمت
الله تعالی بیقین بجهت علی علیه السلم و شیعه وی حاصل است و در
امت خاتم انبیا صلی الله علیه و آله غیر ائمه هدی علیهم السلم و شیعه ایشان را
رحمت و مغفرت بجهت احدی نخواهد بود و حرمان از رحمت واسعه
خداوند رحمان را اسا و مطلقا آیت شرک بخدای عز و علاست همچنانکه

بیان آن بعیان گذارش یافت **دهم** ذکر خدای تعالی شیعه
محقه را در کتاب کریم خویش بقوله عز من قایل يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ
أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ
الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ امام علیه السلم
قسم یاد نموده که مراد شیعه محقه است که مامورند که نا امید از رحمت
خدای تعالی نشوند چون بدرستی که خداوند غفار همه گناهان ایشان
می آمرزد و پس احدی ازین طایفه محقه اصلا و مطلقا داخل دوزخ نمیشود
و اگرچه گناهان او مثل گناهان اهل زمین بوده باشد همچنانکه تصریح بآن
در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله شده و انکه مردن مؤمن کفاره همه
گناهان وی است و درین بشارت اشارتی لطیف هست بانکه غیر طایفه
محقه محروم از رحمت نامتناهی الهی اند و حرمان از رحمت واسعه خاص
مشرکست همچنانکه ظاهر گشت **یازدهم** ذکر کردن خدای تعالی شیعه
مغفوره مرحومه را در کتاب کریم خویش بقوله عز من قایل إِنَّ عِبَادِي
لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ امام علیه السلم قسم بخدای عز و علا یاد نموده
که عدم سلطنت شیطان بر امت پیغمبر آخر زمان صلی الله علیه و آله
خاصه ائمه هدی علیهم السلم و شیعیان ایشان است و ظاهر امراد آنست
که شیطان سلطنت بر ایمان اهل ایقان و ایمان ندارد و سلطنت

مذکوره او خاصه کافران و مخالفان و سنیان بی ایمان حزب شیطانست
و درین بشارت اشارتی لطیف هست که سنیان و مخالفان عدیم الاسلام
و الایمان اند چون مرتبهٔ عبادت بعد از مرتبهٔ معرفت و اسلام
بمعرفت حاصل میشود همچنانکه تصریح بآن در حدیث مروی از حضرت
امام محمد باقر علیه السلم شده که فرموده انما یعبد الله من یعرف الله
والمعرفة تصدیق الله عز و جل و تصدیق رسوله صلی الله علیه و آله
و موالاة علی و الائتمام به و بائمة الهدی علیهم السلم و البراءة
الی الله عز و جل من عدوهم هکذا یعرف الله عز و جل و نیز فرموده
کیف یعرف الآخر و هو یجهل الاول دوازدهم نیز ذکر کردن
خداوند رحمان جل و علا مر اهل ایمان و ایقان و شیعیان را در قرآن کریم
بقوله عز من قائل فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من
النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن
اولئک رفیقا امام علیه السلم فرمود که مراد به بالنبیین درین آیه
رسول الله صلی الله علیه و آله است و مراد بالصدیقین و الشهداء ائمه
هدی علیهم السلم اند و مراد بالصالحین فرقهٔ ناجیهٔ شیعهٔ محقه است و درین
بشارت اشارتی لطیف شده که مراد بانعمت علیهم در سورهٔ فاتحة الکتاب
پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه هدی اثنی عشر و شیعهٔ محقهٔ ایشان علیهم السلام اند

که صراط مستقیم که صراط علی علیه السلم است یافته اند بلکه علی نفس صراط
مستقیم است همچنانکه معلوم شد پس باید که مخالفان و سنیان بالکل
مغضوب علیهم و ضالین بوده باشند پس دلالت بر مطلوب
درین بشارت و مکرمت نیز حاصل آمد سیزدهم ذکر کردن
الله سبحانه و تعالی است شیعهٔ محقه را در کتاب عزیز در مقامی که ذکر
کرده که دشمنان ایشان در آتش اند بقوله تعالی و قالوا ما لنا لا نری
رجالا کنا نعدهم من الاشرار اتخذناهم سخریا ام
زاغت عنهم الابصار امام علیه السلم فرمود که والله که خواسته نشده
و اراده کرده نشده درین آیه غیر شما شیعهٔ محقه که در نزد اهل این عالم از
سنیان و مخالفان بی ایمان اشرار میدانند و در بهشت نعمت
ناستناسی الهی و سعت عیش یافته اند و سنیان دشمنان شما شما را
در آتش دوزخ طلب میکنند بنا بر زعم فاسدی که در دار دنیا داشته اند
و اصلا اثری از شما در دوزخ نمی یابند و درین بشارت و مکرمت
نیز اشارتی لطیف بسوی مطلوب شده و آنکه هیچکس از شیعهٔ محقه
بدوزخ و آتش داخل نمیشود و الحمد لله رب العالمین چهاردهم
آنکه هیچ آیتی نیست از قرآن کریم که میکشد بسوی بهشت و یاد می آورد
آتش را بچیزی مگر آنکه آیهٔ مذکوره در شان ائمه هدی علیهم السلم و شیعهٔ محقه

ایشان فرو آمده و هیچ آیتی نیست که یاد می آورد اهلش اشرار و میکشانه
بسوی آتش دوزخ مگر آنکه آیۀ مذکوره در شان دشمنان و مخالفان ائمه
هدی علیهم السلم فرو آمده و درین بشارت دلالتی صریح است برآنکه
سنیان و مخالفان بی ایمان دشمنان اهل البیت علیهم السلم اند و از
اسلام نصیب ندارند و حکم مشرکان برایشان در دنیا و آخرت جاریست
و مناکحت و مصاهرت و مساورت و مواکلت و خوردن ذبیحۀ ایشان
چون انجاست جایز نیست همچنانکه مذهب سید مرتضی علم الهدی
رضی الله عنه است احتجاجا بقوله تعالی کَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ
الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ و مراد برجاست نجاست
و قوله عز من قایل إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَنْ يَبْتَغِ
غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ و نتوانند که اسلام مغایر
ایمان بوده باشد و الا لازم آید که ایمان دین خدای عز و علا نبوده باشد
و مبتغی غیر آن مقبول باشد و سقوط قتل از ایشان قبل از ظهور
قایم اهل البیت علیهم السلم بگفتن لا اله الا الله محمد رسول الله
همچنانکه حدیث نبوی برآن دلالت دارد که فرموده أُمِرْتُ أَنْ
أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ
دلیل اسلام ایشان نیست چون ببذل جزیه در یهود و نصاری تخلف

کرده

کرده و رد قول اعراب امنا بواسطۀ آن بود که از ایشان اسلام
عام حاصل شده چون ایشان تحقق یافته بود و اسلام خاص مرادف ایمان
تحقق نداشت پس دلیل بر اسلام خاص سنیان بی ایمان مخالفان
که ترتب احکام مذکوره برآنست نتواند بود والله اعلم در روضۀ
کتاب کافی کلینی مذکور است مروی از سلام بن المستنیر قال سمعت
اباجعفر علیه السلم یحدث اذا قام القایم عرض الایمان علی کل ناصب
فان دخل فیه بحقیقته و الا ضرب عنقه او یؤدی الجزیة کما یؤدی الیوم
اهل الذمة و یشد علی وسطه الهمیان و یخرجهم من الامصار الی السواد
پانزدهم آنکه بر ملت ابراهیم علیه و علی نبینا و آله الصلوة و السلم
نیست مگر ائمه هدی علیه السلم و شیعۀ ایشان و سایر مردمان بری اند
از ملت مذکوره و درین بشارت دلالت صریح است بر کفر مخالفان
و سنیان بی ایمان بروجهی که تأویل و تحویل را بآن راه نزدیک نیست
و همین بحث مطلوب کافیست همچنانکه ابوبصیر بعد از استماع این
گفته حسبی **فضیل** همانا مقام آنست که گویی چون بمقتضای
آثار و اخبار ائمه اطهار علیهم صلوات الله تعالی مادام اللیل و النهار
فقها و رواة و محدثین مؤمنین و علمای دین مبین وارثان پیغمبران و
حصون اسلام اند و مداد ایشان رجحان دارد بخون شهدا در فضل و ثواب

که در راه خدای تعالی شهید شده اند و بر موت هر یک از ایشان میگریند
فرشتگان و بقاع زمین و درهای آسمان و بسبب آن رخنه در اسلام
بهم میرسد که سد آن چیزی نمیکند و طالب علم دین و سالک راه آن
بیقین سالک راه بهشت و داخل آن میشود و فرشتگان بخشنودی
که باو دارند بالهای خویش را در راه او میگسترانند و طلب آمرزش میکنند
بجهت عالم دین مبین هر کس که در آسمان و زمین اند حتی ماهیها دریا
و فضل و شرف عالم دین مبین بر عابد بیقین مثل فضل و شرف ماه
چهارده است بر سایر ستارگان و یکساعت از عالم دین مبین که تکیه کند
بر فراش خویش و نظر افکند در علم خود بهتر است در فضل و ثواب
از عبادت عابد در مدت هفتاد سال و خیر در زندگانی و حیات
دنیا عاریتی نیست مگر از برای دو مرد یکی بجهت مؤمن عالم العلم این
که بسبب خشیت و خوف رب العالمین است و مردمان طاعت او
میکنند و اقتدا باو در اقوال و افعال حسنه مرضیه مینمایند و دیگر بجهت
متعلم مستمع صاحب هوش که هرچه از علم دین مبین می شنود حفظ
آن میکند و عمل بآن مینماید و گرامی داشتن و عزت نمودن مؤمن
فقیه سبب خشنودی باری عز اسمه است از آنکس که اکرام و اعزاز
وی نموده و اهانت نمودن مؤمن فقیه موجب غضب و خشم خداوند قهار است

عباد را

عباد را ابعد منه و دشمن ترین بندگان خدای تعالی بسوی عز و علا
نادانیست که استخفاف بحق اهل علم دین نموده و ترک اقتدا
و پیروی وی در حسن افعال و مرضی اقوال کرده و دوست ترین
بندگان خدای عز و علا بسوی وی جل ذکره پرهیزکار طالب ثواب
جزیل است که ملازمت و مصاحبت فقهای مؤمنین و علمای دین مبین
اختیار کرده و پیروی ایشان است و سخن از راست گفتاران و درست
کرداران میگوید و خشیت و خوف خدای عز و علا از بندگان وی
جل ذکره منحصر است در علمای دین مبین همچنانکه فرموده اِنَّما یَخشَی اللهَ
مِن عِبادِهِ العُلَماءُ پس مؤمنین کاملین را ایمان علمای دین مبین
بوده باشند همچنانکه فرموده اِنَّما المُؤمِنونَ الَّذینَ اِذا ذُکِرَ اللهُ
وَجِلَت قُلوبُهُم وَاِذا تُلِیَت عَلَیهِم آیاتُهُ زادَتهُم ایماناً
پس هر فضل و شرف که در کتاب کریم و سنت مطهره و اخبار و
آثار ائمه اطهار علیهم السلم مذکور گشته و در انظار اولی الابصار
اعتبار شده مصدوقه آن در مثل این زمان فقها و محدثین و راویان
روایات ائمه معصومین علیهم السلم و علمای دین مبین و متعلمین مؤمنین
بوده باشند بیقین و همنشینی عالم دین مبین که خدای عز و علا
او را حبیب خود خوانده و سبب ندای رب العالمین است همنشینی

باین ندا که نشسته بسوی حبیب من و قسم بجلال و عزت من که
ترا با عالم مذکور ساکن بهشت میگردانم و همنشینی عالم دین مبین شرف
دنیا و آخرت و بمقتضای توقیع شریف مولانا صاحب الزمان
علیه و علی آبائه صلوات الله الرحمان راویان حدیث اهل البیت
علیهم السلم در زمان غیبت امام علیه السلم که مراد از ایشان مجتهدین از
اهل ایمان و ایقان اند حجه حجة الله بر همه شیعیان و رجوع بایشان
در حوادث واقعه و قضایاء سانحه و در شناختن احکام حلال
و حرام ائمه انام علیهم السلم واجبست و رجوع بغیر ایشان درین زمان
از آنکسانکه بدرجه اجتهاد معتبر در قضا و فتوی نرسیده اند منزله
رجوع بسوی طاغوت است همچنانکه تاییدان بقرآن کریم گذارش
یافت و رد حکم راوی حدیث ائمه هدی علیهم السلم که هر آینه موافق
حکم ایشان است علیهم السلم و عدم قبول آن استخفاف بحکم خدای
عز و علا است و رد بر اهل البیت علیهم السلم رد بر خدای تعالی است
که در حد شرک باخداست عیاذا بالله منه پس وجود علماء دین مبین و
فقها و محدثین از اهل ایمان و ایقان در هر عصر و زمان مادام التکلیف
باقیست ضروریست و بدون ایشان در مثل این زمان که آفتاب
خلافت و امامت مصطفوی مرتضوی در سحاب غیبت است احتجاب

رعیت

رعیت امر دین مبین و مهام کافه مسلمین رواج و انتظام ندارد
پس چگونه پادشاه دین پناه مظهر لطف اله از نسل خیر البشر
مروج مذهب حق ائمه اثنی عشر علیهم السلم که ببرکات اجداد و آباء
عظام وی شعار دین مبین ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
در معظم بلاد مسلمین نور ظهور یافته و عالم به پرتو آن منور گشته بعد از
آنکه بغات امویه و بغاث عدویه و عثمانیه از حزب شیطان در اطفاء
نور الله الرحمان کوشیده بودند یُرِیدُونَ لِیُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ
بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ
ترک نموده مصاحبت و مجالست علماء دین مبین و فقها و محدثین مؤمنین
و مجتهدین و راویان روایات ائمه معصومین علیهم السلم را که درین زمان
با وجود اصطلاح اهل عصر و دهر بر جهالت و توارد سعی ایشان در عمارت
طرق آن و مباینت ایشان علم و اهل آنرا در بلدان اهل ایمان از اصفهان
و شیراز و کاشان و عراق عرب و خراسان و بحرین که در سایه حمایت
و سلطنت این پادشاه است که ان شاء الله تعالی اتصال بظهور
قایم اهل البیت علیهم السلم داشته باشد بسیارند کثر الله من امثالهم
وجه باعث است که همواره بدستور آبا و اجداد عظام که مروج
مذهب حق و اهل آن بودند در دفع طعن و قدح مخالفان از طریقه مستقیمه

اهل ایمان و ایقان بسنمودند تا آنکه پرتو نور آفتاب حق بر عالمیان افتاد
و از سحاب و حجاب شبهات اهل ضلالات بیرون آمد بنحوی
که احدی را یارای انکار آن در سر و اعلان در بلاد اهل ایمان نماند
و اگرچه دایما ضیاء حق چون ضیاء صبح مطلق ظاهر بوده و منکران
مکابر کالقیل ذهب الی اول الصبح لیلا ایعمی الناظرون عن الضیاء
جمعی از علمای دین مبین در تحت سریر سلطنت این پادشاه دین پناه
قیام ندارند تا آنکه از بندگان این درگاه بعضی اوامر که فی الجمله از نظام
اهل عرفان و ایقان خلاف طور آبا و اجداد عظام پادشاه و طریق
مروجان دین مبین است بظهور نمی آمد مثل امر کردن بشرح فارسی
نوشتن بر کتاب موسوم باحیاء علوم تصنیف غزالی که بزرگ علمای
سنیان بی ایمان است چون مشتملست بر عقاید فاسده ایشان
و غیر آن در هر باب متعلق بمذاهب و ادیان از اصول و فروع و غیر آن
که باعتبار آنها کتاب مذکور نزد علمای آل محمد صلی الله علیه و آله از
جمله کتب ضلال است و حفظ و نشر مواضع ضلال از آن هر گاه که امام
تقیه و غرض نقض آن نبت بقا در آن نبوده باشد جایز نیست و
نمونهٔ از ضلالات و جهالات کتاب مذکور و ذکر آن درین رساله [illegible]
بواسطه بیان و عیان شان و مرتبه عرفان صاحب کتاب شیخ بزرگتر

سنیان

سنیان بی ایمان چون ثمره منبی از شجره است چند امر است
اول اعتقاد او بآنکه هیچ چیز از خیر و شر و اندک و بسیار و
طاعت و معصیت و کفر و ایمان و سود و زیان نبود الا بتقدیر و
مشیت و حکم خدای تعالی هرچه بود و هرچه باشد همه بتقدیر و تدبیر
اوست سبحانه و تعالی دوم آنکه اعتقاد بآنکه قرآن کریم مقرو بزبان
بندگان مکتوب در مصحف محفوظ در تلاوت سخن خدای تعالی است
و سخن او صفت اوست و همه صفات او قدیم و همیشه بوده است با ذات
ایزد تعالی سیوم اعتقاد بآنکه هرچه در عالم هست همه آفریده اوست
عز و علا و هرچه هست و بوده و تواند بود و جهل و علم و عجز و ظلم و عدوان و
جور و تعدی و طغیان همه عدلست چون همه آفریده و در مملکت و ملک اوست
و ظلم آنست که در ملک و مملکت دیگری تصرف کند چهارم اعتقاد بآنکه
با وجود تنزه او عز و علا از صور و اقدار و تقدس از جهات و اقطار
بچشمها و ابصار ابرار در دار قرار دیده میشود پنجم اعتقاد بآنکه
جایزست که الله سبحانه و تعالی تکلیف بندگان خود بما لا یطاق
ایشان نماید با وجود لا یکلف الله نفسا الا وسعها
ششم آنکه افعال بندگان مخلوق خداوند رحمان است و موافق
اراده وی عز و علا واقع میشود هفتم آنکه بر خدای تعالی رعایت

اصلح واجب نیست **هشتم** آنکه واجب منحصر در واجب شرعیست
وعقل از حکم کردن بحسن وقبح افعال معزول است **نهم** آنکه در
کتاب نکاح از کتاب مذکور در باب سیوم در ذکر حسن صحبت پیغمبر
صلی الله علیه وآله با عایشه ذکر کرده که رسول الله صلی الله علیه وآله
با عایشه بهم میدویدند تا که در پیش شود حضرت رسالت صلی الله علیه وآله
در پیش شد روز دیگر بدویدند عایشه در پیش شد رسول صلی الله علیه وآله
گفت یکی بیکی باشد یعنی اکنون برابریم ونیز ذکر کرده که یک روز
آواز زنگیان شنید که بازی میکردند ودف میزدند وسرود میگفتند
عایشه را گفت که خواهی که ببینی گفت خواهم برخاست ونزدیک آمد
ودست فراپیش داشت تا عایشه زنخدان بر ساعد رسول الله
صلی الله علیه وآله نهاد ونظاره کرد ساعتی پس گفت یا عایشه بس نباشد
عایشه گفت خاموش شو تا سه بار پیغمبر گفت پس آنگاه بسنده کرد
مؤلف گوید باید که نظر کنند صاحبان عقول وتجارب وعرفان این دو
حکایت مفتریه که شیخ بزرگ سنیان بی ایمان در کتاب مذکور
نقل کرده بر وجه تصدیق وملاحظه نمایند که تا اند بوده که وقار نبوت
وحرمت رسالت وسکینه الهیه که قرآن کریم متضمن آنست
مانع پیغمبر نشود که با عایشه زوجه خود بدود وبپای خود مثل اطفال و

جهال

جهال بپا زوجه خود را بنظاره زنگیان بازی کنان دف زنان آرد
بجهت مذکوره لا محاله صراحت عقل صحیح شهادت بر محال بودن
این دو حکایت مفتریه میدهد فی الواقع تعصب عایشه بمحال حتی
باختیار نقص رسول مختار صلی الله علیه وآله تا شهادت دهند بشان
بجهت عایشه بکمال از هیچ مسلمان باندک عرفان ممتنع التحقق است
چگونه نباشد وحال آنکه ثبت هر یک ازین دو حکایت مفتریه
بعین پیغمبر قطعا موجب سقوط حرمت ومنزلت وی است پیش صاحبان
مروات ودیانات انصاف ونزد اهل انصاف از ارباب بصیرت
وتجارب ومعرفت که پادشاه فرقه ناجیه اثنی عشریه را که فلاح و
نجاح ورستگاری خاصه ایشانست ونمونه از فضل وشرف و
کرامت این طایفه محقه مفلحه منجحه که تمسک باهل بیت طهارت جسته اند
درین رساله درضمن احادیث شریفه گذارش یافت روات که
مثل کتاب مذکور مشتمل بر ضلالات وجهالات خصوص دو حکایت
مفتریه را که مصنف آن تصدیق هر دو کرده وبر وجه تصدیق ذکر کرده
اعتبار کنند واقتباس شرح وفارسی گردانیدن آن نمایند ومثل مولانا
الفاضل العلامه صدرا محمد الشیرازی را درین حالت که مخبر از حال
خود است بتلاوت رب انی وهن العظم منی واشتعل الرأس شیبا

امر کنند که کتاب مذکور را شرح کنند تا بنا بر لزوم امتثال فرمان قضا جریان
اجار افتد مولانا مذکور را ترک آنچه اهتمام بآن هست در دین مبین از فکر
صحیح کردن شبل وی در علوم دینیه و معارف یقینیه و ثبت نتایج آن
بجهت هدایت و ارشاد و اشتغال بشرح مذکور جستن و معنون بنام
پادشاه دین پناه گردانیدن حاشا و کلا که روا بوده باشد یعنی که
ارواح مقدسه آبا و اجداد اقدسین پادشاه را عدم رضا و خشنودی
ازین امر حاصل است چرا در عصر هیچ یک از ایشان قدس الله ارواحهم
با کثرت علماء دین مبین و مجتهدین و اختیار صحبت و مجالست ایشان
در مقام مثل امر مذکور و اعتبار و اعتنا بمثل کتاب مزبور در نیامدند
یعنی اگر عترت دین مبین ائمه طاهرین علیهم السلم را می شایست اقدس
شاه جنت مکان علیین آشیان شاه طهماسب انار الله برهانه
متوجه امر مذکور می شدند بهمه حال محال است که امر و اعتنا پادشاه
دین پناه بفارسی کردن کتاب مذکور دلها ارباب عترت دین مبین را
برنج آورد بملاحظه جهات مفاسد آن نسبت بدین و ملت بلکه
بدولت ابد مقرون و بیان مجمل جهات مفاسد آن بذکر دوازده وجه
درین رساله میشود **وجه اول** تفاخر و مباهات سنیان
بل ایمان بلکه پادشاهان ایشان از روم و شام و هندوستان و اوزبک

که عاصیان خداوند رحمان و ناصران شیطان و خاذلان ایمانند چون
بشنوند اعتنا پادشاهان خصوص پادشاه شیعیان از نسل خیر نبی عدنان
که اعظم اقدم اکرم ایشانست بامری و اعتبار آن خصوص امر
متعلق بمذاهب و ادیان باعث اشتهار و رسیدن آن بهوش و
گوش عالمیان از مؤالفان و مخالفان لامحاله میشود و مباهات
ایشان باین وجه که گویند حبذا آنکه در میانه شیعیان علم و عالم و
کتاب و صاحب کتاب که نام و نشان توان برد نیست تا آنکه
پادشاه ایشان محتاج شد بآنکه امر کند که کتاب احیاء علوم که یک تصنیف
یک مصنف عالم از اهل سنت و جماعت است فارسی کنند چون حالت
فهمیدن عربی نداشتند تا شاید از علم و کتاب در میان ایشان اسم
و رسم و نشان بهم رسد **وجه دوم** صورت ظهور احتیاج طایفه محقه
بسوی مخالفان و کتاب ایشان با کمال توانگری ایشان از ان به
برکات خازنان علم الهی ائمه هدی علیهم السلم چون این احتیاج
حقیقة موجب دخول در ضلالت ایشانست چنانکه امام جعفر صادق
علیه السلم فرموده لا خیر فیمن لا یتفقه من اصحابنا ان الرجل
منهم اذا لم یستغن بفقهه احتاج الیهم فاذا احتاج الیهم
ادخلوه فی باب ضلالتهم و هو لا یعلم **وجه سیوم**

آنچه در کتاب مذکور است از حق و صدق و حقیقت و هدایت و ارشاد
و منجیات از ضلالات و مهلکات آن بیقین باخبار صادقین از
نزد ائمه معصومین علیهم السلم بیرون آمده و بیقین کتاب کافی کلینی
بجهت آن کافیست که بوده که کافی کافی بود و آنچه نه بصفت مذکوره است
بلکه عین ضلالت و جهالت چنانکه نمونه آن نقل شد حال احتیاج بآن
مستغنی از بیان است اهل عرفان و ایقان میگویند چرا پادشاه دین پناه
امر نفرمودند که بعضی از علمای دین مبین و فقها و محدثین و عارفین و متتبعین
عصر از مؤمنین بتصنیفی مثل کتاب مذکور را خود از کلام ائمه طاهرین
علیهم السلم قیام نمایند بدون ذکر کتاب مذکور و صاحب آن تا باعث بر
غضاضت طایفه محقه بظهور صورت احتیاج بکتاب مذکور نشود چون
در واقع و حقیقت کمال توانگری از آن دارند ببرکات آثار اهل البیت
علیهم السلم که عالمان بعلم ما کان و علم ما یکون و جمیع علوم گذشتگان
و پیغمبران و رسولان و اوصیای ایشان علیهم السلم اند مرویست از
امام جعفر صادق علیه السلم که با آنحضرت جماعتی از شیعه در حجر
اسمعیل بودند و بعد از ملاحظه آنکه بر ایشان دیده‌بان دررات وجب
از مخالفان نباشد چون مقام تقیه بود امام علیه السلم سه نوبت
برب الکعبه و رب البنیه قسم یاد نمود و فرمود لو کنت

بین

بین موسی والخضر لاخبرتهما انی اعلم منهما و لانبأتهما بما
لیس فی ایدیهما لان موسی والخضر علیهما السلم اعطیا علم
ما کان ولم یعطیا علم ما یکون و هو ما کائن حتی تقوم الساعة
وقد ورثناه من رسول الله صلی الله علیه و آله وراثة و نیز از حضرت
امام علیه السلم مرویست که فرمود انی لاعلم ما فی السموات و ما
فی الارض و اعلم ما فی الجنة و اعلم ما فی النار و اعلم ما کان
و ما یکون و نیز فرمود علمت ذلک من کتاب الله عز و جل
ان الله عز و جل یقول فیه تبیان کل شیء و نیز فرمود ان الله
تبارک و تعالی علمین علما اظهر علیه ملائکته و انبیائه و رسله
فما اظهر علیه ملائکته و رسله و انبیائه فقد علمناه و علما
استأثر به فاذا بدا الله فی شیء منه اعلمنا ذلک و عرض علی
الائمة الذین کانوا من قبلنا صلوات الله علیهم و از امام محمد
باقر علیه السلم نیز مرویست که گفت ان الله عز و جل علمین علم لا
یعلمه الا هو و علم علمه ملائکته و رسله فما علمه ملائکته
و رسله علیهم السلام فنحن نعلمه از این احادیث شریفه و دیگر احادیث
که در معنی اینهاست مجموع در کتاب کافی کلینی مذکورات معلوم میشود
که ائمه معصومین علیهم السلم اجمعین دانا باشند بآنچه بوده و آنچه خواهد بود

تا روز قیامت و آنچه در آسمان و زمین و آنچه در بهشت و دوزخ است و
بجمیع آنچه فرشتگان و پیغمبران و رسولان دانسته‌اند و خدای عز و علا
بایشان آموخته و از امام محمد باقر علیه السلم مرویست که در تفسیر قول
خدای تعالی عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا
من ارتضی من رسول وکان والله محمد ممن ارتضاه واما
قوله عالم الغیب فان الله عز وجل عالم بما غاب عن خلقه
فیما یقدر من شیء ویقضیه فی علمه قبل ان یخلقه وقبل ان
یفضیه الی الملائکة فذلک علم موقوف عنده الیه فیه
المشیة فیقضیه اذا اراد و یبدو له فیه فلا یمضیه فاما العلم
الذی انتهی الی رسول الله صلی الله علیه وآله ثم الینا از این حدیث
شریف مستفاد میشود که همه دانش پیغمبر صلی الله علیه وآله منتهی بائمه
اثنی عشر علیهم السلم شده و هرچه پیغمبر میدانست هر یک از ائمه هدی
میدانند و ائمه هدی علیهم السلم بنابر کمال عنایت و شفقت که بر شیعیان
و اهل ایمان و ایقان داشته‌اند محتاج الیه از هر علم را تعلیم ایشان
کرده‌اند و روایات و احادیث شریفه اهل البیت علیهم السلم که به
شیعیان و اهل عرفان و ایقان رسیده و اکثر آنها در کتب مدونه
مشهوره مذکور است خصوص کتاب کافی تصنیف محمد بن یعقوب

الذی یقدره الله عز وجل ویقضیه
ویمضیه فهو العلم صح

ابی جعفر کلینی قدس الله روحه که اوثق و اثبت مردمان است
در حدیث و در زمان وکلاء صاحب العصر والزمان مولانا المهدی صلوات الله
علیه و علی آبائه بوده و در نعت کتاب مذکور ذکر کرده کتاب کافی
یجمع من جمیع فنون علم الدین ما یکفی به المتعلم ویرجع الیه
المسترشد ویاخذ من یرید علم الدین والعمل به بالآثار
الصحیحة عن الصادقین علیهم السلم والسنن القائمة التی علیها
العمل وبها یودی فرض الله عز وجل وسنة نبیه شیعیان را
توانگری داده‌اند از کتب مخالفان و علمای ایشان در هر علم و کمال و
شرف و فضل و مکارم اخلاق علی الاطلاق که حصر آنها در چهار قسم
مذکور در حدیث شریف مروی از امام جعفر علیه السلم شده که فرمود
وجدت علم الناس کله فی اربع اولها ان تعرف ربک
والثانی ان تعرف ما صنع بک والثالث ان تعرف ما
اراد منک والرابع ان تعرف ما یخرجک من دینک
چون این چهار قسم فرا گرفته اصول معارف را زیرا که بشناختن خداوند تو
شکر نعمت و طاعت و عبادت وی عز و علا میسر میشود و بشناختن
صنعت او عز ذکره شناختن پیغمبر صلی الله علیه وآله و ائمه هدی علیهم السلم
تحقق می باید داشته و بشناختن آنچه خدای عز و علا از بنده اراده فرموده

امثال ما وامردی صحت پذیرات وبشناختن انچه بنده را از دین
بیرون میبرد انها از معاصی واجتناب از مناهی ومکاره آلهی تحصیل
می تواند یافت وهر چیز که از نزد ائمه هدی علیهم السلم بیرون نیامده باطلست
وهر حق که در میان ودر دستهای مردمان هست از نزد انبیا وخازنان
علم خداوند رحمان عز وعلا دوازده امام علیهم السلم بیرون آمده چنانکه
امام محمد باقر فرموده لیس عند احد من الناس حق ولا صواب و
لا احد من الناس یقضی بقضاء حق الا ما خرج منا اهل البیت
واذا تشعبت بهم الامور کان الخطأ منهم والصواب من علی
ونیز فرموده سلمة بن کهیل وحکم بن عتیبه را شرقا وغربا فلا تجدان
علما صحیحا الا شیئا خرج من عندنا اهل البیت ونیز فرموده
والله لا یوخذ العلم الا من اهل بیت نزل علیهم جبرئیل علیه السلم
ودر معنی احادیث شریفه مذکوره احادیث دیگر وجمیع در کتاب کافی
مذکور است پس هرگاه حق وصواب وعلم صحیح نزد غیر خازنان علم
آلهی یافت نشود وهمین شیعیان اهل ایمان وصدق وایقان اخذ
آن حسب الامکان از خازنان مذکور علیهم السلم کرده باشند منزله
طلب آن از ضلالات وجهالات کتاب غزالی منزله طلب نور است
از ضد آن وصواب وحق است از خطا وبطلان وهدایت است

از

از ضلالت ورشد است از غوایت ودانش است از جهالت وصدق است
از کذب وخیر است از شر ورضا است از سخط ورافت است از قساوت
ورحمت است از غضب ورهبت است از جرات وتواضع است از تکبر
وصبر است از جزع وصفح است از انتقام وتوانگری است از فقر و
تذکر است از سهو وحفظ است از نسیان ومودت است از عداوت
ووفا است از غدر وطاعت است از معصیت وسلامت است از بلیت و
امانت است از خیانت واخلاص است از شوب وکتمان است از افشا
وفرح است از حزن والفت است از فرقت وسخاوت است از بخل پس طلب
محال بوده باشد **وجه چهارم** انکه طلب هدایت از کتاب غزالی
از حیثیت عنوان آن نمودن طلب هدایت است از غیر ائمه هدی علیهم السلم و
طلب هدایت از غیر ائمه هدی ضلالت وغوایت است پس طلب مذکور
نباید وصدق مقدمه اولی را بداهت عقل میدانیم ومستغنی از بیانست
ودر صدق مقدمه ثانیه احادیث باب ان الائمة علیهم السلم الهداة (هم ص)
از کتاب کافی کلینی کافی است چنانکه از غیر حیثیت عنوان مذکور
کل کتاب مذکور که جامع جمیع فنون علم دین است با حادیث وآثار
صحیحه از ائمه هدی علیهم السلم **وجه پنجم** رجوع بکتاب غزالی
از حیثیت عنوان آن چون بعد از ذکر اسم آن لغوات رجوع است

بغیر رواة احادیث اهل البیت علیهم السلام و رجوع بروات احادیث
ائمه هدی علیهم السلام در مثل این زمان که آفتاب امامت و ولایت
و خلافت رسالت پناهی در سحاب و حجاب غیبت است متعین است
پس رجوع مذکور باید مقدمهٔ اولی چون ببداهت عقل معلوم است
مستغنی از بیان است و مقدمهٔ ثانیه بتامل در توقیع شریف
صاحب الزمان ناموس العصر و الاوان علیه و علی آبائه المعصومین
صلوات الله الرحمن معلوم اهل عرفان و ایقان میشود **وجه ششم**
آنکه اعتبار و ترویج کتاب مذکور چون از جملهٔ کتب ضلال
و اهل ضلالت نظر بانچه باختلاف مذاهب فرق مسلمین مختلف میشود
از اعتقادات و عبادات و وظایف طاعات که نمونهٔ از آن
درین رساله نقل شد موافق طریقهٔ مستقیمهٔ ائمه هدی علیهم السلام
جایز نیست و تجرید آن از آن و اقتصار بر آنچه موافقت با طریقهٔ مستقیمه
دارد با آنچه باختلاف مذاهب مختلف نمیشود و مع ذلک نسبت آن
بصاحب کتاب مزبور دادن بزعم مخالفان اعتراف بعدم استطاعت
و عجز علماء دین مبین و فقهاء مومنین است از اقدام بمثل تصنیف مذکور
بطریق اهل حق چه بر تقدیر استطاعت و قدرت مذکوره نوشتن
تصنیف علاحده ماخوذ از کلام ائمه هدی با اضافهٔ آنچه عقل صریح بجهت

آن شهادت میدهد بامر پادشاه دین پناه و هجران از کتاب مذکور
و ترک اسم و صاحب آن را اساساً و اصلاً همچنانکه در سالف زمان از
مروجان دین مبین آبا و اجداد اقدس پادشاه بظهور آمد هر آینه
بجهت رعایت و نصرت و تقویت و حمایت مذهب حق ائمه معصومین
علیهم السلام اقرب خواهد بود لا محاله **وجه هفتم** شک نداریم که اخذ
و تمسک بکتاب غزالی در آنچه موافقت با طریقهٔ مستقیمهٔ ائمه هدی
علیهم السلام ندارد غیر اخذ و تمسک بعترت طیبه است و اخذ و تمسک
بغیر عترت طیبه ضلالت است بدلالت حدیث الثقلین متواتر
میانه موالف و مخالف پس اخذ و تمسک بکتاب مذکور در غیر موافق موجب
ضلالت بوده باشد و در اخذ بموافق مذکور و تمسک بآن استغنا
از کتاب غزالی و ذکر اسم آن حاصل است **وجه هشتم**
طریق حق یافتن داخل شدن در ابواب خدای عز و علا است
و ائمه هدی علیهم السلام ابواب خدای عز و جل اند پس آنچه در کتاب غزالی
برخلاف گفته و کرده ائمه هدی است علیهم السلام و آن اکثر آنست
خارج ابواب خداوند مطلق عز و علا و طریق حق بوده باشد پس طمع
بحق رسیدن بآن خیال خام بلکه مصدوقهٔ ترجو النجاة و لم تسلک
مسالکها ان السفینة لا تجری علی الیبس خواهد بود لا محاله و دلیل

برحقیت مقدمهٔ ثانیه قول امام جعفر صادق علیه السلم است که فرموده
الاوصیاء ابواب الله عزوجل التی یؤتی منها ولولاهم ما عرف الله
عزوجل بهم احتج الله تبارک وتعالی علی خلقه **وجه نهم**
سلوک آنچه از کتاب غزالی موافق طریق اهل البیت علیهم السلم نیست
وان اکثر آنست سلوک بغیر طریق ائمه هدی علیهم السلم است و سالک
بغیر طریق ایشان علیهم السلم هالکست همچنانکه حضرت امام جعفر صادق
علیه السلم فرموده کان امیرالمومنین علیه السلام باب الله الذی لا
یؤتی الا منه وسبیله الذی من سلک بغیره یهلک وکذلک
یجری الائمة الهدی واحدا بعد واحد وحضرت امام محمد باقر
علیه السلم فرموده ان رسول الله صلی الله علیه وآله باب الله
الذی لا یؤتی الا منه وسبیله الذی من سلکه وصل الی الله
عزوجل وکذلک کان امیرالمومنین علیه السلام من بعده
وجری الائمة واحدا بعد واحد جعلهم الله عزوجل
ارکان الارض ان تمید باهلها وعمد الاسلام ورابطة
علی سبیل هداه لا یهتدی هاد الا بهداهم ولا یضل
خارج من الهدی الا بتقصیر عن حقهم **وجه دهم**
آنچه از کتاب غزالی مخالف گفته وکردهٔ ائمه هدی علیهم السلم است

علم نیست خطای بر دلالت قول خدای عزوعلا که فرموده بل هو آیات
بینات فی صدور الذین اوتوا العلم بتفسیر حضرت
امام محمد باقر وامام جعفر صادق علیهما السلم که فرموده اند هم الائمة
علیهم السلم خاصة ونیز خزنهٔ علم خدای تعالی ائمه هدی علیهم السلم اند
همچنانکه امام محمد باقر علیه السلم فرموده نحن خزان علم الله ونحن تراجمة
وحی الله نحن الحجة البالغة علی من دون السماء ومن فوق الارض
و هر چیز غیر علم جهلست که مطلوب عاقل نشاید **وجه یازدهم**
ما شک نداریم که ائمه هدی علیهم السلم دانا بهر چیز از معالم دین مبین در
هر باب از علم معاش و معاد و مکارم اخلاق و غیر آن علی الاطلاق هستند
و هیچ چیز از مذکورات بر ایشان پوشیده و پنهان نیست همچنانکه بسیار
از احادیث باب ان الائمة یعلمون علم ما کان وما یکون
وانه لا یخفی علیهم شئ صلوات الله علیهم از کافی کلینی دلالت
صریح بر آن دارد واز جملهٔ احادیث مذکوره است قول امام محمد باقر علیه
که فرمود لا والله لا یکون عالم جاهلا ابدا عالما بشئ جاهلا
بشئ الله اجل واعز واکرم من ان یفرض طاعة عبد یحجب عنه
علم سماءه وارضه لا یحجب ذلک عنه یعنی امام مفروض الطاعة
البته عالم بهر چیز هست از علم آسمان و زمین و هیچ چیز از علم زمین و آسمان

براو پوشیده و پنهان نیست پس هر حق و صواب و حجت که یافت میشود
در دست هر کس از رعیت قطره ایست از بحار علوم خازنان علم الهی
علیهم السلام چنانکه دلالت صریح نیز بر آن دارد هر یک از احادیث
باب انه لیس شیء من الحق فی ایدی الناس الا ما خرج من عند
الائمة علیهم السلم وان کل شیء لم یخرج من عندهم فهو باطل از کتاب کافی کلینی و
نیز شک نداریم که ائمه هدی علیهم السلم تبلیغ انچه از علوم ایشان محتاج الیه
رعیت بوده بشیعیان و مخلصان و مؤمنان و اهل ایمان که اهلیت و
قوت حمل آن داشته اند نموده اند چنانکه امام جعفر صادق علیه السلم
فرموده ان عندنا والله سرا من سر الله وعلما من علم الله امرنا الله
بتبلیغه فبلغناه عن الله عز وجل ما امرنا بتبلیغه فلم نجد له
موضعا ولا اهلا ولا حمالة یحتملونه حتی خلق الله لذلک
اقواما خلقوا من طینة خلق منها محمد وآله وذریته علیهم السلم
ومن نور خلق الله منه محمدا وذریته وصنعهم بفضل صنع رحمته
التی صنع منها محمدا وذریته فبلغناه عن الله ما امرنا بتبلیغه
فقبلوه واحتملوا ذلک فبلغهم ذلک عنا فقبلوه واحتملوه
وبلغهم ذکرنا فمالت قلوبهم الی معرفتنا وحدیثنا فلولا
انهم خلقوا من هذا لما کانوا کذلک لا والله ما احتملوه

ثم

ثم قال ان الله خلق اقواما لجهنم والنار فامرنا ان نبلغهم کما
بلغناهم واشمأزوا من ذلک ونفرت قلوبهم وردوه علینا
ولم یحتملوه وکذبوا به وقالوا ساحر کذاب فطبع الله علی
قلوبهم وانساهم ذلک ثم اطلق الله لسانهم ببعض الحق فهم
ینطقون به وقلوبهم منکرة لیکون ذلک دفعا عن اولیائه و
اهل طاعته ولولا ذلک ما عبد الله فی ارضه فامرنا بالکف
عنهم والستر والکتمان فاکتموا عمن امر الله بالکف عنه واستروا
عمن امر الله بالستر والکتمان قال الراوی ثم رفع یدیه وبکی و
قال اللهم ان هؤلاء لشرذمة قلیلون فاجعل محیانا محیاهم و
مماتنا مماتهم ولا تسلط علیهم عدوا لک فتفجعنا بهم فانک
ان افجعتنا بهم لم تعبد ابدا فی ارضک وصلی الله علی محمد
وآله ازین حدیث شریف مذکور در کافی کلینی مستفاد میشود که
ائمه هدی علیهم السلم محتاج الیه امت و رعیت از علم دین بمن در هر عصر
و زمان با مر الهی سانیده اند پس اتفاق و اجماع اهل عرفان در عصری
امری از امور رجعت بوده باشد چون کاشف از گفته معصومست
علیه السلم واکثر اهل و محل علم دین نیست مگر اقوامی که با ایشان و ائمه اثنی عشر
علیهم السلم موافقت و مشارکت در اصل طینت و نور خلقت و صنعت و
رحمت الهی دارند واین موافقت و مشارکت در اصل خلقت و صنعت صح

عظیم ترین شرف و مزیت اهل آنرا و از خاصیت آنست که دلهای
اهل آنرا بجانب شناختن معصومین علیهم السلم و حدیث ایشان
میل میفرماید و این خاصیت بتعین خاصه متمسکین بائمه طاهرین علیهم السلم
شیعه ناجیه است پس محل و اهل علم دین مبین بواسطه ائمه معصومین علیهم السلم
این طایفه مقبله ناجیه اند و این بوده باشند و آنکه ماعدا فرقه ناجیه
از فرق مسلمین محل معرفت علم الهی نیستند و آفریده شده اند بجهت
دوزخ و آتش و نجات و نجاح و فلاح بجهت ایشان حاصل نیست
و آنچه ائمه هدی علیهم السلم بایشان رسانیده اند از هدایت و رشد و
صدق و صواب و حق انقباض از آن نموده اند و دلهای ایشان
از آن رمیده شده و رد آن بر ادیان این مبین کرده تکذیب ایشان
نموده اند تا آنکه الله سبحانه و تعالی بر دلهای ایشان مهر نهاده و فراموش
ایشان گردانیده و آنچه ائمه هدی علیهم السلم بایشان رسانیده اند از
هدایت و صدق و حق چون تحمل و قبول آن بر وجه تصدیق و اذعان
نکرده بودند و بعد از فراموشی آن بعض آن را بزبان ایشان جاری کرد
با انکار دلهای ایشان آنرا تا دفع کذب آن از اولیاء و اهل طاعت
و عبادت خویش عز و جل صرف نکرده را تا اهل حق اظهار آن توانند
کرد تا عبادت خدای عز و علا در زمین خدای واقع شود چه اگر

موافقت

موافقت اتفاقی مخالفان و جریان بعض حق بر زبان ایشان
نمیشود اظهار و اعلان آن از اهل حق چون جهت اختصاص ظاهر بود
میسر نبود پس عبادت خدای عز و علا در زمین واقع نشد چون عبادت
فرع معرفت که بجهت مخالفین حاصل نیست پس ظاهر گشت که
ماعدا فرقه ناجیه از فرق مسلمین عبادت خدای عز و علا نکنند
پس مشرک بوده باشند پس آنچه در کتاب غزالی اختصاص بمخالفین
دارد علم و معرفت و هدایت و رشد نبوده باشد پس عین ضلالت
بوده باشد و آنچه موافق اهل حق است اتفاقا ثبت آن با وجود آن
بدون تصدیق و اذعان او و انکار قلبی وی کذبست چون او در آن
کاذبست بشهادت خدای عز و علا که فرموده وَاللهُ یَشْهَدُ اِنَّ
المُنَافِقِینَ لَکَاذِبُونَ و تحرز از کذب واجبست پس ترک کتاب
غزالی با وصف عنوانی مطلقا واجب باشد و نیز مستفاد میشود
ازین حدیث شریف که معرفت امامت ائمه هدی جزو توحید است و
آنکه معنی لیعبدون در وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ اِلَّا لِیَعْبُدُونِ
لیعرفون است چون عبادت بدون معرفت کامله بجمیع اجزائها
میسر نیست و نیز مستفاد میشود فضل عظیم و شرف فخیم بجهت شیعه
ناجیه و بجهت شرف و فضل ایشان در حدیث شریف کافیست

دعا امام علیه السلم که بجهت ایشان با چشم گریان نموده و فرموده
باین وجه که اللهم ان هؤلاء لشرذمة قلیلون فاجعل
محیانا محیاهم ومماتنا مماتهم ولا تسلط علیهم عدوا لک
فتفجعنا بهم فانک ان فجعتنا بهم لم تعبد ابدا فی ارضک
وصلی الله علی محمد وآله چه امام معصوم درین دعا طلب کرده
از خدای تعالی آنکه بگرداند محیای ائمه هدی را محیای شیعه ناجیه و
ممات ایشان را علیهم السلم ممات شیعه مفلحه و مراد عکس مذکورات
چون بیقین حاصل بجهت ائمه هدی علیهم السلم اشرفست از حاصل
بجهت شیعه ناجیه پس اختیار اصل مذکور اشعار دارد بشرفی عظیم
بجهت طایفه مرحومه که عقل را باوج ارتفاع آن راه نیست و نیز طلب
کرده عدم تسلیط دشمن خدای عز و علا را که سلطان مخالفتها
شیطان بر شیعیان که مستلزم مصیبت ائمه هدی است علیهم السلم
بشیعیان بهلاکت ایشان و بر تقدیر تحقق مصیبت مذکوره
لازم می آید که در زمین هرگز عبادت خدای عز و علا بر وجه صحیح
واقع نشود چون صحت عبادت مشروط بمعرفت تامه است
بجملتها که از آنست معرفت امامت ائمه هدی علیهم السلم پس امام علیه السلم
تصریح فرموده که عابد خدای عز و علا نیستاز فرق است بغیر ما

صلی الله علیه وآله که شیعه ناجیه که کرده اند کند و در وصف
ایشان اشعار است که ایشانند مراد بقوله تعالی وقلیل من عبادی
الشکور و بقوله ان عبادی لیس لک علیهم سلطان
پس شیطان را سلطنت بر ایمان شیعیان که بنجات و فلاح
مخصوص ایشانست نباشد وکفی بذلک فضلا وشرفا و چون کلام
بذکر فضل و شرف فرقه ناجیه کشید پس اگر بعضی از احادیث که
دلالت بر زیادتی فضل و شرف و منقبت و مکرمت این طایفه مفلحه
دارد درین رساله شریفه ذکر شود هر آینه نیکوتر خواهد بود لا محالة و
مناسب مقام دیدیم ذکر دوازده حدیث و چون وجه دوازدهم از
احادیث مذکوره ظاهر میشود اکتفا بآن نمودیم **حدیث اول**
روایت کرده محمد بن یعقوب باسناد از امام جعفر صادق علیه السلم
که فرمود ان الله خلقنا من علیین وخلق ارواحنا من فوق
ذلک وخلق ارواح شیعتنا من علیین وخلق اجسادهم
من دون ذلک فمن اجل ذلک القرابة بیننا وبینهم وقلوبهم
تحن الینا ونیز فرموده ان الله خلقنا من نور عظمته ثم صور
خلقنا من طینة مخزونة مکنونة من تحت العرش فاسکن
ذلک النور فیه فکنا نحن خلقا وبشرا نورانیین لم یجعل

لاحد فی شکل الذی خلقنا منه نصیب و خلق ارواح شیعتنا
من طینتنا و ابدانهم من طینة مخزونة مکنونة اسفل من ذلک الطینة
و لم یجعل الله لاحد فی شکل الذی خلقهم منه نصیب الا للانبیاء
صلوات الله علیهم و لذلک صرنا نحن و هم الناس و صار سایر
الناس همجا للنار و فی النار و از ابی جعفر امام محمد باقر علیه السلم روایت
کرده که فرمود ان الله خلقنا من اعلی علیین و خلق قلوب شیعتنا
مما خلقنا منه و خلق ابدانهم من دون ذلک فقلوبهم تهوی الینا
لانها خلقت مما خلقنا ثم تلا هذه الآیة کلا ان کتاب
الابرار لفی علیین و ما ادریک ما علیون کتاب مرقوم یشهده
المقربون و خلق عدونا من سجین و قلوب شیعتهم منه و ابدانهم
من دون ذلک فقلوبهم تهوی الیهم لانها خلقت مما خلقوا منه
ثم تلی هذه الآیة ان کتاب الفجار لفی سجین و ما ادریک
ما سجین کتاب مرقوم این سه حدیث شریف مذکور در کتاب
کافی کلینی که باعتبار اتحاد مدلول یکی شمرده شده دلالت دارد که فرقه
ناجیه شیعه مقبول ارواح ایشان آفریده شده از طینت ابدان
ائمه هدی علیهم السلم و ابدان ایشان آفریده شده از طینتی مخزونه
که یک مرتبه پستتر است از علیین و شارک و سهیم و هم نصیب باشیعه

درطب

در طیب طینت خلقت نیست احدی که بغیر ایشان و چون شیعه را بجهة
کمال موافقت و مناسبت با ائمه اطهار علیهم السلم در خلقت دارند و اذوات
بیانه ایشان و ائمه هدی علیهم السلم حاصل است و دلهای شیعیان
بسوی اهل البیت علیهم السلم شوق و توقان دارد و مردمان صاحب نام
و نشان بجز عند الله الرحمن ائمه هدی علیهم السلم و شیعیان ایشان اند
و سایر مردمان همج و خرمگس اند که بجهت آتش آفریده شده اند و داخل
آتش اند **حدیث دویم** قول امیر مومنان و مولی متقیان
علی بن ابی طالب علیه الصلوة و السلم که گفت یا فراس ابشر و بشر و استبشر
فوالله لقد مات رسول الله صلی الله علیه و آله و هو علی امته
ساخط الا الشیعة الا و ان لکل شیء عزا و عز الاسلام
الشیعة الا و ان لکل شیء دعامة و دعامة الاسلام الشیعة
الا و ان لکل شیء ذروة و ذروة الاسلام الشیعة الا و ان
لکل شیء شرفا و شرف الاسلام الشیعة الا و ان لکل شیء سیدا
و سید الاسلام مجالس الشیعة الا و ان لکل شیء اماما
و امام الارض ارض تسکنها الشیعة و الله لو لا ما فی الارض منکم
ما رایت بعین عشبا ابدا و الله لو لا ما فی الارض منکم ما
انعم الله علی اهل خلافکم و لا اصابوا الطیبات

ما لهم فی الدنیا ولا لهم فی الآخرة من نصیب کل ناصب
وان تعبد واجتهد منسوب الی هذه الآیة عاملة ناصبة و
کل ناصب مجتهد فعمله هباء شیعتنا ینطقون بامر الله عزوجل
ومن یخالفهم ینطقون بتفلت والله ما من شیعتنا ینام الا
اصعد الله عزوجل روحه الی السماء فبارک الله علیها فان کان
قد اتی علیها اجلها جعلها فی کنوز من رحمته وفی ریاض جنته
وفی ظل عرشه وان کان اجلها متأخرا بعث الله بها مع امنة
من الملائکة لیردوها الی الجسد الذی خرجت لتسکن فیه
والله ان حاجکم وعمارکم لخاصة الله عزوجل وان فقراکم
لاهل الغنا وان اغنیاکم لاهل القناعة وانکم کلکم
لاهل دعوته واهل اجابته و در حدیث دیگر بعد از ذکر مثل اوصاف
مذکوره زیاده کرده الا وان لکل شیء جوهرا وجوهر ولد آدم
محمد صلی الله علیه وآله ونحن وشیعتنا بعدنا حبذا شیعتنا
ما اقربهم من عرش الله عزوجل واحسن صنع الله الیهم یوم
القیمة والله لولا ان یتعاظم الناس ذلک ویدخلهم زهو
لسلمت علیهم الملائکة قبلا والله ما من عبد من شیعتنا یتلو
القرآن فی صلوته قائما الا وله بکل حرف مائة حسنة ولا قرأ

فی

فی صلوته جالسا الا وله بکل حرف خمسون حسنة ولا فی
غیر صلوة الا وله بکل حرف عشر حسنات وان للصامت
من شیعتنا لاجر من قرأ القرآن ممن خالفه انتم والله علی
فرشکم نیام لکم اجر المجاهدین وانتم والله فی صلوتکم لکم اجر
الصافین فی سبیله انتم والله الذین قال الله عزوجل
ونزعنا ما فی صدورهم من غل اخوانا علی سرر متقابلین
انما شیعتنا اصحاب الاربعة الاعین عینان فی الرأس
وعینان فی القلب الا وان الخلایق کلهم کذلک
الا ان الله عزوجل فتح ابصارکم واعمی ابصارهم
ازین حدیث شریف فضل وشرف عظیم شیعهٔ ناجیه ظاهر میشود
از جهات از جهت قصر خشنودی پیغمبر صلی الله علیه وآله از ایشان
بمرات و رحلت بر آن درین طایفه محقه و بس و از جهت بودن
این طایفه محقه عزت و شرف و دعات و ذروة شرف اسلام
واز جهت بودن مجالس شیعه سید الاسلام و بودن موضعی از زمین
که شیعه در انجا ساکن میشود امام و پیشوای زمین و از جهت قسم
یاد نمودن امام علیه السلم برانکه اگر در زمین از شیعهٔ ناجیه کسی یافت
نمی شد هرگز در زمین گیاه روییده و دیده نمی شد و از انکه اگر در زمین

احدی از شیعه نمی بود خدای تعالی نعمت بمخالفین نمیداد و با ایشان وقت
نمیرسید و در دنیا و آخرت نصیب نمی بود و نصیب ثابت بجهت
مخالفان در آخرت برکت وجود شیعیان باجیان شاید تخفیف عذاب
ایشان دیران بوده باشند دخول جنان چون بعضی از ان حرمان دارند
و ملاد نباصبی که با وجود عبادت و اجتهاد و معامله ناصبه منسوب
سنی است پس هر سنی که در عبادت و طاعت جهد و مشقت کشیده باشد
عمل او بلا اثر است و استحقاق ثواب اصلا ندارد چون استحقاق ثواب
مشروط با بیان است و در جان می باشد و سنی از ان محروم است و از
جهت آنکه شیعیان ناطقند بامر خدای عز و علا یعنی نطق ایشان
موافق است با آنچه خدای تعالی بآن امر کرده که آن ولایت و امامت ائمه
و هدی و احادیث ایشان علیهم السلام است بیقین که احادیث رسالت
پناهیست که ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
و مخالفین شیعه ناطقند بآنچه شیطان در زبان ایشان گذاشته
که آن خلافت خلفاء ایشان ابوبکر زندیق و عمر و عثمان است و آنچه
فقهاء ایشان باجتهاد و قیاس و استحسان مذهب ساخته اند پس حال
کتاب غزالی ازین حدیث شریف نیز ظاهر میگردد و از جهت آنکه
چون شیعه بخواب میرود خدای تعالی روح او را باسمان بالا میبرد

بلی

پس اگر اجل مقدر او رسیده آن روح را در گنجهای رحمت ناتمناهی خویش
و در ریاض بهشت و در سایه عرش خود عز و علا میگرداند و اگر اجل
مقدر او متاخر است آن روح را با جماعتی از فرشتگان امین میفرستد
که در بدن وی کنند و از جهت آنکه حاجیان و معتمران شیعیان
خواص خدای عز و علا اند و فقراء ایشان اغنیا اند از تعفف و اغنیاء
ایشان اهل قناعتند چون جهت قناعت جهت توانگری است و
شیعیان همه اهل دعوت و اجابت خدای عز و علا اند و از جهت آنکه
شیعه بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه هدی جوهر اولاد آدم اند و از
جهت آنکه نزدیکترین مردمانند بعرش خدای تعالی و نیکوترین
صنع خدای تعالی بسوی شیعیان است و امام علیه السلم قسم
بخدای یاد کرده که اگر تعاظم مردمان و آنکه بر شیعیان تکبری یا فخری
داخل نشود نمی بود فرشتگان بر شیعیان سلام میکردند روی
بروی و از جهت آنکه شیعه تلاوت قرآن ایستاده در نماز
برای هر حرفی صد حسنه و نشسته پنجاه حسنه و در غیر نماز ده حسنه
جزا می یابد و صامت شیعه اجر قاری قرآن از مخالفان دارد
و در خواب شیعیان بر فرشهای ایشان اجر مجاهدین دارند و در نماز
اجر صف کشیدگان در راه خدای تعالی یعنی در جهاد و قسم بخدای تعالی

بیان نموده امام علیه السلم که مراد بقوله تعالی ونزعنا ما فی صدورهم
من غل اخوانا علی سرر متقابلین شیعیان اند و چشم ظاهر و
باطن شیعه ناجیه کشوده و روشن است و چشم ظاهر و باطن مخالفان
کور و بی نور پس براه نمایی غزالی در کتاب احیا راه بخدای عز و علا
نتوان یافت چون کور ظاهر و باطن راه نما نتواند بود و محتاج براه نمات

حدیث سیوم از امام محمد باقر علیه السلم که فرموده در جواب
سایل از قول عز من قایل ویستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم
من خلفهم الا خوف علیهم ولا هم یحزنون هم والله
شیعتنا صادت ارواحهم فی الجنة واستقبلوا الکرامة من الله
عز وجل علموا واستیقنوا انهم کانوا علی الحق وعلی دین الله عز
ذکره فاستبشروا بمن لم یلحق بهم من اخوانهم من خلفهم من المؤمنین
الا خوف علیهم ولا هم یحزنون یعنی مراد مستبشرین مذکورین
شیعه ناجیه اهل البیت علیهم السلام اند که چون در بهشت در آیند و کرامت
خدای تعالی که استقبال کرده ایشان را مشاهده نمایند و بدانند
و تعین ایشان شود که بر حق و دین خدای عز و علا بوده اند مستبشر
میشوند به برادران مؤمنین ایشان که در حیات دنیا در وراء ایشانند
که ترس و حزن بر ایشان نیست داند و همین بشکر دند درین حدیث

صحیح

صحیح مذکور در کافی کلینی اشعار هست که شیعیان بی ایمان
بر دین خدای عز و علا که اسلام است چون فرموده ان الدین عند الله
الاسلام نیستند پس اسلام مرادف ایمان بوده باشد همچنانکه
تحقیق آن گذارش یافت **حدیث چهارم** از امام جعفر صادق
علیه السلم بروایت ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی و اسناد وی
از ابی حمزة الثمالی مرویست که امام علیه السلم فرمود اذا قال
المؤمن لاخیه اف خرج من ولایته واذا قال انت عدوی
کفر احدهما لانه لا یقبل الله عز وجل من احد عملا فی تثریب
علی مؤمن نصیحة ولا یقبل من مؤمن عملا وهو یضمر فی قلبه علی
المؤمن سوءا ولو کشف الغطاء عن الناس فنظروا الی وصل
ما بین الله عز وجل وبین المؤمنین خضعت للمؤمنین رقابهم و
تسهلت لهم امورهم ولانت لهم طاعتهم ولو نظروا الی
مردود الاعمال من الله عز وجل لقالوا ما یتقبل الله عز وجل من
احد عملا راوی گفت وسمعته یقول لرجل من الشیعة انتم الطیبون
ونساؤکم الطیبات کل مؤمنة حوراء عیناء وکل مؤمن صدیق
ونیز راوی گفت وسمعته یقول شیعتنا اقرب الخلق من عرش الله
عز وجل یوم القیمة بعدنا وما من شیعتنا یقوم الی الصلوة

الا اکتنفه فیها عدد ما خالفه من الملائکة یصلّون علیه جماعة
حتی یفرغ من صلوته وان الصایم منکم لیرتع فی ریاض الجنة
یدعو له الملئکة حتی یفطر وانتم اهل تحیة الله بسلامه و
اهل اثرة الله برحمته واهل توفیق الله بعصمته واهل دعوة الله
بطاعته لا حساب علیکم ولا خوف ولا حزن انتم للجنة والجنة
لکم اسماکم عندنا الصالحون والمصلحون وانتم اهل الرضا عن الله
جل ذکره برضاه عنکم والملئکة اخوانکم فی الخیر فاذا اجتهدتم
ادعوا واذا غفلتم اجتهدوا وانتم خیر البریة دیارکم لکم جنة
وقبورکم لکم جنة للجنة خلقتم وفی الجنة نعیمکم والی الجنة تصیرون
امام علیه السلم فرمود هرگاه مومن به برادر مومن خود کلمه اف گفت از
ولایت وی بیرون می رود و هرگاه گفت که تو دشمن منی یکی از هر دو کافر
میشود چون دشمنی مومن از جهت ایمان کفر است و قبول عمل مشروط
بمحبت مومنست از جهت ایمان واین کلام از امام معصوم علیه السلم اشعار
دارد بکفر سنیان بی ایمان که دشمنی شیعیان از جهت تشیع میکنند
واگر خدای عز و علا پرده از حال مومن بردارد و قرب و منزلت و فضل
وثواب و شرف وی عنده تعالی بواسطه ایمان و وصلت میانه
مومنان و میانه رحمت الهی و مردمان نظر در وصلت مذکوره کنند

ذلیل و آسان و نرم شود بجهت مومنان امور ایشان و طاعت و انقیاد
مردمان واگر نظر کنند پرده و اعمال از خدای عز و علا بگویند که خدای تعالی
از احدی قبول عملی نمیکند بواسطه کثرت و شدت رد اعمال ایشان و
امام علیه السلم مردان شیعیان را گفت که شما طیبونید و زنان شما طیبات
هر مومنه حور عین است و هر مومن صدیق و در روز قیامت بعد از
ائمه هدی علیهم السلم شیعه ما چه نزدیکترین خلق اند بعرش خدای تعالی
وهر کس که از شیعه بنماز می ایستد فرشتگان بعدد مخالفان آن شیعه
احاطه باو میکنند و در پس او نماز میکنند و دعا از برای او مینمایند تا آن
شیعی از نماز فارغ شود و روزه دار از شیعه در ریاض بهشت می چرد
و فرشتگان بجهت او دعا میکنند تا افطار کند و شیعه ما چه اهل
تحیت خدای عز و علا اند بسلام وی عز ذکره و اهل ایثار و اختیار
رحمت واسعه وی اند عز و علا و اهل توفیق خدا اند بعصمت و اهل دعوت اند
بطاعت و بر شیعه حساب و ترس و اندوه نیست شیعیان بجهت بهشت
و بهشت بجهت ایشان است و نامهای ایشان نزد ائمه هدی صالحان و
مصلحان و ایشان اهل رضا و خشنودی از خدای عز و علا اند و خدای تعالی
از ایشان خشنود است و فرشتگان برادران ایشان اند در خیر و بهترین
مردمان اند و محل و دیار و محل قرار و قبور ایشان بجهت ایشان بهشت است

وایشان بجهت بهشت آفریده شده اند و در بهشت نعیم ایشان آنست
وبسوی بهشت مصیر ایشان **حدیث پنجم** از امام محمد باقر علیه السلام
بسند صحیح مذکور در کتاب کافی کلینی مرویست که فرموده ان الروح
والراحة والفلج والعون والنجاح والبرکة والکرامة والمغفرة
والمعافاة والیسر والبشری والرضوان والقرب والنصرة والتمکن
والرجاء والمحبة من الله عز وجل لمن تولی علیا وائتم به وبریء
من عدوه وسلم من فضله وللاوصیاء من بعده حقا علی ان
ادخلهم فی شفاعتی وحق علی ربی تبارك وتعالی ان یستجیب لی فیهم
فانهم اتباعی ومن تبعنی فانه منی شک نیست که آن کسانی که تولا کرده
بعلی علیه السلام واقتدا بوی نموده اند وبرائت از دشمن وی جسته اند وتسلیم
کرده اند فضل وی وا وصیا علیهم السلام را بعد از وی وحق است بر امام علیه السلام
که ایشان را در شفاعت خویش داخل سازد و بر خداوند تبارک وتعالی
حق است که استجابت شفاعت کند در ایشان بواسطه آنکه ایشان
پی روان امام معصوم اند علیه السلام وهر کس پیرو امام معصوم است
بعض وی است شیعه متعلق فرقه ناجیه اثنی عشریه است که بجهت ایشان
روح وراحت وفوز وفلاح ونجات وتعاد در خیر وعون ونجاح وبرکت
وکرامت ومغفرت ومعافات ویسر وبشری ورضوان وقرب ونصرت

وتمکن

وتمکن در خیر ورحمت ومحبت از خدای عز وعلا ودر ثبوت این صفات
بجهت ایشان تا جهت شفاعت ایشان بامام معصوم علیه السلام و
قبول واستجابت آن بر خدای عز وعلا وآنکه پیرو معصوم علیه السلام
جز وی است فضل وشرف ومرتبت عظیم مر فرقه ناجیه را که نهایت
جهت علو آن پیدا نیست الحمد لله **حدیث ششم** از رسول صلی الله علیه وآله
مرویست بسند صحیح مذکور در کتاب کافی کلینی که فرمود من اراد
ان یحیی حیوتی ویموت میتتی ویدخل جنة عدن التی غرسها الله
بیده فلیتول علی بن ابی طالب علیه السلام ولیتول ولیه ولیعاد
عدوه ولیسلم للاوصیاء من بعده فانهم عترتی من لحمی ودمی
اعطاهم الله فهمی وعلمی الی الله اشکوا امر امتی المنکرین لفضلهم
القاطعین فیهم صلتی وایم الله لتقتلن ابنی لا انالهم الله شفاعتی
ازین حدیث شریف مستفاد میشود که موالات علی ولی وموالات
ولی علی ومعادات عدو وی علیه الصلوة والسلام وتسلیم فضل اوصیا
وائمه هدی علیهم السلام بعد وی که یقین بجهت شیعه ناجیه حاصلست
سبب حیاتی مثل حیات پیغمبر ما ومماتی مثل ممات پیغمبر صلی الله علیه وآله
وداخل شدن جنات عدن که الله سبحانه وتعالی آن را بید قدرت
خود نشانده میشود وکفی بذلك فضلا وشرفا **حدیث هفتم**

از امام جعفر صادق علیه السلم مرویست که گفت عندنا خزائن
الارض ومفاتیحها ولو شئت ان اقول باحدی رجلی اخرجی
ما فیک من الذهب لاخرجت ثم قال باحدی رجلیه
فخطها خطا فانفجرت الارض ثم قال بیده فاخرج
سبیکة ذهب قدر شبر ثم قال لشیعته الحاضرین
انظروا حسنا فاذا سبایک کثیرة بعضها علی بعض
تتلألأ فقال له بعضهم جعلت فداک اعطیتم ما اعطیتم
وشیعتکم محتاجون فقال ان الله سیجمع لنا ولشیعتنا
الدنیا والاخرة ویدخلهم جنات النعیم ویدخل عدونا الجحیم
جمع کردن خدای تعالی دنیا و آخرت را بجهت ائمه هدی علیهم السلم و شیعه
ناجیه ایشان بظهور قایم آل محمد صلی الله علیه وآله تحقق می یابد و
داخل میکرداند شیعه را جنات نعیم و داخل میکرداند دشمنان اهل البیت
را علیهم السلم در جحیم و شرف وفضل و مزیت و بشارتی است
عظیم اهل ایمان و ایقان و شیعیان را حدیث هشتم
از امام جعفر صادق علیه السلم مرویست که ابو بصیر را گفت یا با محمد
ان الله عز ذکره ملائکة یسقطون الذنوب عن ظهور شیعتنا
کما یسقط الریح الورق من الشجر فی اوان سقوطه وذلک قوله

عزوجل یسبحون بحمد ربهم ویستغفرون للذین آمنوا والله
ما اراد بهذا غیرکم ابو محمد کنیت ابو بصیر است امام معصوم علیه السلم
خبر داده که خدای عزوجل را فرشتگان است که میریزانند گناهان از
پشتهای شیعیان خازنان علم رحمان علیهم السلم همچنانکه باد برگ
درخت را در موسم برگ ریختن میریزانند وقول خدای تعالی را بحجت
آورده وفرموده که درین آیت مراد بکسانی که ایمان آورده اند و فرشتگان
بجهت ایشان طلب مغفرت میکنند شیعه فرقه ناجیه اثنی عشریه اند و
غیر این طایفه محقه از ایشان مراد نیست الحمد لله حدیث نهم
قال رسول الله صلی الله علیه وآله یا علی بشر شیعتک وانصارک
بخصال عشر اولها طیب المولد وثانیها حسن ایمانهم بالله وثالثها
حب الله عزوجل لهم ورابعها الفسحة فی قبورهم وخامسها
النور علی الصراط بین اعینهم وسادسها نزع الفقر من بین اعینهم
وغنی قلوبهم وسابعها المقت من الله عزوجل لاعدائهم
وثامنها الامن من الجذام وتاسعها انحطاط الذنوب و
السیئات عنهم وعاشرها هم معی فی الجنة وانا معهم
پیغمبر صلی الله علیه وآله بوساطت علی ولی صلوات الله وسلامه علیه
وعلی ابنائه المعصومین بشارت فرموده شیعه ناجیه را بده خصلت

کرده ایشان است **اول** پاکی ولادت ایشان چون ائمه هدی
علیهم السلم خمس را بر شیعیان حلال کرده اند محمد بن مسلم از امام محمد باقر
یا امام جعفر صادق علیهما السلم روایت کرده که امام علیه السلم گفت
ان اشد ما فیه الناس یوم القیمة ان یقوم صاحب الخمس فیقول
یا رب خمسی فقد طیبنا ذلک لشیعتنا لیطیب ولادتهم
ولتزکوا اولادهم **دویم** ایمان نیکو بخدای عز و علا آورده اند
چون ایمان بولایت ائمه هدی علیهم السلم جز ایمان بخدای تعالی است
همچنانکه بتحقیق آن گذارش یافت **سیوم** محبت الهی ایشان را که
عبارتست از هدایت و توفیق یافتن بموجب خشنودی باری عز اسمه
در دنیا و حسن ثواب در آخرت و این خصلت خاصه شیعه ناجیه است
چهارم وسعت قبرهای ایشان چون قبرهای ایشان
بهشت است بجهت ایشان همچنانکه امام جعفر صادق علیه السلم فرموده
و گذارش یافت انتم خیر البریة دیارکم لکم جنة و قبورکم
لکم جنة للجنة خلقتم و فی الجنة نعیمکم و الی الجنة تصیرون
پنجم ظهور نور بر صراط از میان چشمهای ایشان تا از
صراط چون باد صرصر بگذرند و داخل بهشت شوند **ششم**
کندن فقرات از میانه چشمهای ایشان و توانگری دلهای ایشان

یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف **هفتم** توجه غضب
و سخط و خشم الهی است بدشمنان ایشان که سنیان بی ایمان
هشتم ایمنی ایشان است از مرض جذام **نهم** بخشیدن گناهان
و سیئات از ایشان چون جمیع گناهان هر یک از ایشان و
اگر چه مثل گناهان اهل زمین بوده باشد مردن کفاره آن است
همچنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده و گذارش یافت لو ان المؤمن
خرج من الدنیا و علیه مثل ذنوب اهل الارض لکان
الموت کفارة لتلک الذنوب **دهم** بودن ایشان
با رسول الله صلی الله علیه و آله در بهشت و بودن رسول الله صلعم
با ایشان و کفی بذلک فضلا و شرفا **حدیث دهم**
از امام جعفر صادق علیه السلم مرویست که گفت ان حواری
عیسی صلی الله علیه کانوا شیعته و ان شیعتنا حواریونا و ما
کان حواری عیسی باطوع له من حوارینا لنا و انما قال
عیسی صلی الله علیه للحواریین من انصاری الی الله قال
الحواریون نحن انصار الله فلا والله ما نصروه من الیهود
و لا قاتلوهم دونه و شیعتنا والله لم یزالوا منذ قبض الله
عز ذکره رسوله صلی الله علیه و آله ینصرونا و یقاتلون دوننا

ویرقون و یعذبون و یشردون فی البلدان جزاهم الله عنا
خیرا و نیز درین حدیث شریف دیگر مروی نیز از امام جعفر علیه السلام
معتبر نهری در بهشت شده که مخرج آن نهر از کوثر است و مخرج کوثر از
ساق عرش خدای عز و علا قال ابو عبد الله علیه السلم ان نهرا
فی الجنة مخرجه من الکوثر والکوثر مخرجه من ساق العرش
علیه منازل الاوصیاء وشیعتهم علی حافتی ذلک النهر جواری
نابتات کلما قلعت واحدة نبتت اخری سمی بذلک النهر و
ذلک قوله فیهن خیرات حسان فاذا قال الرجل لصاحبه
جزاک الله خیرا فانما یعنی بذلک تلک المنازل التی اعدها الله
لصفوته وخیرته من خلقه ما اهل عرفان و ایقان شک نداریم
که نصرت و حمایت و اعانت شیعه از جهت تشیع نصرت و
حمایت و اعانت اهل البیت علیهم السلم است و در احادیث شریفه
ایشان علیهم السلم دلالت برین شده پس بنابرین بر مومنین این زمان
از علما و متعلمین که حواریین ائمه هدی اند علیهم السلم متوجه است که
نصرت و حمایت و تقویت مؤلف رساله نمایند در مقام دفع جرأت
جری در دین مبین که بظاهر در جامه شیعیان و در باطن متعین به
ابوبکر و عمر و عثمان است و گفته و نوشته و ندا و اعلان داده و

واذعان

واذعان کرده با اصرار تمام که مجرد نوشتن فتوی مشعر بجواز لعنت
بمعنی دوری از رحمت الهی بر ابوحنیفه لعین صاحب نماز مخترع
لازم مذهب باطل او که وضو آن از آب نبیذ است و قرائت آن
گفتن دو برگ سبز است و سجده آن بر عذره یابسه و لباس فاعل آن
پوست سگ است و انصراف و فراغ از آن بضرطات بقصد آن
محض کفر و ارتداد فقیه شیعه مفتی فتوی مذکور است عیاذا بالله
تا باعانت و نصرت و تقویت مذکوره در مقام مذکور چون این حواریین
اهل البیت علیهم السلم اند جزای خیر بمعنی نهر مذکور در بهشت یابند
ان شاء الله و از مذمت متشیعین بجانب نهر کوثر راقند قال
ابو الحسن علیه السلم لو میزت شیعتی ما وجدتهم الا واصفة
ولو امتحنتهم لما وجدتهم الا مرتدین ولو تمحصتهم لما خلص
من الالف واحد ولو غربلتهم غربلة لم یبق منهم الا ما کان
لی انهم طال ما اتکوا علی الارائک فقالوا نحن شیعة علی
انما شیعة علی من صدق قوله فعله این حدیث شریف در روضه
کلینی مذکور است **حدیث یازدهم** روایت عمار یاسر که گفت
بینا انا عند رسول الله صلی الله علیه وآله اذ قال رسول الله
صلی الله علیه وآله ان الشیعة الخاصة الخالصة منا اهل البیت

فقال عمر یا رسول الله عرفناهم حتی نعرفهم فقال رسول الله
صلی الله علیه وآله ما قلت لکم الا وانا ارید ان اخبرکم فقال
رسول الله صلی الله علیه وآله انا الدلیل علی الله وعلی نصر الدین
ومناره اهل البیت وهم المصابیح الذین یستضاء بهم فقال
عمر یا رسول الله فمن لم یکن قلبه موافقا لهذا فقال رسول الله
ما وضع القلب فی ذلک الموضع الا لیوافق او لیخالف فمن کان
قلبه موافقا لنا اهل البیت کان ناجیا ومن کان قلبه
مخالفا لنا اهل البیت کان هالکا از این حدیث شریف فضل و
شرفی عظیم بجهت شیعه ناجیه که دلهای ایشان موافق است مر اهل بیت را
علیهم السلم مستفاد میشود چون پیغمبر صلی الله علیه وآله شیعه خاصه خالص را
از جمله اهل بیت اطهار علیهم السلم که منار دین و مصابیح اند که استضائت
بایشان میجویند شمرده وکفی بذلک فضلا فوقه وشرفا فوقه والحمد لله

حدیث دوازدهم روایت از ابی عبد الله علیه السلم که گفت
کانت امی ممن امنت واتقت واحسنت والله یحب المحسنین
وقالت امی قال ابی یا ام فروه انی لادعو لمذنبی شیعتنا
فی الیوم واللیلة الف مرة لانا نحن فیما ینوبنا من الرزایا
نصبر علی ما نعلم من الثواب وهم علی ما لا یعلمون

ام فروه



ام فروه نام مادر امام جعفر صادق است علیه السلم دختر قاسم بن محمد
بن ابی بکر امام علیه السلم گفت که مادرم گفت که پدرم گفت یا ام فروه
بدرستی و هر آینه دعا میکنم بجهت شیعه ما اهل البیت علیهم السلم در روز
وشبی هزار بار بواسطه آنکه ما اهل البیت در آنچه بما میرسد از مصیبتها
صبر میکنیم بر معلوم ما از حصول ثواب نامتناهی الهی بجزای آن و شیعه ما
در مصیبت صبر میکنند بر آنچه ایشان را معلوم نیست از ترتب اجر
بر آن وصبر بر معلوم الحصول اهون است بر خلاف آن چنانکه صاحب
وجدان صحیح را معلوم است و چون حدیث که دال بر خلاصات از میانه امت
پیغمبر صلی الله علیه وآله اختصاص بشیعه ناجیه اثنی عشریه که نمونه از فضل
وشرف ایشان درین رساله شریفه گذارش و بیان یافت اردیب
اگر حدیث جنان که در کتاب روضه کلینی بسند معتبر و در غیر آن مذکور است
درین رساله ذکر شود لا محاله مناسب و بهتر خواهد بود چون شیعیان
واهل ایمان و ایقان را کمال شوق بآن حاصلست روایت کرده صدوق
طایفه محقه ناجیه قدس الله سره باسناد وی از خیر البشر پیغمبر صلی الله علیه وآله
که گفت ان للجنة لبنة من ذهب ولبنة من فضة ولبنة من
یاقوت وملاطها المسک الاذفر وشرفها الیاقوت الاحمر
والاصفر وابوابها مختلفة باب الرحمة من یاقوتة حمراء وانما

الصبر فباب صغیر مصراع واحد من یاقوتة حمراء لاحلق له واما
باب الشکر فانه من یاقوتة بیضاء لها مصراعان مسیرة ما بینهما
خمسمائة عام له ضجیج وحنین یقول اللهم جئنی باهلی
منطقه ذو الجلال والاکرام واما باب البلاء من یاقوتة
صفراء مصراع واحد ما اقل من یدخل فاما الباب الاعظم
فیدخل منه العباد الصالحون وهم اهل الزهد والورع
الراغبون الی الله عز وجل المستأنسون به فاذا دخلوا الجنة
یسیرون علی نهرین فی مصاف فی سفن الیاقوت مجاذیفها
اللؤلؤ فیها ملائکة من نور علیهم ثیاب خضر شدیدة الخضرة
یسیرون علی حافتی ذلک النهر واسم ذلک النهر جنة المأوی
وجنة عدن هی وسط الجنان وسورها یاقوت احمر وحصاها
اللؤلؤ ونیز روایت کرده باسناد وی از امیر مؤمنان ومولی
متقیان علی عمران علیه وعلی آبائه صلوات الله الرحمان که گفت
ان للجنة ثمانیة ابواب باب یدخل منه النبیون والصدیقون
وباب یدخل منه الشهداء والصالحون وخمسة ابواب
یدخل منها شیعتنا ومحبونا فلا ازال واقفا علی الصراط
ادعو واقول رب سلم شیعتی ومحبی وانصاری ومن

تولانی فی دار الدنیا فاذا النداء من بطنان العرش
قد اجیبت دعوتک وشفعت فی شیعتک ویشفع
کل رجل من شیعتی ومن تولانی ونصرنی وحارب من
حاربنی بفعل وقول فی سبعین الفا من جیرانه واقربائه
وباب یدخل منه سائر المسلمین ممن یشهد ان لا اله الا الله
ولم یکن فی قلبه مثقال ذرة من بغضنا اهل البیت وعن
مولانا الباقر علیه السلام احسنوا الظن بالله واعلموا ان
للجنة ثمانیة ابواب عرض کل باب منها مسیرة اربعمائة
سنة ودر روضه کافی کلینی مذکورست **حدیث الجنان والنوق**
علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن محبوب عن محمد بن اسحق المدنی
عن ابی جعفر علیه السلام قال ان رسول الله صلی الله علیه وآله
سئل عن قول الله عز وجل یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا
فقال یا علی ان الوفد لا یکونون الا رکبانا اولئک رجال
اتقوا الله فاحبهم الله عز ذکره واختصهم ورضی عملهم
فسماهم المتقین ثم قال له یا علی اما والذی فلق الحبة
وبرأ النسمة انهم لیخرجون من قبورهم وان الملائکة
لتستقبلهم بنوق من نوق العز علیها رحال الذهب مکللة

بالدر والياقوت وجلالها الاستبرق والسندس و
خطمها جدل الارجوان تطير بهم الى المحشر مع كل رجل منهم
الف ملك من قدامه وعن يمينه وعن شماله يزفونه زفا
حتى ينتهوا بهم الى باب الجنة الاعظم وعلى باب الجنة
شجرة ان الورقة منها يستظل تحتها الف رجل من الناس
وعن يمين الشجرة عين مطهرة مزكية فيسقون منها شربة
فيطهر الله بها قلوبهم من الحسد ويسقط عن ابشارهم الشعر
وذلك قول الله عز وجل وسقاهم ربهم شرابا طهورا من تلك
العين المطهرة قال ثم يصرفون الى عين اخرى عن يسار الشجرة
فيغتسلون منها وهي عين الحيوة فلا يموتون ابدا قال ثم يوقف
بهم قدام العرش وقد سلموا من الآفات والاسقام والحر
والبرد ابدا قال فيقول الجبار جل ذكره للملائكة الذين معهم
احشروا اوليائي الى الجنة ولا توقفوهم مع الخلائق
فقد سبق رضاي عنهم ووجبت رحمتي لهم وكيف اريد
ان اوقفهم مع اصحاب الحسنات والسيئات قال فتسوقهم
الملائكة الى الجنة فاذا انتهوا بهم الى باب الجنة الاعظم
ضرب الملائكة الحلقة ضربة تصر صريرا يبلغ صوت صريرها

كل

كل حوراء اعدها الله عز وجل لاوليائه في الجنان فيتباشرون
بهم اذا سمعوا صوت صرير الحلقة فيقول بعضهم لبعض
قد جاءنا اولياء الله فيفتح لهم الباب فيدخلون الجنة
وتشرف عليهم ازواجهم من الحور العين والآدميين فيقلن
مرحبا بكم فما كان اشد شوقنا اليكم ويقول لهن اولياء الله
مثل ذلك فقال علي عليه السلام يا رسول الله اخبرنا عن قول الله
عز وجل غرف مبنية من فوقها غرف بماذا بنيت يا
رسول الله فقال يا علي تلك غرف بناها الله عز وجل لاوليائه
بالدر والياقوت والزبرجد سقوفها الذهب محبوكة بالفضة
لكل غرفة منها الف باب من ذهب على كل باب منها ملك
موكل به فيها فرش مرفوعة بعضها فوق بعض من الحرير والديباج
بالوان مختلفة وحشوها المسك والكافور والعنبر وذلك قول الله
عز وجل وفرش مرفوعة اذا دخل المؤمن الى منازله في الجنة
ووضع على راسه تاج الملك والكرامة البس حلل الذهب
والفضة والياقوت والدر منظومة في الاكليل تحت التاج
قال فالبس سبعين حلة حرير بالوان مختلفة وضروب
مختلفة منسوجة بالذهب والفضة واللولو والياقوت الاحمر

فذلك قوله عزوجل يحلون فيها اساور من ذهب ولؤلؤ
ولباسهم فيها حرير فاذا جلس المؤمن على سريره اهتز سريره
فرحا فاذا استقر لولي الله عزوجل منازله في الجنان استاذن
عليه الموكل بجنانه ليهنيه بكرامة الله عزوجل اياه فيقول له
خدام المؤمن من الوصفا والوصايف مكانك فان ولي الله
قد اتكا على اريكته وزوجته الحوراء تهيا له فاصبر لولي الله
قال فيخرج عليه زوجته الحوراء من خيمة لها تمشي مقبله وحولها
وصايفها وعليها سبعون حلة منسوجة بالياقوت واللؤلؤ
والزبرجد هي من مسك وعنبر وعلى راسها تاج الكرامة و
عليها نعلان من ذهب مكللتان بالياقوت واللؤلؤ
شراكهما ياقوت احمر فاذا دنت من ولي الله فهم ان يقوم
اليها شوقا فتقول يا ولي الله ليس هذا يوم تعب ولا نصب
فلا تقم انا لك وانت لي قال فيعتنقان مقدار خمسمائة
عام من اعوام الدنيا لا يملها ولا تمله قال فاذا فتر بعض
الفتور من غير ملالة نظر الى عنقها فاذا عليها قلايد من
قصب من ياقوت احمر وسطها لوح صفحته درة مكتوب
فيها انت يا ولي الله حبيبي وانا الحوراء حبيبتك اليك تناهت

نفسي والي تناهت نفسك ثم يبعث الله اليه الف ملك
يهنونه بالجنة ويزوجونه بالحوراء قال فينتهون الى اول باب
من جنانه فيقولون للملك الموكل بابواب جنانه استاذن
لنا على ولي الله فان الله بعثنا اليه نهنيه فيقول لهم الملك
حتى اقول للحاجب فيعلمه بمكانكم قال فيدخل الملك حتى
اقول للحاجب فيعلمه بمكانكم قال فيدخل الملك الى الحاجب
وبينه وبين الحاجب ثلث جنان حتى ينتهي الى اول باب
فيقول للحاجب ان على باب العرصة الف ملك ارسلهم
رب العالمين ليهنوا ولي الله وقد سالوني ان اذن
لهم عليه فيقول الحاجب انه ليعظم علي ان استاذن
لاحد على ولي الله وهو مع زوجته الحوراء قال وبين
الحاجب وبين ولي الله جنتان قال فيدخل الحاجب الى
القيم فيقول له ان على باب العرصة الف ملك ارسلهم
رب العزة يهنون ولي الله فاستاذن لهم فتقدم القيم
الى الخدام فيقول لهم ان رسل الجبار على باب العرصة
وهم الف ملك ارسلهم الله يهنون ولي الله فاعلموه
بمكانهم قال فيعلمونه فيؤذن للملائكة فيدخلون على ولي الله

وهو في الغرفة ولها الف باب وعلى كل باب من ابوابها ملك
موكل به فاذا اذن للملائكة بالدخول على ولي الله فتح كل ملك
بابه الموكل به قال فيدخل القيم كل ملك من باب من ابواب
الغرفة فيبلغونه رسالة الجبار جل وعز وذلك قول الله
عز وجل والملائكة يدخلون عليهم من كل باب من ابواب
الغرفة سلام عليكم الى آخر الآية قال وذلك قوله عز وجل
واذا رايت ثم رايت نعيما وملكا كبيرا يعني بذلك
ولي الله وما هو فيه من الكرامة والنعيم والملك العظيم
الكبير ان الملائكة من رسل الله عز ذكره يستاذنون عليه
فلا يدخلون عليه الا باذنه فذلك الملك العظيم الكبير
قال والانهار تجري من تحت مساكنهم وذلك قول الله تعالى
تجري من تحتهم الانهار والثمار دانية منهم وهو قوله عز وجل
ودانية عليهم ظلالها وذللت قطوفها تذليلا من قربها منهم يتناول المؤمن
من النوع الذي يشتهيه من الثمار بفيه وهو متكئ
وان الانواع من الفاكهة ليقلن لولي الله يا ولي الله
كلني قبل ان تاكل هذا قبلي قال وليس من مؤمن في الجنة
الا وله جنان كثيرة معروشات وغير معروشات وانهار

من

من خمر وانهار من ماء وانهار من لبن وانهار من عسل
فاذا دعى ولي الله بغذائه اتى بما يشتهي نفسه عند طلبه
الغذا من غير ان يسمي شهوته قال ثم يتخلى مع اخوانه
ويزور بعضهم بعضا ويتنعمون في جناتهم في ظل ممدود
في مثل ما بين طلوع الفجر الى طلوع الشمس واطيب من ذلك
لكل مؤمن سبعون زوجة حوراء واربع نسوة من الآدميين
والمؤمن ساعة مع الحوراء وساعة مع الآدمية وساعة
يخلو بنفسه على الارائك متكئا ينظر بعض المؤمنين الى
بعض وان المؤمن ليغشاه شعاع نور وهو على اريكته
ويقول لخدامه ما هذا الشعاع اللامع ولعل الجبار
لحظني فيقول له خدامه قدوس قدوس جل جلال الله
بل هذه حوراء من نسائك ممن لم تدخل بها بعد قد اشرفت
عليك من خيمتها شوقا اليك وقد تعرضت لك واحبت
لقاءك فلما ان راتك متكئا على سريرك تبسمت نحوك
شوقا اليك فالشعاع الذي رايت والنور الذي غشيك
هو من بياض ثغرها وصفائه ونقائه ورقته قال فيقول
ولي الله ائذنوا لها فتنزل الي فيبتدر عليها الف وصيف

والف وصيفة بشرها بذلك فنزل اليه من خيمتها
عليها سبعون حلة منسوجة بالذهب والفضة مكللة بالدر
الياقوت والزبرجد صبغهن المسك والعنبر بالوان مختلفة
كاعب منظومة خميصة كفلا سوقها يرى مخ ساقها من
وراء سبعين حلة طولها سبعون ذراعا وعرض ما بين منكبيها
عشرة اذرع فاذا دنت من ولي الله اقبل الخدام بصحايف
الذهب والفضة فيها الدر والياقوت والزبرجد فينثرونها
عليها ثم يعانقها وتعانقه فلا يمل ولا تمل قال ثم قال ابو جعفر عليه السلام
اما الجنان المذكورة في الكتاب فانهن جنة عدن وجنة
الفردوس وجنة نعيم وجنة المأوى قال وان لله عز وجل
جنانا محفوفة بهذه الجنان وان المؤمن ليكون له من الجنان
ما احب واشتهى يتنعم فيهن كيف يشاء واذا اراد المؤمن
انما دعواه به اذا اراد ان يقول سبحانك اللهم فاذا
قالها تبادرت اليه الخدام بما اشتهى من غير ان يكون
طلبه منهم او امر به وذلك قول الله جل وعز دعواهم
فيها سبحانك اللهم وتحيتهم فيها سلام يعني الخدام
قال واخر دعواهم ان الحمد لله رب العالمين يعني بذلك

عندما يقضون من لذاتهم من الجماع والطعام والشراب
يحمدون الله عز وجل عند فراغهم واما قوله اولئك لهم
رزق معلوم قال يعلمه الخدام فيأتون به اولياء الله
قبل ان يسألوهم اياه واما قوله عز وجل فواكه وهم
مكرمون قال فانهم لا يشتهون شيئا في الجنة الا اكرموا
به در این حدیث شریف وصف بهشت که خداوند رحمان آماده
نموده است بجهت شیعیان متقیان اهل ایقان که اعتصام بعروه
وثقی ائمه هدی علیهم السلام جسته اند شده امام محمد باقر علیه السلام گفت
که از پیغمبر صلی الله علیه وآله سوال کردند از قول الله عز وجل یوم نحشر
المتقین الی الرحمن وفدا پیغمبر علیه السلام فرمودند در این آیه نیز
نمی باشد مگر مردان سواران بر ناقهای بهشتی پرهیزکاران که
خدای عز و علا ایشان را دوست داشته از جهت ایمان و اتقان
وحسن افعال و اقوال و اختصاص ایشان بخدا و بدر حمان خشنودی
از اعمال ایشان بر نامیده است ایشان را متقیان و بدرستی
که ایشان بیرون می آیند از قبرهای ایشان و فرشتگان استقبال
مینمایند با ناقهای بهشتی سفید که پالانهای آنها طلا مکلل بدر و
یاقوت وجلایل آنها استبرق و سندس است مؤمنان بر آنها

سوار میشوند وطیران میفرمایند ایشان را بسوی محشر و با هر یک از
ایشان هزار فرشته از پس و راست و چپ می باشند و سرعت
میفرمایند ایشان را تا منتهی میشوند ایشان به در بزرگتر بهشت و بر در
بزرگتر بهشت درختیست که در تحت سایهٔ هر برگ آن هزار مرد از مردمان
استظلال میجویند و از راست درخت مذکور چشمهٔ آبیست پاک کننده
و مؤمنان از ان یک شربت آب می آشامند که پاک میکرداند دلهای
ایشان را از حسد و می افتد از پوستهای ایشان هر موی که هست و
قول خدای عز و جل وسقیهم ربهم شرابا طهورا اشارت بآب
چشمهٔ مذکوره پاک کننده است که هر یک از شیعیان و مؤمنان یک
شربت از ان می نوشند و بسبب آن حسد از دلهای ایشان و موی
از همه بدنها ایشان پاک میشود و می افتد و از چپ درخت مذکور
چشمهٔ دیگرست که مؤمنان در آن آب غسل میکنند و آن چشمهٔ زندگانی
کو هرگز بعد از اغتسال از ان نمیمیرند پس وقوف مؤمنان قدام عرش
خداوند رحمان در حالتی که سالمند از آفات و اسقام و گرمی و سردی
بسلامت ابدی واقع میشود پس خداوند جبار فرشتگان ملازمان
صاحبان مؤمنان را میگوید که جمع فرمایید دوستان مرا بسوی بهشت
و ایشان را توقف میفرمایید با خلایق اصحاب حسنات و سیئات که

بحقیق

بحقیق که پیشی گرفته است خشنودی من از ایشان از جهت ایمان
و ایقان و اطاعت و انقیاد و واجب شده رحمت من از برای ایشان
بآن پس فرشتگان مؤمنان را بسوی بهشت سوق میفرمایند
تا بدر بزرگتر بهشت منتهی شوند فرشتگان حلقهٔ در بهشت را زنند
زدنی که صوت آن بحوریان بهشتی که خدای تعالی آنهارا بجهت مؤمنان
آماده کرده است در جنان برسد و حوریان جنان بشارت دهند
بعضی بعضی را بقدوم مؤمنان و گویند که اولیا خداوند رحمان بما را
آمده اند پس در بهشت بجهت مؤمنان بکشایند و مؤمنان داخل بهشت
شوند اللهم اجعلنا منهم و اشراف نمایند بر ایشان ازواج ایشان از
حور و عین و آدمیین پس گویند مرحبا بکم چه بسیار سخت بود شوق
ما بسوی شما و اولیا خدای تعالی مثل آن نیز گویند و بعد از بیان مذکور
از پیغمبر صلی الله علیه و آله امیر مؤمنان و مولی متقیان علی عمران گفت یا
رسول الله خبر ده ما را از قول خدای عز و علا غرف مبنیة من
فوقها غرف بچه چیز بنا غرفها بهشت شده پیغمبر علیه السلم فرمود
این غرفها را در بهشت خدای تعالی بجهت اولیا خویش بنا کرده
بدر و یاقوت و زبرجد و سقفها غرفها طلاست محبوک محکم شده
بنقره هر غرفه از آنها هزار در از طلا دارد بر هر دری از ان دربانی فرشته

موکلست بآن در، و در آن غرفه فرشهای مرفوعه بعضی فوق بعضی از حریر
و دیباج بالوان مختلفه که حشو آنها مشک و کافور و عنبر است گسترده است
و قول خدای تعالی وَفُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ اشارت بهمین است و چون
هریک از مؤمنان داخل منازل خود از جنان شوند بر سر او نهند تاج
پادشاهی و کرامت و بپوشند حلهای طلا و نقره و یاقوت و در منظوم
در آن پس بپوشد هفتاد حله حریر برنگهای مختلفه و انواع متفاوته
منسوجه بطلا و نقره و لؤلؤ و یاقوت احمر و اینست قول خدای تعالی
یُحَلَّوْنَ فِیهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِیهَا
حَرِیرٌ پس هرگاه مؤمن نشست بر تخت خود تخت او بواسطه فرح و
سروری که او دارد بحرکت آید و چون ولی خدای عز و علا استقرار یافت
در منازل او در جنان استیذان برای او نماید کاشته بجنان او از فرشتگان
بجهت تهنیت او بکرامات خدای تعالی او را پس خدمتکاران مؤمن
مستقر در جنان از غلامان و کنیزان بهشتی آفتاب طلعتان گویند شادان
مذکور را که در مکان خویش قرار گیر زیرا که مؤمن ولی رحمان تکیه بر اریکه
خویش کرده و زوجه او حوری مهیا بجهت او شده پس بیرون آید
بر مؤمن مذکور حوری زوجه او که از مشک و عنبر است از خیمه خود و
بجانب مؤمن مذکور آید و در حول او کنیزان آفتاب طلعتان بوده باشند

و بر حوری مذکوره هفتاد حله بافته شده بیاقوت و مروارید
زبرجد بوده باشد و بر سر حوری مذکوره که از مشک و عنبر حاصل شده
و هفتاد حله مذکوره بر او ست تاج کرامت بوده باشد و دو نعل
حوری مذکوره از طلا مکلل بیاقوت و مروارید و بند آن از یاقوت
احمر بود و چون نزدیک مؤمن دوست خدای عز و علا شود عزم کند
مؤمن مذکور که بسوی او برخیزد بواسطه شوقی که دارد پس حوری مذکوره
گوید ای دوست خدای عز و علا این روز تعب و کلفت و مشقت نیست
برمخیز من بجهت تو و تو بجهت منی پس معانقه نمایند اللهم ارزقناها
پس مقدار پانصد سال دنیا بدون ملالت و فتوری در شوق و لذت
از جانبین و چون اندک فتوری بدون ملالت روی دهد بجهت
تجدید کمال لذت مؤمن مذکور نظر کردن حوری مذکوره افکند
قلاده چند از یاقوت احمر میانه آن لوحیست صفحه آن دریست
که بر آن در نوشته اند یا ولی الله حبیبی و انا الحوراء حبیبتک الیک
تناهت نفسی و الی تناهت نفسک پس خدای عز و علا بفرستد
بسوی مؤمن بهشتی مذکور هزار فرشته که تهنیت او به بهشت و
تزویج او بحوری نمایند فرشتگان مذکور بدر اول از جنان مذکور
منتهی شوند و فرشته دربان را گویند اذن داخل شدن با مؤمن

مذکور طلب نمای که ما از جانب خدای عز و علا بجهت تهنیت ولی آمده‌ایم
پس فرشتهٔ دربان جنان مؤمن مذکور گوید صبر کنید تا حاجب را بگویم پس
داخل شود فرشتهٔ مذکور بر حاجب و میانهٔ فرشتهٔ دربان اول تا حاجب
چند جنت است تا منتهی شود بباب اول و حاجب را گوید که در باب عرصه
هزار فرشته رسولان رب العالمین بواسطهٔ تهنیت ولی خدای عز و علا
آمده‌اند
وطلب اذن میکنند تا بر ولی الله داخل شوند حاجب گوید تحصیل اذن درین
وقت بجهت ایشان عظیم است بر من چون ولی خدای با زوجه خود حوری
مشغول است و میانهٔ حاجب و میانهٔ ولی الله دو جنت واسطه است پس
حاجب بر قیم داخل شود و گوید که بر باب عرصه هزار فرشته از جانب
رب العزت بجهت تهنیت ولی خدای تعالی آمده‌اند و طلب اذن مینمایند
تا داخل شوند پس قیم بسوی خدام رود و گوید که رسولان جبار بر باب عرصه
هزار فرشته بجهت تهنیت ولی خدای تعالی آمده‌اند اعلام ولی الله
بکان رسولان نمایید خدام اعلام ولی الله کنند و اذن فرشتگان
حاصل نمایند و رسولان داخل بر ولی خدای شوند در حالتی که در غرفه باشد
که هزار در دارد و بر هر دری فرشتهٔ موکل است و چون ولی خدای
اذن داخل شدن فرشتگان دهد هر دربان هر در غرفه در موکل بان
را بگشاید پس داخل گرداند قیم فرشته را از دری از درهای غرفه

پس داخل شوند رسولان جبار و تهنیت نمایند و باین اشارت است
قول الله تعالی که فرموده والملائکة یدخلون علیهم من کل باب
سلام علیکم الآیه و قوله و اذا رأیت ثم رأیت نعیما
و ملکا کبیرا مراد مؤمن بهشتی است و آنچه در آن است از کرامت
و نعیم ابد و پادشاهی بزرگ بجهت مؤمن بهشتی مذکور ایستادن
هزار فرشته رسولان خداوند در حجابت از وی که داخل نشوند بر او
مگر باذن او و انهار جاری باشد از تحت مساکن بهشتیان و ثمار بهشت
نزدیک بسوی ایشان بود و قول خدای تعالی و دانیة علیهم ظلالها
و ذللت قطوفها تذلیلا اشارتست بنزدیکی ثمار از بهشتیان
که تناول نماید مؤمن بهشتی از هر نوع که اشتها آن دارد و هر یک نوع
از فاکهه گوید ولی الله تعالی یا ولی الله مرا بخور پیش از آنکه بخوری این
فاکهه را و هر مؤمن را در بهشت باغها بسیار معروشات و غیر معروشات
و انهار از خمر و انهار از آب و انهار از شیر و انهار از عسل است
و چون ولی الله طلب غذا نماید نزد او حاضر میشود هر چیز که شهوت
نفس اوست بدون آنکه نام برد شهوت خود را پس خلوت با برادران
و زیارت کند بعض ایشان بعض دیگر را و تنعمات کنند در جنان
ایشان در سایه کشیده در منزلها من طلوع فجر تا طلوع آفتاب

واطیب ازان و از برای هر مؤمن هفتاد زوجه حوری و چهار زوجه
از آدمیین هست و مؤمن یکساعت با حوری و یکساعت با آدمیه
و یکساعت خلوت با خود میکند و تکیه بر اریکه مینماید و نظر بعض مؤمنین
بسوی بعض دیگر است و فرا میگیرد مؤمن را شعاع نوری و او بر اریکه
خود تکیه نموده و گوید خدام خود را که این شعاع لامع چیست شاید که ملحوظ
نظر خداوند جبار گشته باشم خدمه گویند قدوس قدوس جل جلال الله
بلکه این حوری است از زنان تو که هنوز داخل بر او نگشته و بتحقیق که
اشراف بر تو یافته از خیمه خویش از روی شوقی که بسوی تو دارد
و متعرض شده ترا و دوست میدارد لقای ترا پس دید که تو تکیه کرده
بر تخت خود تبسم کرد بسوی تو بواسطه شوقی که بسوی تو دارد و شعاع
که تو دیدی و نوری که ترا فرا گرفت آن شعاع نور بیاض ثغر اوست
و صفا و لقا و رقت آن پس ولی الله گوید او را نزدیک من آورید و
فرود آید بسوی من پس مبادرت نمایند بر آن حوری هزار غلام و هزار
کنیزک آفتاب طلعت که بشارت دهند او را بامر مذکور پس فرود آید از
خیمه خود و بر او هفتاد حله منسوجه بطلا و نقره مکلله بدر و یاقوت و
زبرجد مصبوغه بمشک و عنبر بالوان مختلفه که دیده میشود مخ ساق او
از وراء هفتاد حله و طول حوری مذکوره هفتاد ذراع و عرض ما بین منکبین

ده

ده ذرع و چون نزدیک ولی خدای تعالی شود اقبال کنند خدام
بصحایف طلا و نقره که در آنهاست در و یاقوت و زبرجد پس نثار
کنند بر او پس معانقه کند مؤمن او را و او مؤمن را و ملالت و کسر شوق
از جایی واقع نشود چون شوق بهشتی دایمی است و جنان مذکوره
در کتاب خدای تعالی جنت عدن و جنت فردوس و جنت نعیم و
جنة المأوی است و بدرستی که مؤمنان را است در جنان آنچه دوست
میدارند و اشتهای آن دارند از نعمات بهر کیفیت که میخواهند و هرگاه
مؤمن اراده کند چیزی را از نعمات گوید سبحانک اللهم پس گاه
این کلمه را گفت مبادرت میکنند بسوی او خدمه بآنچه اشتهای آن دارد
بی آنکه مؤمن مذکور طلب آن نماید یا امر بآن کند و باین اشارت است
قول الله جل و عز دعواهم فیها سبحانک اللهم و تحیتهم فیها سلام
و آخر دعواهم ان الحمد لله رب العالمین یعنی نزد در آمدن
لذات ایشان از جماع و طعام و شراب حمد خداوند عز و علا میکنند
نزد فراغ از آن و قول خدای تعالی اولئک لهم رزق معلوم
یعنی میدانند آن را خدمه و می آیند بآن اولیاء خدای تعالی
را قبل از آنکه سؤال کنند آن را و قوله عز و جل فواکه و هم مکرمون
بواسطه آنکه هر چیز که اشتهای ایشان در آنست در بهشت اکرام بآن

یعنی خدام

می یابند **فصل** بدان ایدک الله تعالی که از جمله قواعد
عقاید سنیان بی ایمان که شیخ بزرگ ایشان غزالی در کتاب
احیا ذکر کرده بر وجه تصدیق و اذعان آن است که جمیع قبایح که واقع
میشود فعل خدای عز و علا است و جمیع انواع معاصی کفر و انواع فساد
واقع است بقضاء الله و قدره و آنکه بنده را اصلا اثری در مذکورات
نیست و آنکه خدای تعالی را در افعال خود غرضی نیست و آنکه هیچ فعل او
عز و جل بواسطه مصلحت بندگان نیست و آنکه الله سبحانه از کافر کفر
میخواهد و طاعت نمیخواهد و حدیث شایع است میانه علماء سنیان
که اعتماد بر آن نموده اند و روایت آن از پیغمبر صلی الله علیه و آله کرده اند و
عقل و اخبار شهادت میدهد که پیغمبر آن را نگفته و اگر گفته مأوّل خواهد بود بغیر
آنچه ایشان فهمیده اند و ذکر آن کرده اند آنکه پیغمبر خیر البشر صلی الله علیه و آله
گفت ان الله قبض من ظهر ادم ذریته و قال هؤلاء الی النار
ولا ابالی وقبض قبضة اخری وقال هؤلاء الی الجنة ولا ابالی
و غزالی در کتاب احیا حدیث مذکور را در چند موضع ذکر کرده از جمله در
کتاب رجا و خوف در تشبیه عدم رحمت خدای عز و علا مر بندگان را
و قسوت و قلت مبالات وی بهلاک ایشان بهمین عبارت ذکر
کرده ان السبع یخاف منه لا لجنایة سبقت الیه بل لصفته و

بطشه

بطشه و سطوته و هیبته ولانه یفعل ما یفعل ولا یبالی
فان قتلك لم یرق قلبه ولم یتألم بقتلك وان خلاك لم یخلك
شفقة علیك وابقاء علی روحك بل انت عنده اخس من ان
یلتفت الیك حیا او میتا بل اهلاك الف مثلك واهلاك
نملة عنده علی وتیرة اذ لا یقدح ذلك فی عالم سبعیته وما
هو موصوف به من قدرته و سطوته ولله المثل الاعلی ولکن
من عرفه بالمشاهدة الباطنة التی هی اقوی واوثق واجل من
المشاهدة الظاهرة انه صادق فی قوله هؤلاء فی الجنة
ولا ابالی وهؤلاء فی النار ولا ابالی مؤلف رساله میگوید
که باید که نظر کنند اهل عرفان و ایقان درین حدیث که شیخ بزرگتر
سنیان بی ایمان غزالی موصوف بعقل و فضل و قبول نزد ایشان
تلقی آن بتصدیق و اذعان کرده و بهمین کافی نبوده او را تا آنکه دعوی
نموده که این او را بمشاهده باطنی که اقوی و اوثق است از مشاهده
ظاهری معلوم گشته و نظر کنند در تشبیه مذکور و جهت قبح آن و
نمیدانم که چگونه بر شیخ مذکور ملتبس شده بطلان این حدیث و
حال آنکه جمیع عقلا با اختلاف ملل و ادیان و عقاید ایشان اجماع و اتفاق
دارند بر آنکه الله سبحانه و تعالی ارحم الراحمین است و همه پیغمبران

کنت حیا

گواهی بر آن داده اند همچنانکه قرآن کریم متضمن آنست قول موسی علی نبینا
وعلیه السلام است رب اغفر لی ولاخی وادخلنا فی رحمتک
وانت ارحم الراحمین وقول یوسف علیه السلام است الیوم
یغفر الله لکم وهو ارحم الراحمین وقول ایوب علیه السلام است
رب انی مسنی الضر وانت ارحم الراحمین کی تواند بود پیغمبر
خیر البشر صلی الله علیه وآله که مثل این صفت عظیمه از رحمت واسعه
خدای تعالی آمده است خبر دهد از ارحم الراحمین باین وجه که آفریده است
خلقی را که معصیت او در زمان گذشته و آینده نکرده اند و نمیکنند و ایشان را
اختیار در نفسهای ایشان نداده همچنانکه زعم مجبره است بلکه هر چیز که از
ایشان واقع میشود از خدای تعالی است که ارحم الراحمین است و بعد از آن
آتش دوزخ را برایشان میگمارد تا دمار از جان و بدنهای ایشان برآرد
وارحم الراحمین تعذیب ایشان مینماید بدون گناهی ابد الآبدین و میگوید
هؤلاء الی النار ولا ابالی یقین ذکر این از ارحم الراحمین لایق نیست
و در صحاح سنیان مذکور است و غزالی نیز ذکر کرده بروایت عمر از
خیر البشر پیغمبر صلی الله علیه وآله که گفت قدم علی رسول الله صلی الله علیه وآله
سبی فاذا امرأة من السبی تسعی اذ وجدت صبیا فی السبی
اخذته فالزقته ببطنها فارضعته فقال رسول الله صلی الله علیه وآله

اترون

اترون المرأة طارحة ولدها فی النار قلنا لا والله فقال والله
ارحم بعباده من هذه المرأة بولدها مؤلف میگوید که
کسی که روایت میکند مثل این حدیث را در وصف خدای عز وعلا برافت
ورحمت چگونه تصدیق میکند قایل را بقول هؤلاء الی النار ولا ابالی
بر تفسیر غزالی و نیز در حدیث بطریق صحیح نزد ایشان آمده بروایت
ابی هریره از پیغمبر خیر البشر که گفت ان لله مائة رحمة انزل منها
رحمة واحدة بین الجن والانس والبهایم والهوام فبها یتعاطفون
وبها یتراحمون وبها تعطف الوحش علی ولدها واخر الله
تسعة وتسعین رحمة یرحم بها یوم القیمة مؤلف میگوید ای
عاقل این صفت کسی که میگوید هؤلاء الی النار ولا ابالی بتفسیر غزالی
می تواند بود و نیز بطریق صحیح نزد ایشان مرویست از خیر البشر
صلی الله علیه وآله که فرمود ان الله عز وجل [یقول] یوم القیمة یا ابن آدم
مرضت فلم تعدنی قال یا رب کیف اعودک وانت
رب العالمین قال اما علمت ان عبدی فلانا مرض فلم تعده
اما علمت انک لو عدته لوجدتنی عنده یا ابن آدم استطعمتک
فلم تطعمنی قال یا رب وکیف اطعمک وانت رب العالمین
قال اما علمت انه استطعمک عبدی فلان فلم تطعمه اما علمت

انك لو اطعمته لوجدت ذلك عندي يا ابن ادم استسقيتك
فلم تسقني قال يا رب كيف اسقيك وانت رب العالمين قال
استسقاك عبدي فلان فلم تسقه اما علمت انك لو اسقيته
وجدت ذلك عندي مؤلف میگوید نظر کن ای عاقل چگونه بر کمالیت
رحمت خدای عز و علا تا بحدی که گردانیده است آنچه میرسد به بیماران و
گرسنگان و تشنگان بندگان وی عز و جل منزله آنچه میرسد بوی
عز و علا آیا این نه از جهت کمال رحمت و عنایت و شفقت و رأفت
وی است نسبت به بندگان و با این کمال رحمت ذی الجلال لایق است
که گفته شود که این رب رحیم گفت هؤلاء الی النار و لا ابالی بغیر غرضی
و نیز مرویست بطریق صحیح نزد ایشان که عبدالله پسر مسعود گفت که شنیدم
رسول الله صلی الله علیه و آله که میگفت لله افرح بتوبة عبده المؤمن
من رجل نزل في ارض دوية مهلكة معه راحلة عليها
طعامه وشرابه فوضع رأسه فنام نومة فاستيقظ وقد ذهبت
راحلته فطلبها حتى اذا اشتد عليه الحر والعطش او ما شاء الله
قال ارجع الى مكاني الذي كنت فانام حتى اموت فوضع رأسه
على ساعده ليموت فاستيقظ فاذا راحلته عنده عليها زاده
وشرابه فالله اشد فرحا بتوبة العبد المؤمن من هذا براحلته وزاده

مؤلف

مؤلف میگوید کسی که رحمت و رأفت وی درین مرتبه است چگونه رواست
که از وی گویند که او گفت هؤلاء الی النار و لا ابالی بغیر غرضی
و عقاید مذکوره شیخ غزالی بر وجه مذکور در کتاب وی مستلزم امور
شنیعه است چنانکه آیة الله جمال الملة والدین در منهاج الکرامه ذکر کرده
و ما ذکر بعض از آن را درین رساله شریفه مناسب دیدیم **اول**
آنکه لازم می آید که الله تعالی اظلم از هر ظالم بوده باشد در عقاب کردن
کافر بر کفر او چون او سبحانه و تعالی آفریده است در کافر قدرت او
بر کفر را و نیافریده است در او قدرت بر ایمان را و چنانکه لازم می آید
ظلم صریح که آدمی نکند اگر تعذیب او بر رنگ و درازی و کوتاهی وی
نماید چون مقدور او نیست همچنین ظلم صریح خواهد بود اگر تعذیب او
بر معصیتی کند که فعل خدای تعالی است در او **دویم** آنکه لازم می آید
افحام پیغمبران و انقطاع حجت ایشان چون هرگاه پیغمبر گوید کافر را
که ایمان بمن آور و تصدیق من نما کافر میگوید بگو آنکس که ترا
برسالت فرستاده که در من بیافریند ایمان را یا قدرت مؤثره
در آن را تا متمکن از ایمان آوردن شوم و ایمان آورم و الا چگونه
تکلیف من با ایمان که قدرت بر آن ندارم می نمایی بلکه آفریده است
خدای تعالی در من کفر را و من متمکن از مقاهرت خدای عز و علا نیستم

البته پیغمبر منقطع میشود چون متمکن از جواب نیست **سوم** آنکه لازم می‌آید
که روا باشد که الله سبحانه وتعالی پیغمبران را تعذیب نماید و معاقب گرداند
بر طاعت ایشان و عقاب کند سید المرسلین را بر طاعت وی و
ثواب دهد شیطان لعین را بر معصیت وی **چهارم** آنکه لازم
می‌آید که فاعل طاعت سفیه بوده باشد بجهت آنکه تحمل نموده تعب و
مشقت در عبادت و اخراج مال خود در عمارت مساجد و ربط
و صدقات میکند بدون نفعی که بجهت او حاصل شود چون جایز است
که بر آن معاقب شود و بر فعل مشتهیات نفس ثواب یابد پس اختیار
اول با مشقت و تعب بدون لذت لا محاله سفه خواهد بود نزد
هر عاقل و تصییر باین مذهب مؤدیست بسوی خراب عالم و اضطراب
امور شریعت محمدی **پنجم** آنکه لازم می‌آید که احدی متمکن نباشد
از تصدیق احدی از پیغمبران علیهم السلم بجهت آنکه توصل بتصدیق
مذکور بدلیلست و تمامت دلیل بدو مقدمات یکی آنکه خدای تعالی
اظهار کرده است معجزه را بر ید پیغمبر بجهت تصدیق و دیگر آنکه هر که
خدای تعالی او را تصدیق نماید او صادقست و هر دو مقدمه بر تقدیر غزالی
تمام نیست بواسطه آنکه هرگاه محال باشد که فعل خدای عز و علا
بجهت غرضی بوده محال خواهد بود که اظهار معجزه بجهت تصدیق باشد

وهرگاه فاعل همه قبایح و انواع ضلال و معاصی و کذب و غیر ذلک
او عز و جل بوده جایز خواهد بود که تصدیق کذاب کند پس صحیح نخواهد بود
استدلال بر صدق احدی از پیغمبران و نه بر تعین چیزی از شرایع و ادیان
ششم عدم صحت وصف خدای تعالی بآنکه غفور حلیم عفو رحیم است
چه وصف باین صفات وقتی ثبوت پذیر است که الله تعالی در حق فساق
استحقاق عقاب کردن داشته باشد بحیثیتی که هرگاه اسقاط کند از
ایشان حق مذکور را غفور عفو رحیم بوده باشد و ثبوت استحقاق
عقاب نیست مگر آنکه عصیان از بندگان بوده باشد نه از خداوند سبحان
هفتم آنکه لازم می‌آید که افعال اختیاریه واقعه بحسب قصود و دواعی مثل
حرکات بجانب راست و چپ و حرکت بطش بدست و پا در صنایع مطلوبه
مثل افعال اضطراریه مثل حرکت نبض و حرکت واقع از شاهق
بانداختن غیر او بوده باشد لیکن ضرورت عقل حکم بفرق میانه
هر دو میکند بجهت آنکه هر عاقل حکم میکند بآنکه ما قادریم بر حرکات اختیاریه
و غیر قادر بر حرکت بسوی آسمان و طیران ابو هذیل علاف گفت که
خر بشر عاقلتر از اشاعره است بجهت آنکه هرگاه خر بشر منتهی بجوی کوچک شود
و زنند او را بر عبور نمودن از آن جوی بجهد و اگر منتهی شود بجوی بزرگ
با وجود زدن نجهد چون فرق میانه آنچه قدرت بر آن دارد و میانه

انچه قدرت بر آن ندارد کرده وبشر که مذهب غزالی دارد فرق کرده
هشتم انکه لازم می آید که فرق میانه آنکس که با در مدت درازی
عمر خود غایت احسان کرده ومیانه آنکسی که در مدت درازی زندگانی
خویش غایت بدی با نموده باشد چون هردو فعل صادر از خدای
عز وعلاست **نهم** انچه از تقسیم حضرت امام موسی کاظم علیه السلم
بیرون می آید در جواب سؤال ابوحنیفه از آنحضرت در حالت صبوت
باین وجه که کف المعصیة ممن پس آنحضرت در جواب فرمود
المعصیة اما من العبد او من ربه او منهما فان کانت من الله
تعالی فهو اعدل وانصف من ان یظلم عبده ویاخذه بما لم
یفعله وان کانت المعصیة منهما فهو شریکه والقوی اولی
بانصاف عبده الضعیف وان کانت المعصیة من العبد
وحده فعلیه وقع الامر ونهیه والیه توجه المدح والذم وهو
احق بالثواب والعقاب ووجبت له الجنة والنار پس ابوحنیفه
بعد از سماع این کلام شریف از امام علیه السلم گفت ذریة بعضها
من بعض وحاصل تقسیم مذکور انکه نمی تواند بود که معصیت بندگان
فعل خداوند رحمان بوده باشد والا لازم آید خلاف عدالت و
انصاف وظلم کردن خداوند رحمان بندگان را ومؤاخذه نمودن

ایشان

ایشان بانچه خود کرده وایشان نکرده اند وهمچنین نمی تواند بود که
معصیت از خداوند رحمان وبندگان باشتراک بوده باشد چه
درین صورت شریک قوی اولیترست بانصاف بنده ضعیف خود
پس متعین شد که معصیت فعل بندگان بقدرت واختیار ایشان بوده
تا بسبب فعل آن مذموم ومستحق عقاب ونار وبر ترک آن ممدوح و
مستحق ثواب وجنت شوند **دهم** انکه لازم می آید که کافر
بکفر وفاسق بفسق وعاصی بمعصیت مطیع بوده باشند چون موافق
مراد خدای عز وعلا از ایشان بجای آورده اند که آن کفر وفسق و معصیت است
ونکرده اند انچه خدای عز وعلا از ایشان اراده نکرده بلکه کراهت
از ان داشته که آن ایمان وصلاح وطاعتست پس لازم می آید
عصیان پیغمبران بواسطه انکه امر میکنند کافران وفاسقان وعاصیان
را بایمان وترک فسق وعصیان که خداوند رحمان از ایشان اراده
نکرده است ونهی مینمایند ایشان را از انچه مراد الله است از ایشان
که آن کفر وفسق وعصیان است **یازدهم** لازم می آید که رضا
بقضای خدای عز وعلا جایز نباشد بواسطه انکه رضا بکفر حرامست
باجماع ورضا بقضا خدای عز وعلا وقدر وی واجب پس اگر کفر بقضا
وقدر خدای عز وعلا بوده باشد رضا بآن بر بندگان واجب خواهد بود.

ولیکن جایز نیست رضا بکفر چرا که حرام است باجماع و رضا بقضاء خدای
عز و علا و قدر وی واجب پس اگر کفر بقضا و قدر خدای عز و علا
بوده باشد رضا با آن بر بندگان واجب خواهد بود لیکن جایز
نیست رضا بکفر **دوازدهم** لازم می آید حسن استعاذه بندگان
بشیطان از خداوند رحمان و عدم حسن آنچه خداوند رحمان فرموده
بقوله عز من قایل فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم بواسطه
انکه بنا بر عقیده سنیان بی ایمان که شیخ بزرگ ایشان غزالی در کتاب
مذکور ذکر کرده بروجه تصدیق و اذعان ابلیس که کافر منزه اند از عصیان
و آن مضافست بخداوند رحمان پس خداوند رحمان بر مکلفان شریرتر
از شیطان بوده باشد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا **سیزدهم**
انکه لازم می آید عدم وثوق بوعد و وعید خدای عز و علا بواسطه
انکه هرگاه بنا بر اعتقاد غزالی شیخ سنیان بی ایمان جایز باشد
اسناد کذب واقع در عالم بسوی خداوند رحمان جایز خواهد بود کذب
در همه اخبارات وی عز و علا پس منتفی میشود فایده بعثت پیغمبران
بلکه جایز خواهد بود از خدای عز و علا ارسال کذابان پس راهی بسوی تمیز
صادق از پیغمبران و کاذب از ایشان نخواهد بود **چهاردهم**
لازم می آید تعطیل حدود و زواجر از معاصی بواسطه انکه هرگاه زنا

واقع باراده خدای عز و علا بوده باشد و دزدی از وی عز و جل صادر
و همین اراده وی مؤثر در آن بود جایز نخواهد بود پادشاه را مواخذت
بر آن بجهت انکه آن باز داشتن دزد است از مراد خدای عز و علا و
برانگیختن او بر آنچه مکروه وی است جل ذکره همچنانکه حال شاهد بر آنست
و نیز لازم می آید که خدای تعالی اراده نقیضین کرده باشد چون معصیت
مراد الله است و زجر از آن نیز مراد **پانزدهم** انکه لازم می آید
مخالفت معقول و منقول اما معقول چون علم ضروری هر صاحب شعوری
را حاصل است بانکه افعال اختیاری ما مستند بسوی ما است و وقوع
آنها بحسب اراده ما هرگاه اراده حرکت بجانب راست میکنیم حرکت
بجانب چپ واقع نمیشود و همچنین بالعکس و شک در مثل آن عین
سفسطه است و اما منقول چون قرآن کریم مملو است از اسناد افعال
بشر بسوی ایشان مثل قوله تعالی وابرهیم الذی وفی ولا تزر
وازرة وزر اخری فویل للذین کفروا من النار وادخلوا
الجنة بما کنتم تعملون الیوم تجزی کل نفس بما کسبت الیوم
تجزون بما کنتم تعملون من جاء بالحسنة فله عشر امثالها
ومن جاء بالسیئة فلا یجزی الا مثلها لیوفیهم اجورهم لها
ما کسبت وعلیها ما اکتسبت فبظلم من الذین هادوا حرمنا

عليهم طيبات أحلت كل امرئ بما كسبت رهين من يعمل
سوءا يجز به من عمل صالحا فلنفسه ومن ساء فعليها ذلك
بما قدمت يداك وما اصابكم من مصيبة فبما كسبت ايديكم
وما كان لى عليكم من سلطان الا ان دعوتكم فاستجبتم لى فلا
تلوموني ولوموا انفسكم ان الله لا يظلم مثقال ذرة وما ربك
بظلام للعبيد وما ظلمناهم ولكن كانوا انفسهم يظلمون ولا
يظلمون فتيلا وما الله يريد ظلما للعباد كدام ظلم اعظم از آن است
كه تعذيب كنند غيرا بر فعلى كه صادر نشده از وى بلكه صادر شده از غير كننده
واز امير مومنان ومولى متقيان على عمران عليه السلم مرويست كه بعد از
انصراف آنحضرت عليه السلم از صفين در كوفه نشسته بود كه پير جات
شيخى ومقابل دستهاى حضرت بر زانو نشست وگفت يا امير المؤمنين
اخبرنا عن مسيرنا الى اهل الشام أبقضاء من الله وقدر امير المؤمنين
عليه السلم فرمود اجل يا شيخ ما علوتم تلعة ولا هبطتم بطن
واد الا بقضاء من الله وقدر پس شيخ گفت عند الله احتسب
عنائى يا امير المؤمنين پس حضرت فرمود مه يا شيخ فوالله
لقد عظم الله لكم الاجر فى مسيركم وانتم سائرون وفى مقامكم
وانتم مقيمون وفى منصرفكم وانتم منصرفون ولم تكونوا فى

شی

شئ من حالاتكم مكرهين ولا اليه مضطرين پس شيخ گفت
وكيف لم يكن فى شئ من حالاتنا مكرهين ولا اليه مضطرين
وكان بالقضاء والقدر مسيرنا ومنقلبنا ومنصرفنا پس حضرت
فرمود وتظن انه كان قضاء حتما وقدرا لازما انه لو كان كذلك
لبطل الثواب والعقاب والامر والنهى والزجر من الله وسقط
معنى الوعد والوعيد فلم يكن لائمة للمذنب ولا محمدة
للمحسن ولكان المذنب اولى بالاحسان من المحسن ولكان
المحسن اولى بالعقوبة من المذنب تلك مقالة اخوان عبدة
الاوثان وخصماء الرحمن وحزب الشيطان وقدرية هذه
الامة ومجوسها ان الله تبارك وتعالى كلف تخييرا ونهى تحذيرا
واعطى على القليل كثيرا ولم يعص مغلوبا ولم يطع مكرها
ولم يملك مفوضا ولم يخلق السموات والارض وما بينهما
باطلا ولم يبعث النبيين مبشرين ومنذرين عبثا ذلك
ظن الذين كفروا فويل للذين كفروا من النار پس شيخ
بعد از استماع كلام شريف حضرت نفس خير الانام عليه الصلوة والسلم
انشا كرد وگفت انت الامام الذى نرجو بطاعته يوم النجاة
من الرحمن غفرانا اوضحت من امرنا ما كان ملتبسا جزاك ربك

بالاحسان احسانا در این حدیث شریف که در کتاب کافی کلینی مذکور است
امیر مؤمنان و مولی متقیان علیه السلام بیان فرموده که اگر افعال بندگان
بقضا و قدر خدا وند رحمان بروجهی که سنیان بآن قایلند بمنوالی که
شیخ غزالی در کتاب احیا نقل کرده بروجه تصدیق و اذعان بوده باشد
لازم می آید بطلان ثواب و عقاب و امر و نهی و زجر از خدای عز و علا و سقوط
معنی وعد و وعید و انتفا ملامت گناه کار و محمدت نیکو کار و هر آینه
خواهد بود گناه کار اولیتر باحسان از نیکو کار و نیکو کار اولیتر
بعقوبت از گناه کار و وجه این لزوم جمله درین رساله گذارش یافته
نیز فرموده که قول باینکه افعال بندگان بقضا و قدر خدا وند رحمان بروجه
حتم و وجوب لازم است مقاله اخوان عبده اوثان و خصمان رحمان
و گروه شیطان و قدریه این امت و مجوس آن یعنی سنیان است پس
دلالت صریح دارد این حدیث شریف بر کفر سنیان و بر آنکه مراد
بقدریه در قول معجز خیر البشر صلی الله علیه و آله که فرموده القدریة مجوس هذه
الامة سنیان بی ایمانند که اثبات قدر الهی که فعل بنده بآن محتم
میشود میکنند و میگویند که وقوع افعال اختیاری بندگان بمحض
قدر خدا وند رحمانست و قدرت بندگان را در آن اصلا تاثیری نیست
نه شیعیان با ایمان که نافیان قدر مذکورند و اثبات قدرت عبد

میمایند

مینمایند بواسطه آنکه قدریه نسبت بقدر است زیرا که نسبت بقدرت
قدری بضم قاف است پس متعین است که مراد بقدریه مثبتین قدر
حاتم فعل عبد که سنیان بی ایمان اند بوده باشد نه نافیان آن
چه نسبت بشئ باعتبار نفی آن صحیح نیست و اگر چه نافی مبالغ در آن
بوده باشد و از اینجاست که صحیح نیست نسبت دهریه و تناسخیه
و جبریه بسوی نافی مبالغ در نفی دهر و تناسخ و جبر کما لا یخفی پس
قول شارح مواقف بصحت نسبت جبری بسوی نفی کننده آن
هر گاه مبالغه در نفی آن کند بواسطه آنکه ملتبس بآنست ناشی از تعصب
وی است همچنانکه تقریر او نفی عصمت فاطمه علیها السلم را و بنا بر اعتراف
علما سنیان بی ایمان بصحت نسبت باعتبار نفی قدری صحیح
شیعیان را در نسبت دادن بعض جبر ابسوی ایشان در بعض احیان
و اگر چه آن جبر باطل بوده باشد بزعم ایشان بهم رسید پس باید که
سنیان بی ایمان از نسبت مذکوره در بعض احیان از شیعیان
صاحب صدق و ایقان نرنجند چون مشایخ ایشان بصحیح آن کرده اند
و تعبیر از ایشان بمجوس بواسطه آنست که همچنانکه مجوس قایل بوجود
دو واجب الوجود اند یکی مبدا خیر و دیگر مبدا شر چون میگویند که
در عالم خیر و شر بسیار هست نمیتواند بود که واحد بالذات مبدا خیر

وشر بسیار بود والا لازم آید که هم خیر و هم شر نزد ایشان ناشد پس
لابالذات نزد ایشان بجهت هریک مبدأی مستقل منفرد ایشان
نیز چون تجویز میکنند که واحد بالذات خیر و شر هر دو باشد باین
معنی که ایجاد خیر بسیار و شر بسیار کند نه آنکه خیر او غالب بر شر او
بود پس خیر باشد و شر او غالب بر خیر او بود پس شریر باشد چه
اجتماع خیر و شر باین معنی در واحد بالذات محالست قائلند که مبدأ
خیر بسیار که در عالم واقعست واجب الوجود بالذاتست و همچنین
مبدأ شر بسیار پس سنیان شارکت دارند مر مجوس را در اثبات مبدای
واجب الوجود بالذات بجهت خیر بسیار که در عالم واقعست
و همچنین بجهت شر بسیار غایة ما فی الباب مبدأ آن نزد مجوس
متغایران بالذاتست نزد سنیان متغایران بالاعتبار و چون
شیعیان ارباب صدق و ایقان را استغنا از وجود مبدای
مستقل واجب الوجود بالذات بجهت شرور حاصلست بواسطه
آنکه شر واقع در عالم دو قسمست یک قسم ازان لازم ماهیت خیراتست
و مضمحلست در ضمن آن بحیثیتی که ملزوم آن معدود از افراد خیراتست
و قسم دیگر آن شر محض است یا شر ملازم خیر مساوی آن
یا شر ملازم خیر مغلوب آن فاعل آن بنده است که مبدأ مستقل

غالب ص

واجب الوجود

واجب الوجود بالذات نیست چون احتیاج بواجب الوجود بالذات
ندارد جهت مشارکتی مر مجوس را در امری ندارند پس موجه نباشد
قول صاحب مواقف و شارح آن باین که حمل قدریه بر مثبتین
قدر نمودن ممکن نیست چون پیغمبر خیر البشر صلی الله علیه و آله
قدریه را مجوس امت خویش خوانده و مثبتین قدر مشارک مجوس
در آنچه اشتهار بآن از اثبات دو خالق دارند ندارند و نیز موجب
نباشد منافات حصما الرحمان از حمل اهل ایمان همچنانکه ظاهر است
بعیان و تأیید مقام میکند روایت صاحب فائق محمود خوارزمی
و غیر وی از محمد بن علی المکی باسنادی که گفت بدرستی که مردی
از سفر قدوم کرد پیغمبر را صلی الله علیه و آله پیغمبر او را گفت خبر ده مرا
بعجیب‌ترین چیزی که دیده مرد گفت دیدم قومی را که نکاح میکردند مادران
و دختران و خواهران خویش را و چون کسی ایشان را میگفت که این چه
کار است که شما میکنید میگفتند قضا الله علینا و قدره پس پیغمبر
صلی الله علیه و آله گفت سیکون فی امتی اقوام یقولون مثل
مقالتهم اولئک مجوس امتی و نیز گفت یکون فی آخر الزمان
قوم یعملون المعاصی و یقولون ان الله قدرها علیهم
الراد علیهم کالشاهر سیفه فی سبیل الله و نیز مؤید است

حدیث مشهور نبوی که جماعتی از علما روایت آن کرده اند که پیغمبر صلی الله
علیه و آله گفت لعنت القدریة علی لسان سبعین نبیا قیل و من
القدریة یا رسول الله فقال قوم یزعمون ان الله سبحانه قدر
علیهم المعاصی و عذبهم علیها و نیز چون این حدیث شریف
منقول از کلینی که متفق علیه موالف و مخالف و هر دو فریق روایت
آن کرده اند از امیر مؤمنان و مولی متقیان علیه السلم تصریح بنفی
قضا حتم و قدر لازم شده با بیان لازم آن از بطلان ثواب و عقاب
و امر و نهی و سقوط معنی وعد و وعید و در بیان فنا و لازم مذکور
اعتماد بظهور آن شده و مذهب شیعیان آنست که افعالی که از
بندگان یافت میشود موجد آن خدای است سبحانه و تعالی چه
نزد ایشان لا مؤثر الا الله و شیعیان اهل حق و ایقان گویند
موجد آن بندگان باشند بر سبیل اختیار و کلام امیر مؤمنان صریحست
در مذهب شیعه محقه مطلقا تا چه رسد قدریه که مجوس امت اند و اخوان
عبده اوثان و جنود شیطان و مصدوقه ذلك ظن الذین کفروا
فویل للذین کفروا من النار سنیان بی ایمان باشند و شعارا
بجواب آن هذیانات که در مقام دفع گویند احتیاجی نیست و از
ظرایف محاسن حکایات که ذکر آنها درین رساله شریفه مستحسنست

دوازده حکایت **حکایت** جم غفیر از موالفان و مخالفان
از امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده اند که آنحضرت بعض مجبره را
گفت که آیا احدی که اولیتر بقبول عذر صحیح بوده باشد از خدای
عز و علا هست یا نه مجبر مذکور گفت نیست امام علیه السلم گفت چه میگویی
در حق کسی که گوید که قدرت ندارم و در واقع قدرت نداشته باشد
معذور هست یا نه مجبر گفت معذورست امام علیه السلم گفت هرگاه خدای
سبحانه و تعالی داند از بندگان خود که ایشان قدرت بر
طاعت وی ندارند و بزبان حال یا مقال گویند در روز قیامت یا رب
ما را قدرت بر طاعت خود ندادی و منع ما از آن نمودی آیا قول
و عذر ایشان صدق و صحیح است یا نه مجبر گفت قول و عذر ایشان
صدق و صحیح است والله امام علیه السلم گفت پس قبول تو واجب
خواهد بود بر خدای تعالی قبول عذر صحیح بندگان و آنکه احدی را
مؤاخذه نکرده اند هرگز و حال آنکه این خلاف قول همه اهل ملل است
مجبر مذکور در حال توبه از قول بجبر کرد و هدایت یافت **حکایت**
روایت کرده اند از بعض علما فرقه ناجیه که مجبری پرسید او را
از آیه از قران کریم که ظاهر آن اضلال خداوند عز و علا بود بندگان را
ناجی گفت که تفصیل جواب این آیه دراز بر تو میکشد و گاه باشد

که نهی و حفظ جواب نکنی ولیکن بگو که اعتقاد تو و اعتقاد سایر مسلمین
هست بانکه قرآن فرو آمده بجهت حجت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر همه
کافران و عاصیان مجبر گفت بلی اعتقاد من و اعتقاد سایر مسلمین
همین است ناجی گفت پس اگر باطن این آیه که بآن تمسک جسته
شد ظاهر آنست خدای تعالی منع کافران از اسلام آوردن و
عاصیان از طاعت کردن نموده پس قرآن فرو آمده بجهت حجت
کافران و عاصیان بر پیغمبر و استغنا ایشان بمثل این آیه از مجادله
و قتل النفس حاصل بود باین وجه که بگویند به پیغمبر که خداوندی
که تو برسالت وی آمده و کتابی که تو بآن آمده هر دو گواهی میدهند
که خدای تعالی منع ما از اسلام آوردن و طاعت کردن نموده پس تو
ظلم بر ما مکن و بگو رب خود را که واگذارد ما را که قبول از تو بکنیم و اسلام
آوریم پس قرآن حجت بر پیغمبر میگردد و حجت او منقطع میشود و
این خلاف مذهب اسلام است پس او را نعان عقل آنست که این آیه را
معنی هست که لایق است بعدل و رحمت و انعام خدای عز و علا پس
منقطع شد مجبر مذکور **حکایت** روایت کرده اند
جماعتی از علما که حجاج بن یوسف بحسن بصری و عمرو بن عبید
و واصل بن عطا و عامر بن شعبی نوشت که ذکر کنند آنچه نزد ایشان هست و

بایشان

بایشان رسیده در قضا و قدر پس حسن بصری در جواب نوشت
که بهترین آنچه بما رسیده آنست که از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام
شنیده ام که میگفت اتظن ان الذی نهاك دهاك انما دهاك
اسفلك واعلاك والله بری من ذاك وعمرو بن عبید نوشت
که بهترین آنچه من شنیده ام در قضا و قدر قول علی بن ابی طالب
علیه السلام است که لو كان الوزر فی الاصل محتوما كان الموزور
فی القصاص مظلوما و واصل بن عطا نوشت که بهترین مسموع من
در قضا و قدر قول امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است که ایدلك علی
الطریق ویاخذ علیك المضیق وعامر بن شعبی نوشت بهترین
آنچه من شنیده ام در قضا و قدر قول امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است
که كل ما استغفرت الله منه فهو منك وكل ما حمدت الله
علیه فهو منه پس چون حکایات ایشان بحجاج رسید و واقف
بر آنها گردید گفت لقد اخذوها من عین صافیة
حکایت مردی پرسید از امام جعفر صادق علیه السلام را
از قدر امام علیه السلم گفت ما استطعت ان تلوم العبد علیه
فهو فعل الله تعالی تقول للعبد لم عصیت لم فسقت
فانه فعل العبد لا تقول له لم مرضت لم قصرت لم ابیضضت

فعله وما لم تستطع ان تلوم العبد
علیه فهو ص صح

لها سوددت لانه فعل الله **حکایت** فضل بن سهل
حضور مأمون پرسید امام رضا علیه السلام را و گفت یا ابا الحسن
الخلق مجبورون امام علیه السلم فرمود الله اعدل من ان یجبر ثم
یعذب فضل گفت فمطلقون امام علیه السلم گفت الله احکم
من ان یهمل عبده و یکله الی نفسه درین حکایت اشارة بامر
بین الامرین شده **حکایت** مجبره را گفتند که ما نمیبینیم که خدای تعالی
استعظام و استکبار و استنکار قول مشرکین و کافرین کرده و فرموده
تکاد السموات یتفطرن منه و تنشق الارض و تخر الجبال هدا
و نحو ذلک از انچه خدای سبحانه و تعالی استعظام آن در کتاب عزیز
نموده بر وجهی که استطاعت دفع و رد آن نه دارند پس اگر هر فعل و قول
واقع و صادر از و سبحانه می بود چگونه مقبول عقول سلیمه و اذهان مستقیم
بودی که او عز و علا استعظام فعل نفس خود نماید بر صورت انکار و
استنکار و مبالغه در استعظام و استکبار آن کند هیچ یک را از
مجبره را جوابی نبود **حکایت** مجبره را گفتند که ما میبینیم که
خدای عز و علا گفته قد افلح من زکاها و قد خاب من دسیها
کیست که خایب گشته احدی از ایشان را جوابی نبود **حکایت**
بعضی از اهل حق سواره گذرش به بعض مجبره افتاد جبری سوار را

گفت فرود آی تا بپرسم ترا یک مسئله سوار گفت آیا قدرت بر سؤال
من داری جبری گفت ندارم سوار گفت آیا من قدرت دارم که فرود آیم
و جواب مسئله تو بگویم جبری گفت قدرت نداری سوار گفت چگونه
طلب میکنی نزول مرا و تو قدرت بر سؤال من نداری و من قدرت بر
نزول و جواب تو ندارم پس منقطع شد جبری **حکایت**
ناجی مر مجبر را گفت ممن الحق مجبر گفت من الله ناجی گفت من المحق
جبری گفت هو الله ناجی گفت ممن الباطل مجبر گفت من الله ناجی گفت
من المبطل مجبر منقطع شد و اقدام بر آنکه بگوید ان الله تعالی
عن ذلک علوا کبیرا هو المبطل که لازم او بود بر مذهب مجبره نیارد
حکایت ناجی و مجبری اجتماع بجهت مناظره کردند و حکمی در
میانه قرار دادند پس ناجی مجبر را گفت آیا چیزی غیر خدای تعالی هست
که مخلوق خدای نباشد مجبر گفت نیست ناجی گفت آیا خدای عز و علا
تعذیب کافران و عاصیان بر آنکه آفریده است ایشان را میکند
جبری گفت نمیکند ناجی گفت پس بچه چیز تعذیب ایشان میکند جبری گفت
بر آنکه عصیان او عز و علا کرده اند ناجی گفت بتحقیق که گردانیدی
اینجا کسی را که عصیان او میکند و حال آنکه گفتی که در وجود غیر خدای
عز و علا و انچه آفریده شده خدای سبحانه و تعالی است پس کیست

این معاصی منقطع شد مجبر مذکور و حکم را و حکم با نقطاع کرد
حکایت میگویند که جماعتی از یهود اجتماع کردند و نزد ابی بحر
قاقانی رفتند و گفتند که تو پادشاهی عادل و منصف در میانه مسلمانان
و در بلد تو مجبره هستند و میگویند و شهادت میدهند که ما قدرت بر
اسلام نداریم پس چگونه جزیه از قومی میگیری که قدرت بر اسلام ندارند
و نه بر ایمان پادشاه مجبره را جمع کرد و گفت چه میگویید در آنچه یهودان
ذکر میکنند از احتجاج ایشان بر شما گفتند ما میگوییم که ایشان قدرت بر
اسلام آوردن ندارند پادشاه طلب دلیل از ایشان کرد عاجز از آن شدند
پس امر بنفی ایشان کرد و اهانت فرمود حکایت بعضی از اهل عرفان
و ایقان ذکر کرده که مجبره را گفتیم می شنویم خدای سبحانه و تعالی را که طلب
توبه از بندگان خود کرده و قومی توبه کرده اند و قومی امتناع نموده اند و قرآن
کریم و اخبار و آثار در این است و شهادت بآن میدهند پس هرگاه افعال
همه از خدای سبحانه و تعالی بوده باشد بر چه چیز طلب توبه از غیر خود میکند
و اگر توبه از وست یا او شریک عباد است در توبه کردن جل و علا عن قول
الظالمین درین صورت کاشکی ما را شعور می بود که از چه چیز توبه میکند
و اگر توبه از خدای عز و علا نیست و نه از غیر وی از بندگان پس کیست
این تایب نادم و کدامست مصر ممتنع از توبه حاصل که مجبره بصفت

عجب اند از جهالت و ضلالت و نیز عارف میگویند مجبره را گفتیم که
محل ترحمید شما از غایت غفلتی که دارید خصوص جماعتی از شما که
میگویند لا فاعل سوی الله تعالی و بعد از ان میگویند که بنده مختار نیست
و مضطرست در آنچه ازو صادر میشود فبالله والعجب من جهالاتکم
هرگاه فاعل سوا خدای عز و علا نباشد و نزد شما و نزد کافه
اهل اسلام خدای سبحانه و تعالی مختارست و مضطر و ملجا نیست پس
چگونه افعال وی که صادر از عباد است صورة و صادر از وی است
عز و علا حقیقة بر قول شما بیرون باشد از حکم اختیار خدای تعالی پس
باطل باشد بنا بر قول باطل شما بودن وی عز و علا مختار و شما صاب
باشید بسوی مذهب فلسفی درین که جل و علا عن ذلک مختار نیست و از
ظرایف انچه بر مجبره احتجاج بآن شده آنست که هرگاه جمیع آنچه
در وجود است از افعال صادره از فرزندان آدم افعال خدای سبحانه
و تعالی می بود نخواستی بود که وارد شود در قرآن کریم و سنت مطهره
لفظ ضلال احدی و نه کفر و نه فاحشه وی و نه منکر و نه فسادی
و نه ظلم و نه عنادی و نه غیر ذلک از انواع نقایص و رذایل نخواستی
بود که یافت شود از کفار رب خدای سبحانه و تعالی و نه عصیان وی
بلکه نخواستی بود که واقع شود میانه دو کس و نه بیشتر سببی و افتراقی

ونه منازعه ونه شقاق بواسطه انکه هرگاه همه اینها از خدای عز و علا
بوده باشد همه خواهد بود بهی و ایمان و صلاح و وفاق و التیام
و اتفاق و بواسطه انکه الله تعالی عن ذلک علوا کبیرا نخواهد بود
که سب کند نفس خود را ونه جاحد نفس خود بود ونه معاند نفس خویش بود
ونه معادی ونه محاکم ونه منازع ونه انکه مذمت کند نفس خود را بجهت
انکه هرگاه اینها همه از وعز وعلا بود منازعات و مناقضات میانه
که و که واز برای که خواهد بود هرگاه اعتبار کند افعال عباد را و انچه
در آنها جاری گشته وجاری میشود از فساد و تناقض و تضاد معلوم
میشود بیقین اولی الابصار را که آنها افعال آله واحد و فاعل واحد
نیست چون اطباق عارفین است که خدای سبحانه و تعالی احکم
الاحکمین است و از عجیب مناظره که مجبره را با آن قطع نمایند انکه گویند
او را اگر این مناظره در تحقیق واقع است میانه من و تو یا میانه خدای
عز و جل و میانه نفس وی بتقدیر اول مدعا او که لا فاعل سوی الله
باطل شود و بر تقدیر دوم مقول عقول عقلاست که الله سبحانه و تعالی
مناظره کند نفس خود را تا غالب شود و عاجز کرداند نفس خود را
و نیز چون احد مناظرین محق باشد و دیگری مبطل و یکی عالم باشد و
دیگری جاهل بنا بر زعم فاسد مجبره چگونه متصور میشود که خدای سبحانه و تعالی

عما

عما یقولون علوا کبیرا از یکجانب مبطل و از جانب دیگر محق و از یکجانب
موصوف بجهل و از دیگر جانب موصوف بعلم بوده باشد و حال انکه
الله سبحانه و تعالی عالم لذاته است و نیز از عجایب انچه قطع مجبره
با آن شود آنست که بگویند ایشان را که این شکوک و جهالاتی که
حاصل است مر عباد را تا محتاج بمناظره شده اند بواسطه تحصیل یقین
اگر بجهت بندگان و از بندگانست باطل شد انچه شما دعوی آن
میکردید از اینکه لا فاعل سوی الله و اگر میگوئید آنها بجهت خدای و
از خدای عز و علاست کفر صریح و اختلاط قبیح خواهد بود و نیز از عجب انچه
افحام مینمایند مجبره را که قایلند بانکه لا فاعل سوی الله و فعلی که بحسب
ظاهر از بندگان ظاهر میشود در تحقیق فعل خدای تعالی است آنست که
بگویند ایشان را که انسان از نفس خویش میدانند که جاهل بود بعد از ان
عالم شد و شاک بود بعد از ان متیقن شد و ظان بود بعد از ان عالم
و شبهه نیست نزد عقلا که جهل و علم و شک و یقین و ظن و علم
افعال اند پس شما بگوئید که کیست این جاهل و کیست این شاک و کیست
این ظان اگر بگویند خدای عز و علا کفر ایشان بتحقیق گردید و
ایشان باین اعتقاد باطل زندیق ظاهر شود و اگر بگویند بنده و
هو الحق ترک کنند مذهب باطل را و رجوع بسوی صدق نمایند و نیز

از جمله مفسدات مجبره است اطباق اهل عقل و فضل برآنکه وجود مشتملست
بر عبدی و معبودی و آنکه عبد مشتق از تعبد و تذللست مر معبودی را
پس هرگاه همه اعمال و عبادات و طاعات در تحقیق از فعل خدای عز
و علا بوده باشد عبد کجا خواهد بود چون باقی نیست بر قول ایشان
در وجود سوای خداوند رحمان سوای فعل وی پس حقیقت عبد از میان
روان خواهد بلکه مستحیل خواهد بود ای جاهلان و نیز از الزامات مجبره
که میگویند لا فاعل سوی الله تعالی و آنکه هر فعل و ترک که از بندگان واقع
میشود فعل خدای سبحانه و تعالی است بر جمله و تفصیل آنست که میگویند
ایشان را هرگاه همه افعال که واقع میشود از شما فعل خدای عز و علا
بوده باشد حقیقة خواهد بود کلام شما و امر و نهی شما مثل قرآن و مثل
وحی و مثل کلام خدای عز و علا مر موسی را از درخت و مثل کلام پیغمبران
از خدای تعالی و میانه پیغمبران و میانه شما فرقی نخواهد بود و قدح در
رسل و طعن بر مرسل حاصل میشود و نیز از جمله است آنکه بگویند ایشان را
هرگاه امر چنان باشد که شما میگوئید که همه فعل شما فعل خدای عز و علاست
در شما و شما را فعلی که اختصاص بشما داشته باشد نباشد چگونه اشتمال
خواهد داشت هستی بر تابع و متبوع و رئیس و مرئوس و پیغمبر و امت
و وی و امام و رعیت وی چون صحیح نیست که خدای تعالی که جلالت

وذات

وذات او یکیست و افعال او از ذات او صادر است انقسام یابد
در نفس و افعال خویش مثل انقسام تابع و متبوع و رئیس و مرئوس
و نبی و امت و امام و رعیت آیا شما را کسی نیست که نظر در حال شما کند
پس اگر متعمد باشید بجهت ضلال اقامت کند بر شما حد و نکال را
و اگر جاهل باشید ارشاد شما نماید و خلاص کند شما را از این هلاک و اهمال
و اگر بیمار باشید شما را به بیمارستان غربیان برد و تداوی کند تا شفا
یابید از این مرض و اختلال مرویست که ثمامه در مجلس مامون عباسی بود
و ابو العتاهیه حاضر بود پس سوال کرد ابو العتاهیه مامون را که اذن و
رخصت دهد او را در مناظره ثمامه و احتجاج بر او مامون اذن و رخصت
ابو العتاهیه داد و ابو العتاهیه مجبر بود و دست خود حرکت داد و گفت من
حرک هذه ثمامه که قایل بعدل بود گفت من امه زانیه ابو العتاهیه
گفت شتمنی یا امیر المؤمنین فی مجلسک ثمامه گفت ترک مذهبه
یا امیر المؤمنین لانه یزعم ان الله حرکها فلای شیء غضب ابو العتاهیه
ولیس لهذا ام پس ابو العتاهیه ملزم و منقطع شد و از جمله عجب
آیات صریحه در بطلان دعوی مجبره باینکه لا فاعل سوی الله تعالی
قوله سبحانه اللّه ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات
الی النور والذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم

مِنَ النُّورِ اِلَی الظُّلُمٰاتِ و درین آیهٔ کریمه همچنانکه می بینی تصریح عظیم
کرا احتمال تأویل ندارد شده باَنکه طاغوت غیر خدای تعالی عن ذلک
علوا کبیرا است و زعم مجبره انکه عکس مذکورات و از جملهٔ آیات صریحه
در تکذیب مجبره و در رد ایشان قوله تعالی وَقَالَ الَّذِینَ اَشْرَکُوا
لَوْ شَاءَ اللّٰهُ مَا اَشْرَکْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ شَیْءٍ کَذٰلِکَ
قَالَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ حَتّٰی ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَکُمْ
مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا اِنْ تَتَّبِعُونَ اِلَّا الظَّنَّ وَاِنْ اَنْتُمْ اِلَّا تَخْرُصُونَ
این دعوی بعینها دعوی مجبره است و تحقیق آن بر خدای تعالی بتحقیق
تکذیب ایشان کرده تکذیبی صریح و فرموده اِنْ اَنْتُمْ اِلَّا تَخْرُصُونَ
بعض عقلا را پرسیدند از اعتقاد مجبره در آنکه جایز است که خدای تعالی
تکلیف کند بندگان خود را آنچه در طاقت ایشان نیست جواب گفت
اذا کلف المولی عبده ما لا یطیق فقد بسط عذره فی مخالفته و نیز از عجب جواب
بعض اهل عدلست مر بعض مجبره را که گفت ما ترضی من خلق المعاصی
ان یکون لک گفت لا واللّه ولا عبدا یعنی اگر مرا عبدی می بود که معاصی
را می آفرید من راضی نمیشدم که عبد من باشد و در نزد من در خدمت
من باشد مؤلف رساله میگوید که مباد از این مبالغه بسیار من در رد
بر مجبره که میگویند لا فاعل سوی اللّه احدی در مقام توجیه در آید و گوید

یا توهم

یا توهم کند که این اعتقاد احدی از علما نیست یا گوید که عوام برین اعتقاد اند
و شیخ غزالی ازین اعتقاد بریست چون کلام غزالی در کتاب قواعد العقاید
و آن کتاب دوم است از کتاب احیا در اصل سیوم از آن صریح است در
آنکه او قایل بجبرست و از جملهٔ مجبره است و هذا لفظه ولا یجری فی الملک
والملکوت طرفة عین ولا فلتة خاطر ولا لفتة ناظر الا بقضاء اللّه وقدره
وبارادته ومشیته فمنه الخیر والشر والنفع والضر والاسلام والکفر و
العرفان والنکر والفوز والخسر والغوایة والرشد والطاعة والعصیان
والشرک والایمان اینست لفظ غزالی بعینه و نیز در منهاج العابدین
که آخر تصنیف غزالی است و او آخر عمر وی و بآن مخصوص کردانیده
خواص اصحاب خویش را در او اخر باب اول از آن ذکر کرده ما هذا لفظه
ولا یکون فی الملک والملکوت فلتة خاطر ولا لفتة ناظر الا بقضاء اللّه تعالی
وقدره وارادته ومشیته فمنه الخیر والشر والنفع والضر والایمان والکفر
اینست لفظ غزالی در معنی و آنچه در کتاب احیا یا غیر آن احیانا بزبان
قلم وی آمده باشد لفظی که صریح آن یا تلویح آن باشد اختیار بندگان
و آنکه ایشان فاعل فعل خود اند موافق اختیار متقمصان بجاز ان علم
رحمان علیهم السلم و جز آن همان است که امام جعفر صادق علیه السلم
فرموده بقوله ثم اطلق اللّه السنتهم ببعض الحق فهم ینطقون به وقلوبهم

منکرة لیکون ذلک دفعا عن اولیائه واهل طاعته وترجمه آن این
رسائل شریفه گذشت واز جملهٔ علماء سنیان بی ایمان بلکه اعظم ایشان
امام فخر رازی تصریح کرده بمذهب خویش در کتاب اربعین که بجهت پسر
عزیز خود تصنیف کرده باین لفظ وعبارت المسئلة الثالثة العشرین
فی انه لا یخرج شیٔ من العدم الی الوجود الا بقدرة الله تعالی بعد ازان
شروع کرده بتحدث در آن را با ارادهٔ بصحیح آن نموده وفکر نکرده که بنا بر
وی نقص خدا عز وعلا لازم خواهد بود اگر فکر میکرد در انچه بنا مسئله بر آن
ذلیل میشد از معارضه نمودن قول و مذهب و اعتقاد خدای عز وعلا ثابت
بنا بر مذهب او و نیز فخر رازی در کتاب اربعین باین لفظ وعبارت
ذکر کرده المسئلة الرابعة والعشرون فی بیان ان الله تعالی مرید لجمیع
الکائنات مذهب المعتزلة ان الارادة موافق الامر فکل ما امر الله تعالی
به فقد اراده فقد طلبه وکل ما نهی عنه فقد کرهه ومذهبنا ان الارادة
توافق العلم فکل ما علم وقوعه فهو مراد الوقوع وکل ما علم عدمه فهو مراد العدم
فعلی هذا ایمان ابو جهل مأمور به وغیر مراد وکفره منهی عنه ومراد این
لفظ اوست که ما حکایت آن بصورته کردیم مؤلف رساله میگوید
اگر صحیح باشد انچه فخر رازی گفته سر آینه خواهد بود انکه ابو جهل غالب شود
بپیغمبر او وتواند که باطل سازد رسالت او را وهمچنین هر کافری پیغمبر

قول او

احدی چون آن قول و مذهب
و اعتقاد صحو

باین وجه

باین وجه که بگویند مر پیغمبر را رب تو از ما اسلام نمیخواهد و تو اراده
آن داری و اتباع ارادهٔ رب تو واجبست از اتباع ارادهٔ تو پس انقطاع
حجت پیغمبر میشود و با انقطاع حجت پیغمبر انقطاع حجت مرسل او میشود
و اگر زعم فخر رازی شک این باشد که پیغمبر نیز از کفار ایمان می خواهد
زیاده خواهد شد قوت حجت کفار باین وجه که بگویند که مر کاه
خدای عز وعلا که ترا برسالت فرستاده از ما ارادهٔ ایمان نکرده و تو
نیز ارادهٔ آن از ما نکرده پس ما نیز خلاف ارادهٔ شما هر دو میکنیم پس
بر چه چیز محاربه با ما میکنی و حال آنکه بتحقیق موافقت داریم ارادهٔ ما
ارادهٔ ترا و ارادهٔ کسی که ترا برسالت فرستاده و خواستی بود
ابلغ در ظهور حجت کفار بر پیغمبر و انقطاع حجت او و حجت مرسل وی
و بتحقیق که کفر جاهلیت کمتر ازین اعتقاد بود و منکران خدای عز
وعلا و جاهلان نرسیده بودند باین غایت از کفر و فساد
بواسطه آنکه ایشان نشناخته بودند خدا را پس نسبت نمیدادند باو
خیر او نه شر او و مجبره دعوی شناختن وی عز وعلا میکنند و
نسبت میدهند بسوی او هر شر و کفر و ضرر را و بما رسیده که فخر رازی
روزی تحدی کرد علماء عالم را و خوشش آمد خودش بواسطه حفظ
الفاظ که کرده بود و مراعاة نکرد معنی حمار را در قول عز من قائل

مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَاةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا و نیز معلوم شده بود رازی را که هر کس صنعت
حلیه کند یا بنا کند بنایی را عارف قیمت جوهر و سایر آلات بناست
که که تحریر و تدبیر دوات آن کرده پس چون خبر تحدی رازی بعض
زهاد از بعض شاگردان رازی رسید زاهد شاگرد مذکور را گفت
مدرسی که استاد تو خدای عز و جل را نشناخته شاگرد کلام زاهد را
استعظام نمود و اذن خواست که اعلام رازی نماید زاهد اذن اعلام
داد پس شاگرد اعلام رازی نمود کلام زاهد را پس سوار شد رازی
روز جمعه با ممالیک خود چون صاحب دنیا و سعت و ثروت بسیار بود
و نزد زاهد آمد و گفت که بمن رسیده از تو که گفته که من خدای عز و علا را
نمی شناسم زاهد گفت آنچه بتو رسیده راست من گفتم رازی گفت
از کجا ترا معرفت حاصل شده که من خدای را نمی شناسم زاهد گفت
اگر خدای جل و علا را شناخته بودی بجا نکرده بودی دعوی یکتنی بر کمال معرفت
و تحقیق معرفت او و خدمت او و مراقبت او ترا از این دنیا فانی که
تراست و عبادت آن یکتنی از دون خدای عز و علا مشغول میساخت
پس منقطع شد رازی و شناخت لزوم حجت را بعضی از اهل عرفان
و ایقان ذکر کرده که مرا و هر کس را که واقف بر وصیت رازی گشته

نزد

نزد موت وی متحقق شده که او از کتبی که تصنیف کرده الکتاب
وصی نکرده و او را از کتب مذکوره یقینی حاصل نشده مؤلف میگوید
این است آخر آنچه مناسب دیدیم ذکر آن را درین رساله شریفه بجهت
ترک اعتنای پادشاه دین پناه بکتاب غزالی والله الموفق الهادی
فصل و نیز از جمله مفاسد ناشی یقین از ترک صحبت
و مشاورت علمای دین مبین و فقها و محدثین معتصمین بائمه طاهرین
علیهم السلم اعتنای پادشاه دین پناه از نسل خیر البشر مروج دین
ائمه اثنی عشر علیهم السلم بطلب و ذکر و اعتبار و اختیار کتابی مهمل که بی دینی
هندی در مقام تفسیر قرآن کریم که نمونه از نعت آنست القرآن
الذی انزله الرحمن هدی للناس و بینات من الهدی و نورا
یتوقد مصابحه و ضیا تلالا اصابحه و دلیلا لا یخمد برهانه و حالا لا یحل
... بلاد یعاعرونه و جبلا منیعا ذروته و شفا للصدور
و لیس وراءه شفاء و دواء للقلوب لیس مثله دواء و اماما یقتدی بسمته
المقتدون و علما یهتدی بهدیه المهتدون جعله سبحانه لا فقه بالائمة
ربیعا مربعا و الجنوب و ذی المجاذب من الامة جابا مم عافیه ریاض
الحکم و ازارها و ینابیع العلوم بل بحارها و اودیة الحق و عیطانه کالمقع
العدل و غدرانه و هو الکتاب العزیز الذی لا یأتیه الباطل من

بَینِ یَدَیهِ وَلَا مِن خَلفِهِ تَنزِیلٌ مِن حَکِیمٍ حَمِیدٍ نوشته و
بآن خشنود ساخته خاطر فاتر طاغی باغی را که تظاهر و اعلان بدشمنی
بهترین پیغمبران مبعوث برانس و جان مینمود حتی آنکه در زمان فرمان
روایی وی در بلاد هندوستان بعضی ملحدان نفوس سمان با اهل علم و
نزدان در ذریعه تقرب بسوی او که عین دوری از رحمت الهی است و
قرب بنیران نوشتن تصنیف نفی النبوه میکردانیدند چنانکه
معلوم عالمیان است و در ایام سلطنت او در مملکت او موافق طریقت او
بنظر اولی الابصار و دیده اعتبار در می آمد جمله آنچه صادق اهل البیت
علیهم السلام در ضمن حدیثی که فرموده از موت حق و ذهاب اهل آن و
شمول جور و هجران قرآن و انکفاء دین و استعلاء و استیلاء باطلان
بر محقان و ظهور شر و فسق بدون نهی از آن و معذور داشتن اصحاب
عصیان و اکتفاء مردان بمردان و زنان بزنان و صمت مؤمنان از
کلمه حق و عدم قبول آن و ظهور کذب و بهتان و عدم رد آن و
استحقار و استصغار کوچکان بزرگان و خنده از ممدوح
بفسق و فجور و عدم رد آن و اعطاء کودکان عطا زنان و بسیاری
ثناء فاسقان و انفاق و صرف مال در غیر طاعت خداوند رحمان
عدم نهی از آن و سرور کافران و شرب خمور باعلان و اجتماع مردان

برآن

برآن بدون خوف از خداوند رحمان و افطار روزه روز ماه
مبارک رمضان بدون خطور محذور و قبح آن در دلها ایشان و
خذلان آمران بمعروف و ناهیان از منکر و قوت و نصرت و
محمدت فاسقان و حقارت اصحاب آیات و آثار و دوستان
ایشان و انقطاع راه خیر و سلوک راه شر و تعطیل بیت الله
الحرام از خاص و عام ایشان و امر بترک آن و گفتن ایشان آنچه
نمیکنند از خیر و احسان و تسمن مردان بجهت مردان و زنان بجهت
زنان و معیشت مردان از اعقاب و زنان از فروج و اتخاذ
زنان مجالس مردان و ظهور تأنیث در فرزندان ایشان و
اظهار خضاب و امتشاط مردان شل زنان بجهت شوهران و اعطاء
اموال بر فروج مردان و رغبت در ایشان و غیرت دیگران بر آن
و تمدح زنان بزنا و تصانع زنان شوهران را بر نکاح مردان و
حزن و احتقار و ذلت مؤمنان و مساعدت زنان بر فسق و
عصیان و مشاهده بدع و زنا اهل نیران و اقتداء مردان
بشاهدان زور و بهتان و حلال گردانیدن حرام و حرام گردانیدن
حلال بقیاس و استحسان و دین رای و تعطیل کتاب و احکام آن
و عدم استغفار از جرأت بر خداوند رحمان و عدم استطاعت

مؤمن از انکار منکر بکر بدل و جان و انفاق عظیم از مال در موجب
سخط الله الرحمان و نزدیکی والیان و حکام با اهل کفر و دوری ایشان
از اهل خیر و ایمان و ارتشا حکام در حکم و نکاح ذوات ارحام و
اکتفا با آن و تغایر بر پسر پس بذل نفس و مال بر آن و سرزنش ایشان
زنان و خوردن کسب زانیان و علم شوهران بفجور زنان و اغماض بر آن
و کرایه دادن مردان زنان و کنیزان و خشنودی بدنی از طعام و شراب
و ظهور قمار و فروختن خمور در بازار بدون نکیر از آن و ربط دواب در
مساجد مسلمانان و بذل زنان نفسهای ایشان بجهت اهل کفر و عصیان
با علان و ظهور ملاهی با مرور بر آن بدون منع احدی احدی را و عدم
جرأت بآن و نزدیکترین والیان بسوی آن ناکس پادشاه ایشان کسی
که توجه نماید ببغض پیغمبر آخر الزمان و گرانی شنیدن قرآن و سبکی
شنیدن قول باطل و تعطیل حدود خداوند دیان و عمل از ان با هوای
باطله و استحسان والیان دراست کوترین مردمان بسوی پادشاه
و ارکان صاحب ملکه دروغ و بهتان و افشاء بغی و طغیان و استصلاح
خبث و تبشر مردمان بعضی بعض با آن و خوار گردانیدن مؤمنان بجهت
کافران با امر سلطان در زندگانی گذرانیدن از انجس بکیال و میزان
و تشهیر خبث نفس خویش را بخبث زبان بواسطه اتقاء از دور ظلم

و بهذ

و اسناد امور بسوی وی و ترک نماز و استخفاف بآن و ترک
زکوة اموال با کثرت آن و مردمان در شام نشوان و در صبح سکران
با عدم اهتمام ایشان بآنچه دیگران در آنند بنا بر ذهول از آن و
قساوت دلهای ایشان و اقتدای مردمان بارباب شرور و فجور و
عصیان و خالی بودن مسالک خیر از سالک آن و شمردن بی دینی
کبرای ایشان کند و بدون فسق و فجور و غشیان حرام و شرب خمر و
مخالفت خالق انس و جان با علان از ضیاع عمر ایشان و تمامت
همت مردمان ببطون و فروج ایشان مثل چهارپایان بل اضل
سبیلا با عدم مبالات بجهت حلیت و حرمت آن و اقبال دنیا
بسوی ایشان و دروس اعلام حق در همه بلدان و مذمت طالبان
حلال و تعییر ایشان و مدحت طالبان حرام و تعظیم ایشان و قیام
کسی که نصیحت میکند متکلم بچیزی از حق و آمر بمعروف و ناهی از منکر را
بنفی آن و میگوید که این تکلم و امر و نهی از تو موضوع است و اقتدا
باهل شرور و فجور و عصیان و قصر متابعت مردمان بر توانگران و
تسافد مردمان مثل تسافد چهارپایان بدون انکار احدی از آن و
انفاق کثیر در غیر طاعت خدای عز و علا و منع یسیر در طاعة الله
الرحمان و استوای مردمان در ترک امر بمعروف و نهی از منکر و ترک

بدین بآن و دوام منافقان و عدم حرکت بادها، اهل حق و ایمان و
بحدیث اکل اموال ایتام بصلاح خویش و قضاة قاضیان بخلاف
ما امر الله و اتمام و الیان خاینان را بجهت طمع و دادن صدقه و شفاعت
بدون اراده وجه الله الرحمان و صدق وصف بجمع مذکورات چون
معلوم عالمیان است مستغنی است از اقامت بینه و برهان بجهت اذعان
بآن و غرض بی دین مذکور از نوشتن کتاب مزبور بطریق اهمال
همچنانکه مشهور است تصدیق مقال ردی دشمن نبی عربی صلی الله علیه و
آله بود باین که قرآن کلام بشر است نه معجزه خیر البشر باین وجه عیره که
که معجزه بودن قران با تالیف آن از تمام حروف مستلزم معجزه
بودن کتاب اوست بطریق اولی چون مولفات اکثر از
نصف همه حروف با زیادتی لغات آن بتغییر چون تغیر گشت
مراد است از لفظ مشکل تا آنکه باین وجه ظاهر الفساد تسخیر طاغی مذکور نمود
و در زیادتی ضلالت و الحاد وی با ذعان مقال ردی وی افزوده
بدین وسیله باطله خود را مقرب بادشاه گمراه گردانید چون
محبت دنیا و جاه دیده بصیرت و معرفت او را پوشیده بود در
حدیث بطریق صادقین علیهم السلم آمده اذا رایتم العالم محبا
للدنیاه فاتهموه علی دینکم فان کل محب لشیء یحوط ما احب

وامام

وامام جعفر صادق علیه السلم گفت اوحی الله الی داود لا تجعل
بینی و بینک عالما مفتونا بالدنیا فیصدک عن طریق محبتی
فان اولئک قطاع طریق عبادی المریدین ان ادنی ما انا
صانع بهم ان انزع حلاوة مناجاتی عن قلوبهم و خیر البشر پیغمبر
صلی الله علیه و آله فرموده الفقهاء امناء الرسل ما لم یدخلوا
فی الدنیا قیل یا رسول الله و ما دخولهم فی الدنیا قال اتباع
السلطان فاذا فعلوا ذلک فاحذروهم علی دینکم و امام
محمد باقر علیه الصلوة والسلم گفت من طلب العلم لیباهی به العلماء
او یماری به السفهاء او یصرف وجوه الناس فلیتبوء مقعده
من النار ان الریاسة لا تصلح الا لاهلها هرگاه حال فقها
و علماء دین مبین که امناء مرسلین اند بمقتضای قول سید المرسلین
بواسطه داخل شدن در دنیا به پیروی پادشاه بقصد ریاست و
طلب جاه واقسان مردمان این بوده باشد حال صاحب کتاب
مهمل مذکور که مشهورات کلمات کفر آمیز او در مقام تعظیم سلطان
مغرور شیطان رجیم چه خواهد بود بیت زمغرور دنیا دین مخواه
خدا بینی از خویشتن بین مخواه و بیان جهت فساد اعتنا بادشاه
دین تباه از نسل خیر البشر مروج دین ائمه اثنی عشر علیهم السلم اللهم ایده

دولت ابد طراز تو بیک و حجت صاحب الزمان علیه وعلی آبائه
صلوات الله الرحمان بکتاب مهمل منعوت مذکور و طلب آن از
دار العلم و دار الفضل از مبادی اهل علم و فضل و عرفان چون دار بکرده
با حقیقت اضافه آن در هیچ وقت داوان از اهل آن فراغ ندارد و
اشتهار و اعتبار و اختیار کتاب مذکور چون مطلوب و مختار پادشاه ال...
خصوص اکرم اعظم ایشان مطلوب مرغوب اهل زمان دی می باشد
و در تحصیل آن بذل جان میکوشند متوجه بدین سبب دولت ابد قرین
بدوازده وجه موجه نزد اهل عرفان و ایقان درین رساله شریفه می شود
ان شاء الله تعالی و داعی بسوی بیان مذکور قول خیر البشر پیغمبر صلی الله
علیه و آله است که فرموده اذا ظهرت البدع فی امتی فلیظهر
العالم علمه فمن لم یفعل فعلیه لعنة الله **وجه اول**
اختصام بجانب کلام خالق بشر معجزه خیر البشر پیغمبر صلی الله علیه و آله
چون لامحاله اختیار احد متقابلین و اگرچه مثل حق و باطل بوده باشد
با اعتبار و اعتنا با آن بقدر آن اختیار ترک اعتبار و اعتنا دیگر است
قال بعض العارفین اگر تو باشی او باشد و بس تعالی و تقدس بقدر
نیستی تو هستی حق ظاهر گردد الا تری الی قولک فی الرکوع سبحان
ربی العظیم و فی السجود سبحان ربی الاعلی ولله در من قال رباعی

از هستی

از هستی خویش تا تو غافل نشوی ⁂ هرگز بر او خویش واصل نشوی
از بحر ظهور تا بساحل نشوی ⁂ در مذهب اهل عشق کامل نشوی

چون صاحب مذکور با اختیار اقتصار بنا آن بر اهمال اظهار اقتدار
خویش با تیان بجنس اعجاز از اهل عرفان در مقابل صنع صانع تحدی
بجهت اعجاز بندگان نموده چنانکه اولی الابصار را معلوم است
وجه دوم خلاف تعظیم و تکریم قرآن کریم کلام
خداوند حکیم علیم چون کتاب مذکور بنا بر توغل در ابهام و اجمال
و تمحض در اهمال بدون قرآن کریم فهم مراد از آن احدی را حاصل نیست
چنانکه بر اهل عرفان بعد از ملاحظه آن ظاهر است بلکه آن بدون
ملاحظه قرآن معدود از جمله مهمل غیر مستعمل بوضع ترکیبی است و
اعتبار مهمل غیر مستعمل مذکور فی نفسه را بجهت شرح فرقان میانه
حق و بطلان با وصف آن به تبیان کل شیء اشعار دارد
بخلاف آن بلکه صریح است در انکار فرق و تبیان مذکور چون
فرق میانه تفسیر و مفسر فرق میانه مفصل و مجمل آن است
و ضرورة ابهام و اهمال و عدم استعمال مفصل مستلزم زیادتی
ابهام و اهمال و عدم استعمال مجمل است و بهمین ملاحظه است
که شرح کلام متکلم حکیم علیم بما لا یفهم با دعوی آنکه مراد متکلم همین است

ذمت کلام بلکه متکلم مذکور است **وجه سیوم** تعزیرا انچه در حقیقت بعینه
عین جرأت در دین مبین است که آن کرد اند ان متن کلام رب العالمین است
شرح کلام بعض المخلوقین تا لازم آید بحجت صورت و عادت انعکاس
جهت حقیقت اصالت کلام ربانی و فرعیت کلام انسانی چون متن کتاب
اصلست و شرح آن فرع و صاحب کتاب مذکور اعتراف بانکه کلام الله
که مدلول کلام اوست المع و اصرح است از کلام او که تاویل و دلالت
نموده پس کتاب او با اعتراف و تعبیر کلام ربانی را شاید بلکه اوضح و
اصرح و ادل و الیق است بتفسیر و تاویل بودن بخلاف آن **وجه چهارم**
تحسین انچه جهت حسن ندارد و چون اختیار امری بقبول و اقتضا بان
خصوص از صوب پادشاه باعث بر اعتبار آن که عین تحسین است
میکردد لامحاله و تحسین انچه جهت حسن ندارد در دین همچنانکه معلوم شد
خصوص از جانب حامی این بغایت ناسزاوار است **وجه پنجم**
ترویج انچه رواج آن در دین نشاید چون نظر بعادت ابنا زمان و
طالبان دنیا و زخارف آن اعتبار و تحسین پادشاه زمان
امری را و اگرچه فاعل آن بسبب آن یا قبل از ان خارج از ایمان
شده یا بوده باشد مثل کتاب مذکور در مقابل قرآن معجزه بهترین
پیغمبران از جهت بلاغت و فصاحت و حسن ترکیب الفاظ آن

موجب رغبت آنکسان که از علم و عرفان و ایمان که سبب خشیت خدا
رحمان است بی نصیب ندارند بسوی تشابه و اقتدا نمودن بصاحب آن
در اتیان نمودن بمثل آن از جهت اهمال و اجمال و عدم فهم مراد
از ان چون جاهل اکثر آنست که تلقی آن بقبول بر فرض تحقق
آن از پادشاه چون طلب آن کرده از جهت مذکوره است بمعنی
دیگر میکردد و بطمع اکثر الجاهلین این هندی صاحب کتاب که از پادشاه
هندوستان بوسیله او یافته او نیز بنوشتن مثل آن از درگاه
پادشاه دین پناه از نسل خیر البشر مروج دین ائمه اثنی عشر علیهم السلم
خواهد یافت و ندیده اند که فارق میانه کفر و ایمان و ظلمت و نور و
ضلالت و هدایت و جهالت و معرفت و عیب و سلامت و
خیانت و امانت و نسیان و حفظ و غی و رشد و جرأت و
رهبت و قساوت و رحمت و غیر ذلک از جنود جهل مخلوق از بحر
اجاج ظلمانی و جنود عقل نورانی نکرم بر جمیع خلق خداوند سبحانی
بعینه در میان آن و این قیام دارد و با وجود قیام فارق مذکور توقع
مذکور طمع خام است و رغبت مذکوره در دار الفضل بعد از انتشار خبر
طلب پادشاه دین پناه کتاب هندی مذکور را از آنکس که فتوی
علمای دین مبین و فقها و مجتهدین فرقه ناجیه مشعر بجواز لعن بر ابی خبیث لعین یا

ونماز مخترع او که اشارت بآن درین رساله شریفه رفت و تفصیل آن
می آید محض کفر دانسته و مفتی فتوی مذکوره گردانیده و تحقیق وقوع و ظهور
یافت و در مقام تفسیر نوشتن بفارسی بلا نقطه در آمده مسموع شد که
کلماتی چند مهمل غیر محصل بدون رعایت معنی ترکیبی آن در تحت بعض
سور قرآنی نوشته تشابه واقعه به ملا ایمان سابق و تفسیر بلا نقطه نام
نهاده و معنون باسم پادشاه گردانیده و زیب و زینت داده به درگاه
معلی فرستاده بتوقع مذکور رویده اند که بنابر فرق مزبور غیرت ناموس
الهی نخواهد گذاشت که غرض غیر صحیح او بر آن مرتب شود تا راه طعن و قدح
مخالفان بر ایمانیان و پادشاه ایشان بهم رسد بآن وجه که گویند
حبذا انکه در دار العلم شیعیان شخصی بهم رسیده که در مقابل قرآن
کریم معجزه خاتم پیغمبران از قسم اعجاز بزعم جاهلان از جهت اهمال آن
تشابه واقعه با نامی ملا ایمان اهل سندوستان که کتاب بجهت تصدیق
پادشاه ایشان که نفی نبوت بهترین پیغمبران مینمود نوشت می نویسند
وصله و عطیه او پادشاه شیعیان بازای آن می یابد فی الواقع
جاهل باطل ضال شقی در جهالت و ضلالت و بطلان و شقاوت
و غوایت و عصیان که علما و فقهای زمان فتوی بر خروج او از ایمان
بعلت جرأت مذکوره او که تفصیل آن درین رساله انشاء الله الرحمن

ذکر

ذکر میشود چون غرض دینی به بیان آن متعلق است کرده اند در غیرت
دین مبین کنجد که در مقام تفسیر کلام خالق انس و جان که آن بعد از پیغمبر
آخر الزمان مخصوص بخازنان علم خداوند رحمان است علیهم السلام چنانکه
از احادیث ائمه هدی علیهم السلام ظاهر میگردد مطلقا در آید فضلا عن اختیاره
الطریقة المذکورة که جهت فساد آن نظر بدین مبین و دولت ابد قرین
مؤمنین ظاهر و مبین است حاشا و کلا صاحب کشاف ذکر کرده
که ادنی و اقوی ترین همه علمها به پر کردن طبعها و غالب گردانیدن عقلها
از نکت غریبه که مسلک آنها لطافت دارد و اسرار مستوده که مسلک آنها
دقت دارد علم تفسیر است که تمام نیست بجهت متعاطی آن و جولان
دادن نظر در آن هر صاحب علم را چنانکه جاحظ ذکر کرده در کتاب
نظم القرآن فقیه و اگرچه فایق باشد بر اقران در علم فتاوی و احکام
و متکلم و اگرچه غالب باشد اهل دنیا را در صناعت کلام و حافظ قصص
و اخبار و اگرچه از ابن قریه احفظ بوده باشد و واعظ اگرچه از
حسن بصری اوعظ بود و نحوی و اگرچه از سیبویه انحی باشد و لغوی
و اگرچه همه لغات را بقوت سر دو لحیه وی ملک خود گردانیده باشد
احدی از ایشان متصدی سلوک طرایق قرآن نمیتواند شد و غوص
در چیزی از بحار حقایق آن نمی تواند نمود مگر مردی که بارع در دو علم مختص بآن

از علم معانی و بیان بوده باشد و تمهل و تثبت در طلب هر دو علم نکوده
اوانی و تعب در تحصیل هر دو از مانی نموده و کشیده باشد و در تخریج
باشد او را همت بر تتبع لطائف هر دو علم در معرفت لطایف حجه الله
و حرص نموده باشد بر استیضاح معجزهٔ رسول الله صلی الله علیه و آله
بعد از آنکه فرا گرفته باشد از سایر علوم بحظی وافر و جامع باشد میان
تحقیق و حفظ و بوده باشد کثیر المطالعات طویل المراجعات شده
و بتحقیق رجوع کرده باشد در طلب علوم زمانی طویل و با و رجوع کرده
مردمان مثل آن و او رد بر غیر و غیر رد بر او نموده باشد یعنی استفاده
و افادهٔ بسیار و مناظره و مباحثهٔ بیشمار در تحقیق مهم از هر علم کرده باشد
و فارس در علم اعراب مقدم از حاملان کتاب سیبویه بوده و با همه اینها
صاحب طبیعت مسترسله منقاده و قریحت مشتعله وقاده بوده باشد
نفس بیدار دراک بجهت لمحه داشته باشد و اگر چه لطیف بود شأن
آن متنبه برزمرهٔ و اگر چه خفی بود بمکان آن داشته باشد منقبض
صلب و غلیظ جافی نبود متصرف صاحب دیت با سالیب نظم
و نثر مرتاض غیر ربض تلقیح دختران فکر بود بتحقیق داند که چگونه
ترتیب و تألیف کلام میکند و چگونه تنظیم و ترصیف آن مینمایند
دراز کشیده باشد مدفوع شدن وی بسوی مضایق کلام و افتادن او

در

در مداحض و مزالق آن انتهی معنی کلام صاحب الکشاف بنا برین آنکس
که مسافت میانهٔ او و میانهٔ هر وصف از مذکورات بُعد ما بین منتهای
ارضین و سموات باشد بحب ... معرفت علم و کسب کمال او
مجال که اهل عرفان با تقان دار الفضل را معلوم است و بجب اعتقاد و
از عان و تصدیق جان و ایمان او مجرد فتوی حضرت مجتهدان ایمانیان
معتصمان بحار زمان علم خداوند رحمان علیهم السلام را محض کفر و ارتداد
ایشان میداند با دعوی بداهت آن و اظهار و اصرار و رند او اعلان
آن نموده تا بحدی که بگوش هوش اکثر اهل بلدان موافقان و مخالفان
رسیده باشد و اهل عرفان میگویند که می باید که او غالی ابو حنیفه
یعنی با عتقاد الوهیت یا نبوت وی بوده باشد تا مجرد اشعار قوی
مذکوره را موجب کفر علما دین مبین کرده اند و الا لعن صریح ابو حنیفه
لعین یا ما از منسوب با و که لازم مذهب باطل او افتاده نزد جمیع
فرق اسلامیان حتی حنفیان کفر نیست روات در حضرت ایمانیان
و حامی ایشان پادشاه دین پناه از نسل خیر پیغمبران را سزد که در
دار العلم و الفضل در میانهٔ ارباب علم و فضل و عرفان و اتقان
تفسیر قرآن نویسد خصوص بصفت مذکوره بجهت پادشاه ایمانیان
معنون باسم وی بتوقع ترتب صله و عطیه بر آن تا بمرتبه تحقق

زبت مذکور چه رسد فاعتبروا یا اولی الالباب والابصار وجه ششم
شک نداریم که کتاب مهمل مذکور مسخوط الهیست چون مصنف آن
آن تصدیق نمای نبوت بهترین انبیا علیهم السلم نموده و سخط خدای
سبحانه و تعالی وی را خشنود گردانیده و هر کس که بسخط الهی خشنود
گرداند سلطانی از دین اسلام بیرون میرود بدلالت قول رسول الله صلعم
که من ارضی سلطانا بسخط الله خرج من دین الاسلام
پس تصنیف کتاب مذکور منکر بوده باشد و طلب پادشاه دین پناه
آن را و اعتنا بآن بر وجهی که جاهل جری باطل ضال فهمیده نصرت و
اعزاز منکر موجب خذلانست بدلالت قول امام جعفر صادق علیه السلم
که فرموده الامر بالمعروف والنهی عن المنکر خلقان من
خلق الله فمن نصرهما اعزه الله و من خذلهما خذله الله
و رد و خذلان آن که بخذلان و رد جری مذکور که تشابه و اقتدا بمصنف
آن جسته و کرده تحقق می یابد بدلالت مذکوره موجب نصرت و
تقویت پادشاه دین پناه است و خذلان جری مذکور بعلت تشابه
و اقتدا امر بور لازم بوده باشد و نیز در تشابه مذکور از جری مزبور
چند جرأت از دین و دولت ابدقرین متحقق است که بملاحظه جهات
و خصوصیات نقل هندی مذکور از تألیف اصل کتاب و کیفیت

پس رد و

باهمال

اهمال آن بجهت اعجاز و علت غایی آن تصدیق مذکور و خصوصیات
مصدق در انکار نبوت پیغمبر صلی الله علیه و آله بتأمل عارف را
معلوم میشود پس از جهات اذلال و خذلان تشابه تعدی جری مذکور
لازم بوده باشد ان شاء الله تعالی که حامیان این دین و ناصران
دولت ابدقرین از صوفیان و خلص بندگان درگاه پادشاه دین پناه
که قدرت امانت و زجر و منع و خذلان جری مذکور دارند بعد از
اطلاع بر تعدد جرأت مذکوره از جهات بتأمل اهل عرفان و ایمان و
بیان آن بجهت ایشان قیام بآن بر وجه مشروع و معروف خواهند نمود
تا بسبب آن پادشاه دین پناه نصرت و تقویت و عنایات و حمایت
بنعایت خداوند آگاه یابد و مؤمنان و اهل عرفان و ایقان در اکناف بلاد
موافقان و مخالفان مسرور گردند و اقامت حدی از حدود الهی در ملک
پادشاه شود که انفع است بجهت حصول نزول برکات زمین و
آسمان بجهت بندگان از باران چهل شبانروز بمعنی آنکه معصومان
علیهم السلم خبر بان داده اند مرویست بسند صحیح از ابی ابراهیم موسی
الکاظم علیه السلم که فرمود فی قول الله عز و جل یحیی الارض بعد
موتها قال لیس یحییها بالقطر و لکن یبعث الله رجالا
فیحیون العدل فتحیی الارض لاحیاء العدل و لاقامة الحد فیه

انفع فی الارض من القطر اربعین صباحاً از ابی جعفر
امام محمد باقر علیه السلم بسند صحیح مرویست که فرمود حدٌّ یقام
فی الارض ازکی فیها من مطر اربعین لیلة و ایامها
وجه هفتم شک نداریم که تقریر مثل تصنیف کتاب مهمل مذکور
ترک نهی از منکر عظیم است چون بعین تصنیف مذکور ظاهر میان
از جنس اعجازات از حیثیت تالیف و ترکیب تمام آن از کمتر از
نصف تمام حروف قرآنی با آنکه گویند که وانی و کافیست در بیان
معنی و تفسیر قرآن که معجزهٔ خاتم پیغمبران علیه و علی آله السلام ابد الزمان
است از جهت فصاحت و بلاغت و حسن ترکیب و غرایب اسلوب که
فوق طاقت بشر است در مقابل قرآن کریم و اشعار با نکار اعجاز بودن
آن دارد و ترک نهی از مثل منکر عظیم مذکور و مقرر مروج آن که بعین
مستلزم توجیه ضرر و قدح و طعن عظیم است بسوی این مبین و ملت
مستقیمه با وصف قدرت بر آن مثل پادشاه زمان مصدوقه قول
خیر البشر پیغمبر علیه السلم است که فرموده ان الله عز و جل لیبغض
المؤمن الضعیف الذی لا دین له فقیل ما المؤمن الذی
لا دین له قال الذی لا ینهی عن المنکر و تحرز از مصدوقه بودن
قول شریف مذکور واجب است پس بر پادشاه دین پناه ترک اقتضا

بکتاب

بکتاب مذکور و قبول و تحسین آن بلکه رد و تقبیح مؤلف آن با علان
چون طلب آن بزعم همکنان طلب قبول است و اشتهار یافته لازم
باشد همچنانکه زجر و خذلان جاهل شیرازی جری در دین مبین که
مسموع شد که تشابه و اقتدا بصاحب کتاب مذکور نموده و در
مقام نوشتن تفسیر فارسی بلا نقطه در آمده با توغل در جهالت و ضلالت
و شقاوت و کلماتی چند مهمل بی معنی در تحت بعض سور قرآنی کلام
ربانی نوشته و بدرگاه معلی فرستاده بتوقع تحسین و میداند که
شاید طلب پادشاه کتاب مهمل مذکور را طلب تحسین و قبول نموده باشد
بلکه مطلب آن باشد که بر سلطان حزم که علم تحنف در عالم افراشته
و مع ذلک دعوی اسلام میکند و مذکور میشود که مباهات کرده به تصنیف
کتاب مهمل مذکور که دانای جدا و نوشته و بآن تحدی با همه علما
عصر سابق و لاحق نموده حجت سازد باین وجه که تصنیف این
کتاب مهمل بی معنی نزد اولی الالباب طعن و قدح عظیم است در تو
که مباهات بان میکنی و با وجود مذهب تحنف دعوی اسلام
مینمایی و در حد تو که عالم بی دین او در عصر وی بجهت خشنودی
او این کتاب نوشته بجهت تصدیق او در دعوی باطل که بعین
موجب الحادوی است و چگونه مطلب پادشاه از طلب کتاب مذکور

مثل وجه مذکور بنوده باشد بلکه غرض همین بوده باشد قبول و تحسین آن
همچنانکه زعم باطل جری این مذکورات باشد و حال آنکه حال قبول و
تحسین مثل کتاب مذکور از مثل جامی این مسکین معلوم ذوی العقول گشت حجر
فی الواقع کتابی که در آن تعبیر نبی بحق یوسف صدیق علیه و علی نبینا السلام
بولد رسول امی شده باشد مقبول جامی دین مسکین از نسل خیر الانبیا والمرسلین
می تواند شد حاشا وکلا مؤلف رساله میگوید که در اول کتاب مذکور
بیک نظر که در آن اتفاق افتاد و بس دیدیم الله لا اله الا هو لا اعلم
ما هو گفتم لا اعلم ما هو که ترجمه آن من نمیدانم او را که چه جرات تعبیرات
ناسزاوار بجب عرف از جناب خداوند قهار اگرچه جهت صحت دارد
و نیز بنظر مذکور در کتاب مزبور مدح سلطان سند دیدم لا احصا گه
گفتم استغفر الله کسی که نفی نبوت خیر البشر پیغمبر صلی الله علیه و آله نماید
مدح او باین وصف روا است بلکه این وصف مخصوص خداوند اکبر است
و شنیدم که جری شیرازی در تحت الحمد لله رب العالمین این
کلمات مهمله مذکوره در حاشیه را نوشته بزعم آنکه تفسیر آن است
و ترک آن در متن بجهت تنزیه رسالات از اهمال و تعرض منع اهله
بجهت تذکیر بندگان درگاه پادشاه است چون مذکور میشود که
جزوی چند ترتیب داده از جنس مهمل مذکوره به درگاه فرستاده

بطلع

بطلع قبول و تحسین آن از و مثل تحسینی که زعم او درباب تکفیر
مفتی شیعه بعلت نوشتن فتوی شعر بتجویز لعن بر ابی حنیفه صاحب مجاز
مخترع لازم مذهب باطل او بتشریف خلعت پادشاهانه یافته باید که
نظر کنند ارباب علم و عرفان که آیا مثل این کلمات مهمله بیان مراد
الله الرحمان ازین آیه کریمه می شاید بلکه بیان کنند که آیا در درگاه
پادشاه دین پناه احدی که جهت اهمال و عدم دلالت مثل این کلمات
بوضع ترکیبی بر معنی صحیح که بیان و تفسیر این آیه کریمه را شاید در وی
مخفی باشد باشد صدیق فطن کوفت تخصیص به درگاه لغوات بکود در عالم
یا از بنی آدم گفتم چون وجود صاحب کلمات ظاهر را در میان است
در تعمیم نفی اندیشه کنند جهت **وجه هشتم** شک نداریم
که اکرام مثل کتاب مذکور منافی جهت وجوب اکرام و لزوم ترک اهانت
قرآن کریم است همچنانکه اهل عرفان و ایقان را معلوم است و در تصدیق
آن محتاج به بینه و برهان ندارند و از باب تنبیه میگوییم هرگاه کلامی از
متکلمی عظیم رفیع مکانی فصیح که در مرتبه غایت فصاحت و بلاغت و
محسنات کلام بوده بوده باشد و مجملا اهل عصر را علم اجمالی بمرتبه آن
حاصل باشد و مرتبه علم تفصیلی آن بخاص الخواص اختصاص داشته باشد
و شخصی شرح آن کلام بر وجهی که در طرف نقیض از حق آنست کند

و وصف مدح شرح خود بهمان وصف و مدحی که در واقع بحث کلام مذکور ثابت است نماید و بعد از آن صاحب اعتباری که اعتبار دیگران
با اعتبار و اختیار اوست شرح مذکور را طلب دارد و طلبی از روی قبول و
تحسین و اعتبار و اختیار آن کند و اعتنا بآن نماید تا بجدی که
دیگران در مقام اقدام و اتیان بمثل شرح مذکور در جنس آن که در طرف
نقیض از حق کلام مذکورات در آیند لامحاله درین صورت عقلا خواهند
گفت که صاحب اعتبار و اختیار مذکور در مقام استهان متکلم و کلام
مذکورات پس در ما نحن فیه ترک اعتنا بکتاب مذکور لازم باشد
بلکه وجود آن در مرتبهٔ عظمی از مخالفت و عصیان است چنانکه اهل عرفان
میدانند و از امام جعفر صادق علیه السلم بسند معتبر مرویست که گفت
اذا جمع الله عز وجل الاولین والاخرین اذا هم بشخص قد
اقبل لم یر قط احسن صورة منه فاذا نظر الیه المؤمنون
وهو القرآن قالوا هذا منا هذا احسن شیء رأینا فاذا انتهی
الیهم جازهم ثم ینظر الیه الشهداء حتی اذا انتهی الی آخرهم
جازهم فیقولون هذا القرآن فیجوزهم کلهم حتی اذا انتهی
الی المرسلین فیقولون هذا القرآن فیجوزهم حتی ینتهی الی الملئکة
فیقولون هذا القرآن فیجوزهم ثم ینتهی حتی یقف عن یمین العرش

فیقول الجبار وعزتی وجلالی وارتفاع مکانی لأکرمن الیوم
من اکرمک ولأهینن من اهانک و صاحب کتاب مهمل مذکور
در وصف و مدح قرآن عین همین عبارت در کتاب او بنظر مؤلف
رساله بکیفیت اتفاقی که در آن افکنده در آمد و هو السحر الحلال و طلسم الکمال
ما احمر حوله ساحر اما هو حد الاحجام والسداد للکلام کالحلو للطعام
والملح للادام و در وصف مدح کتاب خود همین بیت بنظر آمد
ای الواح سحر ام طلسم مکرم ❁ صراح لاصل الاصل طرس مطهر
وجه هفتم التزام طریقهٔ اهمال و اجمال در مقام تبیین و تأویل
و تغییر کلام پادشاه ذی الجلال بیقین بدعت است در دین مبین
چه تغییر کشف مراد است از لفظ مشکل و ستر و پنهان کردن آن
از لفظ ظاهر و تأویل رد کردن احد محتملین است بسوی آنچه مطابق
ظاهر است نه رد کردن جلی بسوی خفی و تبیین روشن گردانیدن
و از پردهٔ پنهانی بیرون آوردن است نه نور ظهور را پوشانیدن
و هر بدعت ضلالت است و هر ضلالت در آتش دوزخ چنانکه
خیر البشر پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده کل بدعة ضلالة و کل ضلالة
فی النار و واجب بر حامی اهل حق اختیار و اعتبار سنت و ترک
رد بدعت و ضلالت است پس نتواند بود که طلب پادشاه دین پناه

کتاب مهمل مذکور را طلب قبولی و تحسینی و اختیاری و اعتباری
بوده باشد چنانکه حریری شقی مذکور فهمیده و حمل آن بر آن نموده و لهذا
با کمال توغل در جهل و عدم عرفان تشابه و اقتدا باصحاب کتاب مذکور
در اختیار اهمال و ضلال و عدم ایمان بنوشتن کلمات مهمله چنانچه نمونه
از ان در حاشیه این رساله ذکر شده بجهت غرض مذکور نموده بتوقع
صله و عطیه و جایزه از پادشاه لطف آگاه و دیده اند که این تشابه
و اقتدا مستلزم چند جرأت در دین مبین است چنانکه عارفین را
معلوم است و نیز باختیار بدعت و ضلالت و استهان قرآن
همچنانکه معلوم شد تقرب بپادشاه ایمانیان از نسل خیر پیغمبران جستن و
بسبب ایشان بآن توقع صله و عطیه و جایزه داشتن نظیر آن طلب
رحمت است از خداوند رحمان بوسیله عصیان همچنانکه بر اهل
عرفان و ایقان پنهان نیست **وجه دهم** شک نداریم که شغل
تصنیف کتاب مهمل مذکور که استهان بقرآن کریم است چنانکه
ظاهر گشت عدول از قرآن است چه قرآن کریم هدایت از ضلالت
و تبیان از عمی و استقالت از عثرت و نور از ظلمت و روشنی از
احداث و عصمت از هلکت و رشد از غوایت و بیان از فتن
و بلاغ از خیر دنیا و آخرت است و در او است کمال دین همچنانکه سید المرسلین

صلی الله علیه و آله فرموده القرآن هدی من الضلالة و تبیان
من العمی و استقالة من العثرة و نور من الظلمة و ضیاء من
الاحداث و عصمة من الهلکة و رشد من الغوایة و بیان
من الفتن و بلاغ من الدنیا و الآخرة و فیه کمال دینکم و ما
عدل احد عن القرآن الا الی النار این حدیث شریف را کلینی
نقل شده و شغل کتاب مذکور بانفراده بنا بر کمال اهمال و اجمال آن
و عدم فهم مراد از ان که نقیض هدایت و تبیان و بیان نور ظهور است
و لغز بودن در آن و پنهانی مراد در ظلمت الفاظ آن و احداث آن و
هلاکت بسبب آن بعلت استهان قرآن و غوایت و فتن آن بسبب
بظاهر بینان و جاهلان که گویند که این اعجاز است چون همه کلمات آن
مرکب است از کمتر از نصف تمام حروف قرآن با آنکه تغیر آنست و
زوال این مصنف آن بعلت آن فضلا عن النقصان که ضد کمالست
لا محاله ضد و منافی و بر طرف نقیض قرآن کریم است پس البته عدول
از ان بوده باشد و عدول از قرآن کلام خداوند رحمان نکند
احدی مگر بسوی نیران همچنانکه آخر حدیث شریف مذکور خاتم پیغمبران
علیه السلم صریح در آن است پس تحسین و قبول آنچه عدول از قرآن است
البته پادشاه معتصمان بحبل زمان علم رحمان ائمه هدی علیهم السلم نخواهد نمود

پس لا محاله وجه طلب پادشاه دین پناه کتاب مذکور را قبول و
تحسین آن نخواهد بود چنانکه جری بی ایمان فهمیده و بنا بر آن در
مقام تشابه و اقتدا بصاحب کتاب مذکور بنوشتن کلمات مهمله و
فرستادن آن بدرگاه پادشاه بطمع جایزه وصله در آمده بلکه
وجهی صحیح در انظار اهل عرفان و ایقان همچنانکه لایق حامی اهل ایمانست
از پادشاهان خواهد داشت **وجه یازدهم** شک نداریم که
تفسیر هر کلام مشکل یا مجمل کاشف یا مفصل آن است پس لازم است
که صفات لازمهٔ اصل کلام مفسر در فرع که تفسیر آنست یافت شود
مگر آنچه در تحت قدرت بشر در نمی آید که آن در ما نحن فیه وصف اعجاز است
و از صفات قرآن کریم است با خبار خیر البشر پیغمبر علیه السلم بودن آن
دلیل بر خیر سبل و فصل نه هزل و مصابیح هدی و منار حکمت و
دلیل بر معرفت و در آن تفصیل و بیان و تحصیل و کتاب مهمل مذکور
بنا بر تحقیق آن در اهمال و اجمال عریست از جمیع صفات کمال و صاحب
آن با آن از صفات مذکورهٔ قرآن حفظ و صون چیزی نه دانسته بلکه
بلکه تضییع جمیع نموده و استخفاف بحق آن کرده و استهزای آن نموده
همچنانکه اهل عرفان را معلوم است و هر کس که چنین کند با قرآن معاقب
بعقاب الیم میشود همچنانکه خازنان علم الهی ائمه هدی علیهم السلم

خبر

خبر بآن داده اند و در ضمن بعض احادیث مذکور در کتاب کافی کلینی
مذکور است پس کتاب مذکور تفسیر و تاویل بودن قرآن کریم را بوجهی
نشاید چون عاریست از صفات پس نسبت آن تفسیر و تأویل
قرآن کلام خداوند رحمان نسبت کذب و بهتان بوده باشد و بمقتضای
قول ابی جعفر علیه السلم که فرموده اِنَّ الکِذبَ هُوَ خرابُ
الایمانِ اخذ کتاب مذکور بقبول و تصدیق و تحسین همچنانکه
جری شیرازی نموده و از جهت تشابه و اقتدا بآن کرده خراب
ایمان بوده باشد پس منع و زجر از آن بر عون و حامی ایمان که در این
زمان پادشاه دین پناه از نسل بهترین پیغمبران
است واجب باشد و طلب پادشاه مذکور کتاب مهمل مزبور را طلب
تحسینی و قبولی همچنانکه جری شقی مسفور فهمیده نبوده باشد
وجه دوازدهم بصحت رسیده از خیر البشر پیغمبر صلی الله علیه و آله و از
ائمهٔ هدی علیهم السلم که قایم مقام پیغمبر اند که تفسیر قرآن جایز نیست مگر باثر
صحیح و نص صریح و مرویست از پیغمبر صلی الله علیه و آله که گفت مَن
فسر القرآن برأیه فلیتبوّأ مقعده من النار و در نهی از تفسیر
برأی آثار بسیار است و شک نداریم که کتاب مهمل مذکور بنا بر
توغل و تحقیق آن در اهمال و اجمال و عدم فهم مراد از آن باستقلال همچنانکه

اصحاب دانش و حال را معلوم است نتواند بود که مورد اثر صحیح و نص
صریح بوده باشد چون بیقین مورد حدیث صحیح و نص صریح اجمال و
ابهام و اختلال در فهم مراد از آن اصلا ندارد پس تفسیر قرآن بآن تفسیر
برای و خیال بوده باشد پس البته صاحب آن بسبب آن معاقب بعقاب
خداوند قهار و قرار او در نار مقدر و مقتضی است باخبار رسول مختار
صلی الله علیه و آله و همچنین مقرران جاهل بیقین جری در دین شقی بقول
امیر المؤمنین علیه السلم که در دار الفضل حیا از اهل ایمان و عرفان و ایقان
و علما اعیان امر مذکور نکرده تشابه و اقتدا بصاحب کتاب مذکور نموده
در نوشتن کلمات مهمله در تحت آیات بینات قرآن و طلب بادشاه
دین پناه کتاب مذکور را حمل نموده برطلب تحسین و قبول آن و
از اینجهت چند جزو که برآنها نوشته کلماتی چند مهمله در تحت بعض آیات
بینات کتاب عزیز که متضمن نهی و لا تلبسوا الحق بالباطل و تکتموا
الحق و انتم تعلمون است زیب و زینت داده و تفسیر بلا نقط
خویش نام نهاده بطمع صله و عطیه و تشریف خلعت تحسین مثل
خلعتی که در مقدمه تکفیر مفتی فتوی شعر بجویز لعن برابو حنیفه لعین زعم
خود یافت بدرگاه بادشاه دین پناه فرستاد که بوسیله مجوزان
تشریف خلعت تحسین از دیوان صله و تشریف خلعت تحسین این مقدمه

نیز یابد چون هر دو مقدمه از یک مقوله اند از جهت جرأت در دین
مبین و نیز عرض او افتاده که این مقدمه تشابه و اقتدا او بصاحب کتاب
مهمل مذکور که از علماء هندوستانست نیز تحسین و اعتبار بادشاه
دین پناه او را و آن انتشار و اشتهار یابد مثل مقدمه کفر دانسته
بودن لعن ابو حنیفه لعین باشد هر دو مقدمه شنیعه در دین از او
بسلطان خرم که در میان بادشاهان زمان علم است در تعصب مذهب
ابو حنیفه و اصحاب آن حزب شیطان و مباهات میجوید بیافت
شدن صاحب کتاب مهمل مذکور در زمان جد او در هندوستان
برسد تا بالمآل غافل از خوان عصیان و طغیان بجهت خورش تحفه باشد
فی الواقع تفسیر لفظ شریف الحمد در قول عز من قائل الحمد لله رب العالمین
در دو معنی واحد معدود و بر تقدیر تحصیل معنی بجهت آن تفسیر برای
نیست و در ذکر همین عبارت که عنوان کلمات مهمله جری شقی مذکورست
و اقتصار بر آن اشارت لطیفی شده که اهل عرفان را معلوم است

فصل از جمله مفاسد راجعه بدین و دولت
بادشاه دین پناه باعتقاد اهل عرفان و ایقان که فی الجمله ناشیست
از عدم مدخلیت علماء دین مبین معتصمین بائمه معصومین علیهم السلم
که در مثل این زمان که آفتاب خلافت و ولایت و امامت در سحاب

عتبات است از صوب بحت بمقتضای توقیع شریف صاحب الزمان
ناموس العصر والاوان صلوات الله علیه وعلی آبائه الطاهرین که
درین رساله گذارش یافت حجه حجه الله الرحمان اند بر کافه مقلدان
از اهل ایمان ظهور جرأت جری در دین مشعوث بخلاف همه مجتهدین
بلکه شقی بصراحت قول امیرالمؤمنین علیه السلام است در دار العلم و الفضل
که در همه بلدان پادشاه شیعیان منحصر در یک شهر است مسمی بشیراز
صانها الله عن الاعواز که تسمیه آن بدار العلم و دار الفضل نه بطریق
ارتجال است چون مناسبت اسم با مسمی در کمالست باین وجه که حکم کرده و گفته
و نوشته و مذاکره نموده بر رؤس اشهاد که مجرد نوشتن فقیه شیعه ناجیه
فتوی جمعه مشعر بتجویز لعنت کردن بعضی دوری از رحمت الهی بر ابی حنیفه
لعین صاحب نماز لازم مذهب او که اشارت بآن درین رساله شریفه شد
محض کفر و ارتداد و مفتی فقیه مذکور است و العیاذ بالله منه و دعوی بدیهیت
آن کرده باین عبارت بعینها با وجود آنکه بدیهیست که این فتوی محض
کفر و ارتداد است اگر انکار ظاهر مینماید تعلیما رفع شود و از ششم
شهر رمضان الی الآن که عشر آخر شهر شعبان المعظم من شهور السنه الرابعه
والاربعین بعد الالف الهجریه علی مشرفها اکمل التحیات است اعلان
باجبار تمام و اظهار اعتقاد بان در خانه فضل و علم میانه اهل ایمان و

و عرفان و ایقان و خواص و عوام از مسلمانان نموده تا بحدی که باکثر بلاد
موافقان و مومنان و بعض بلاد مخالفان مثل بصره بیقین باخبار حاجیان
و سایر بلاد ایشان از مکه مشرفه و اسطنبل و هندوستان چون دواعی
نقل آن متوفرات نظر بحنفی مذهب بودن پادشاهان ایشان و
دوست داشتن سماع نقل آن بجهت مباهات رسیده و میرسد
و بگوش بعض دیوانیان پادشاه شیعیان نیز رسیده و با وجود آنکه
علما و مجتهدین بلدان مومنان این عصر و زمان از شیراز و اصفهان و
کاشان و قم و بحرین فتوی نوشته اند که لعن بر اصل نماز مذکور چه جای
صاحب آن سبب مجرد ثواب موفورست و تکفیر مذکور از جری و شقی
مزبور جرأت در دین مبین و خروج از شرع انور بلکه از ایمانست و صدر
پادشاه سمی حبیب اله بخط شریف نوشته که هزار جهت لعن وارد
و توبه جری مذکور از جرأت مذکوره بر تقدیر تحقق آن با جیاد داشتن
شبهها احتمال قبول دارد دون قطع بآن بمجانکه حکم توبه مرتد فطریست
و تعلیم شریف السید السند العلامه عمدة علماء الدین فی هذا العصر
شیخنا امیر احمد بن زین العابدین العلوی ایده الله رساله
شریفه موسومه باظهار الحق و معیار الصدق در باب حکم جرأت
شقی مذکور آمده و در آن ذکر فرموده همین عبارت لطیفه را بعینها

وآن ستوهم مغالط که حکم بارتداد این مفتی نموده اگر عالم باحکام شریعت
بوده واین حکم نموده جرأت در دین کرده ودانسته افترا نموده مصداق وقوله
ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون باشد
واگر از روی جهل گفته وعلم بشریعت نداشته کلامش درین مقام
مصداق ان بعض الظن اثم ان الظن لا یغنی من الحق شیئا
خواهد بود واصرار برین دعوی گناهی دیگر وسبب دوری از رحمت الهی
تارة بعد اخری وکرة بعد اولی وبالجمله حکم وفتوی آنکه حکم نموده است اینکه
نماز ابوحنیفه دوری از رحمت الهیست عین صوابست وکسی که حکم نموده بلکه
دعوی بداهت برآنکه این حکم نفس ارتدادات از ساحل صواب بکران است
انتهی عبارة السید المسدد امیر احمد وهمچنین تعلم بعضی دیگر از علمای دین
مبین درباب حکم جرأت مذکوره رساله بعربی وفارسی درآمده باعث
بر ترک نقل آن خوف اطالت حجری مذکور کما کان برگفته ونوشته
وحکم خود اصرار دارد واظهار اعتقاد بآن مینماید حتی آنکه خلعتی که
بجهت او از دیوان پادشاه بعد از مراتب مذکوره بوسیله بارخانه متعارفه
آوردند وپوشید مشهور ساخت که خلعت بجهت استقرار حکم وگفته مذکوره
او وهمچنین حکم ومثالی که از دیوان پادشاه وصدر بغفلت بجهت او گذشته
با توغل شأن او در جهالت وضلالت وشقاوت چنانکه اهل عرفان و

ایقان

ایقان زمان را معلوم است واز غایت ظهور وعیان مستغنی از
بینه وبرهانست بمضمون تمکین او در معظم امور مسلمین ودر ماه شعبان
بعد از جرأت مذکوره ورسیدن آن بگوش هوش عالیان بر منبر
خواندند حجری مذکور مذکور ومشهور ساخت وبجاهلان وتابعان او
حزب شیطان گفت که حجت او در حکم تکفیر مذکور بر دیوانیان پادشاه
وصدارت پناه ظاهر گشته لهذا بجهت او حکم تمکین در معظم امور جمیع
مسلمین نوشتند وآوردند وبر منبر خواندند وبیان جهت توجه فساد
ظهور جرأت مذکوره باخصوصیات آن از حجری مذکور نسبت بدین
وملت ودولت پادشاه که باعتقاد عارفان خصوصیات آن که منشأ
فساد مذکورات است وآن در مقام رفع آن درنیامدن دیوانیان پادشاه
با اطلاع یافتن ایشان برآن وتشریف خلعت دادن وحکم تمکین وی
در معظم امور مسلمین نوشتن از ترک صحبت پادشاه دین پناه علمای
دین مبین ومجتهدین بعضی بهم رسیده بدوازده وجه وجه درین
رساله شریفه میشود بامید آنکه شاید در مقام تدارک درآیند
ان شاء الله تعالی **وجه اول** راه طعن وقدح یافتن مخالفان
از روم وهندوستان نه سلطان خرم در اقتدا با بوحنیفه علم وسلطان
روم اقدمست بر شیعیان وپادشاه ایشان باین وجه که هرگاه

در دار العلم و دار الفضل همه بلدان شما حکم کنند که مجرد اشعار از
فقیه و مفتی شما بتجویز لعن ابو حنیفه محض کفر و ارتداد فقیه مذکور شما باشد
بلکه جمیع مجتهدین شما چون همگی فتوی بجواز لعن مذکور بلکه بر مثل نماز مذکور
گزارش یافته کرده اند با دعوی بداهت آن و حکم کنند بعد از آن
تشریف خلعت تحسین و حکم تمکین در معظم سلمین دار الفضل از دیوان
پادشاه شما شیعیان باید چگونه لعن کبار صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله
و بعض زوجات طاهرات وی صلی الله علیه و آله بر منبرها و منارهای
همه بلدان شما جایز باشد ما که سنیانیم و اقتدا با بو حنیفه نموده ایم لعن
هیچ یک از صحابه و تابعین متبوعین پیش ما کفر نیست همچنانکه علما ما
در کتب عقاید اهل السنه تصریح بآن نموده اند شما که لعن خلفاء ثلثه را
از صحابه کبار و چهار مجتهد اخیار اهل السنه را جزو دین شیعه میدانند
مجرد فتوی مذکوره را کفر میدانند ان هذا لشیء عجاب

وجه دویم راه یافتن تغییر بقانون مقرر مستمر آبا و اجداد
اقدس این پادشاه دین پناه که مروجان مذهب حق ائمه اثنی عشر علیهم السلام
بوده اند و در اعصار ایشان انار الله براهینهم در همه بلدان ایمانیان
احدی را یارای اظهار چیزی از شعار مخالفان و سنیان بی ایمان به
برکت حمایت و نصرت و تقویت پادشاه عصر از نسل خیر البشر نبود

بلکه

نبود بلکه اقدس شاه اسمعیل ماضی انار الله برهانه امر کرده بنبش قبور
بعضی از مشایخ سنیان در بعض بلدان و اخراج ایشان از قبور ایشان
و بنوشتن چند مشهور که سنیان بی ایمان بتصحیف آن بخلاف مقصود
ازان کردند بر بالای درهای خانهای ایشان همچنانکه بالفعل در بعضی بلدان
شاهد موافقان و مخالفان است چون بتقریر جرأت مذکوره چه بسیار
آن درین زمان مترتب شده اظهار شعایر سنیان بی ایمان بعض
بلاد پادشاه در اطراف فارس مثل جهرم و خنج و کوهمره و غیر آن
استناد بانکه هرگاه در دار الفضل و دار العلم با کثرت اهل عرفان و ایقان
و شیعیان در آن اشعار بتجویز لعن ابو حنیفه متقدا السنیان محض
کفر و ارتداد محض فقیه مفتی شیعیان بلکه جمیع علما ایشان چون همگی
فتوی بجواز لعن مذکور بلکه بر اصل نماز که منشا جرأت جری است کرده اند
بوده باشد و جری بکفر مذکور و بعد از جرأت مذکوره در شیوع و فروع
آن تشریف خلعت تحسین و حکم تمکین در معظم امور سلمین از دیوان پادشاه
شیعیان باید شما شیعیان را از کجا قدرت منع سنیان از اظهار
شعایر دین ایشان بوده باشد و هرگاه لعن ابو حنیفه در شیراز کفر
بوده باشد و هرگاه لعن ابو حنیفه در شیراز کفر بوده باشد لعن ابو بکر
و عمر و عثمان در اطراف آن چگونه کفر نبوده باشد حتی مسموع شد که

کلانتر جهرم شهر را به غدار رتقین سنی منع بعض مؤذنین بلاد کلانتری
خود از علی ولی الله گفتن نموده و حث بنماز جماعات گذاردن بطریق
سنیان در مساجد جهرم کرده و تحقق ترتب این جرأت عاره بر جرأت
خاصه جری مذکور بتسامع و شیاع و استفاضه در دار الفضل و اطراف
آن ظاهر گشته مؤلف رساله آنرا از بسیاری مردمان استماع نموده
و جرأت کلانتر جهرم را از ثقه معروف بصدق لهجه شنیده و غرض
ازان آنست که والعیاذ بالله منه عنایت پادشاه دین پناه منصرف از تقویت
و حمایت دین ائمه اثنی عشر علیهم السلام گردیده حاش که تواند بود که
ثمره شجره اصلها ثابت و فرعها فی السماء حلاوت اصل خود
نداشته باشد بلکه غرض آنست که بنا بر نبودن علمای دین مبین در پایه سریر
سلطنت پادشاه و ترک صحبت و مجالست و مشاورت ایشان بر خلاف
قانون آبا و اجداد اقدسین مروجان دین مبین بمشاورت
علما و مجتهدین تجویز دادن تشریف خلعت تحسین جری مذکور بزعم
و حکم بتمکین وی در معظم امور مسلمین از بعضی دیوانیان پادشاه بعد از
سماع حیث جرأت مذکوره و شیوع آن ناشی گشته چون جرأت
مذکوره بپادشاه دین پناه رسیده بهر حال تفاوت میانه قانون
مروجان دین مبین از آبا و اجداد اقدسین پادشاه دین پناه و میانه

انچه

انچه درین زمان بظهور آمد از انچه گذارش یافت از امر نجارگی کردن
کتاب احیا و اعتنا بآن و طلب تفسیر مهمل شیخ ابو الفضل هندی
که بجهت خشنودی محمدی نوشته و با آن در مقابل قرآن کریم که معجزه
پیغمبر آخر زمان است اظهار قدرت اتیان بمعجز از آن در ابطال
جاهلان و فریفتن عامیان بطریق مذکور کرده و خلعت دادن جری مذکور
و حکم بتمکین او در معظم امور شرعیه مسلمین نوشتن از دیوان بعد از
مقدمه جرأت مذکوره و شیوع و ذیوع آن و رسیدن آن بسلطان
مخالفان و موافقان تفاوت میانه زمین و آسمانست ع ببین
تفاوت ره از کجاست تا بکجا **وجه سیوم** مفسده تغییر و
تبدیل عادت حسنه و قاعده جمیله و قانون خیر هر و حین این مبین
که بر آن مترتب بود رفاه و صلاح دارین مسلمین در معظم علما و مؤمنین
و از رواج شعایر دین مبین ائمه اثنی عشر علیهم السلام است که بتمکین
جرأت جری مذکور بمجرد ایکه ظاهر گشت تغییر و تبدیل پذیرفته و خلل بر
قواعدان راه یافت چون تغییر و تبدیل عادت حسنه و ضعف جمیله
و قاعده مرضیه موجب تغییر و تبدیل عادت الهی است نسبت بمغیر
و مبدل آن در افاضه رحمت و عنایت بغایت بمجانکه خداوند
عز و علا فرموده ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم

امام جعفر صادق علیه السلم فرموده ان الله عز وجل بعث نبیا من
انبیائه الی قومه واوحی الیه ان قل لقومك انه لیس من اهل قریة
ولا ناس كانوا علی طاعتی فاصابهم فیها سراء فتحولوا عما احب
الی ما اكره الا تحولت لهم عما یحبون الی ما یكرهون ولیس من
اهل قریة ولا اهل بیت كانوا علی معصیتی فاصابهم فیها
ضراء فتحولوا عما اكره الی ما احب الا تحولت لهم عما یكرهون
الی ما یحبون وقل لهم ان رحمتی سبقت غضبی فلا تقنطوا من رحمتی
فانه لا یتعاظم عندی ذنب اغفره وقل لهم لا یتعرضوا معاندین
لسخطی ولا یستخفوا باولیائی فان لی سطوات عند غضبی
لا یقوم لها شیء من خلقی و امام رضا علیه السلم فرموده كلما احدث
العباد من الذنوب ما لم یكونوا یعملون احدث الله لهم من
البلایا ما لم یكونوا یعرفون و امام جعفر صادق علیه السلم فرموده
ما انعم الله علی عبد نعمة فسلبها ایاه حتی یذنب ذنبا یستحق بذلك
السلب و نیز امام علیه السلم فرموده كه كانت لقوم قری متصلة
ینظر بعضهم الی بعض وانهار جاریة واموال ظاهرة فكفروا
نعم الله عز وجل وغیروا ما بانفسهم من عافیة الله فغیر الله
ما بهم من نعمة وان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم

فارسل

فارسل الله علیهم سیل العرم فغرق قراهم وخرب دیارهم
واذهب باموالهم وابدلهم مكان جناتهم وبدلناهم بجنتیهم
جنتین ذواتی اكل خمط واثل وشیء من سدر قلیل ثم قال ذلك
جزیناهم بما كفروا وهل نجازی الا الكفور
این چهار حدیث شریف در كتاب كافی كلینی در باب الذنوب
مذكور است و از اینجاست كه اهل عرفان و ایقان كه داعیان و مخلصان
پادشاه دین پناه حامی اهل ایمانند دوست میدارند از دلكان دولت
پادشاه كسی را كه در تكثیر عصیان خداوند رحمان و ضرر مسلمانان و سلب
نفع دیوان میكوشد چون فی الحقیقة اكنس دشمن دولت پادشاه است
و ملاحظه ترتب مفسده تغیر مذكور بر جرأت جری مزبور اگر پادشاه
دین پناه در مقام تدارك آن در نیاید اقوی موجبات حزن اهل ایمان
و ایقان و عرفانست در مقام **وجه چهارم** مؤاخذه ترك نهی از
منكر چون حكم كردن بكفر و ارتداد علماء دین مبین معتقدین بائمه معصومین
علیهم السلم بواسطه افشاء ایشان بجواز لعن بر ابو حنیفه لعین یا بر نماز
مخترع لازم مذهب باطل او كه چنین سخریه و استهزاء است در مقام
عبادت رب العالمین بیقین اعظم منكرات است قال الله تبارك
وتعالی ولتكن منكم امة یدعون الی الخیر ویامرون بالمعروف

الخمط ضرب من الاراك له حمل یوكل
الاثل شجر یشبه الطرفا الا انه
اعظم منه
نباته

ویَنهَون عن المنکر واولئک هم المفلحون این آیه کریمه در آن
حصر فلاح و رستگاری دارین چون مطلق است در خوانندگان بخیر
و امر کنندگان بمعروف و نهی کنندگان از منکر شده مفهوم میشود
که ترک امر و نهی مذکور علت خیبت و عدم رستگاری دنیا و آخرت
تارک آن است با قدرت بر آن وقال رسول الله صلی الله علیه و آله
ان الله عز و جل لیبغض المؤمن الضعیف الذی لا دین له
فقیل له ما المؤمن الذی لا دین له قال الذی لا ینهی عن المنکر
این حدیث شریف نبوی دلالت صریح دارد که تارک نهی از منکر
با قدرت بر آن دین ندارد و مبغوض و مغضوب الهیست عیاذا بالله
منه و نیز پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده اذا امتی تواکلت الامر بالمعروف
والنهی عن المنکر فلیأذنوا بوقاع من الله یعنی واگذاشتن امت
امر بمعروف و نهی از منکر را موجب وقوع غضب الهیست بر امت
باذن و اختیار ایشان چون اذن در سبب شیء و اختیار آن اذن در آن
شیء است و اختیار آن وخطب امیر المؤمنین صلوات الله علیه
فحمد الله واثنی علیه وقال اما بعد فانه انما هلک من کان
قبلکم حیث ما عملوا من المعاصی ولم ینههم الربانیون والاحبار
عن ذلک وانهم لما تمادوا فی المعاصی ولم ینههم الربانیون

والاحبار

والاحبار عن ذلک نزلت بهم العقوبات فامروا بالمعروف
وانهوا عن المنکر واعلموا ان الامر بالمعروف والنهی عن المنکر
لم یقربا اجلا ولم یقطعا رزقا این کلام شریف دلالت دارد
که ترک امر بمعروف و نهی از منکر سبب نزول عقوبت بر قادر بر آن
و ترک مذکور مقرب اجل و موجب نقصان عمر و انقطاع رزق است
و از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که فرمود ان الامر بالمعروف
والنهی عن المنکر فریضة عظیمة بها تقام الفرایض هنالک یتم
غضب الله عز و جل علیهم فیعمهم بعقابه فیهلک الابرار فی دار الفجار
والصغار فی دار الکبار ان الامر بالمعروف والنهی عن المنکر
سبیل الانبیاء و منهاج الصلحاء فریضة عظیمة بها تقام
الفرایض و تأمن المذاهب و تحل المکاسب و ترد المظالم و تعمر
الارض و ینتصف من الاعداء و یستقیم الامر فانکروا بقلوبکم
والفظوا بالسنتکم و صکوا بها جباههم ولا تخافوا فی الله
لومة لائم فان اتعظوا والی الحق رجعوا فلا سبیل علیهم انما
السبیل علی الذین یظلمون الناس و یبغون فی الارض بغیر الحق
اولئک لهم عذاب عظیم هنالک فجاهدوهم بابدانکم و
ابغضوهم بقلوبکم غیر طالبین سلطانا ولا باغین مالا ولا مریدین

بظلم ظهرانی حتی یفیئوا الی امر الله و یمضوا الی طاعته فلـ
دا وحی الله عز وجل الی شعیب النبی صلی الله علیه و آله انی معذب
من قومك مائة الف اربعین الفا من شرارهم و ستین الفا
من خیارهم فقال علیه السلام یا رب هؤلاء الاشرار فما بال
الاخیار فاوحی الله تعالی الیه داهنوا اهل المعاصی و لم
یغضبوا لغضبی ازین حدیث شریف مستفاد میشود که در بلدی
که در آن عاصیان خداوند رحمان بوده باشند اهل ایمان و اتقان را
در آن بودن با وجود اهل اقتدار بر امر معروف و نهی از منکر و عدم اتیان ایشان
بآن در معرض عذاب الهی در آمدن است و نیز مستفاد میشود که پادشاهان
امر مشکل است چون قدرت ایشان عموم دارد و قدرت دیگران
مستند بتمکین ایشان و عدم آن بعدم آن و از انجاست که بهلول عاقل
هارون رشید را گفت در وقتی که از او پرسید که مرا می شناسی انت
الذی لو ظلم واحد بالمشرق و کنت بالمغرب سألك الله یوم القیمة
رشید بعد از سماع این کلام از بهلول بگریه افتاد و از ابی الحسن علیه السلام
مرویست لتأمرن بالمعروف و لتنهن عن المنکر او لیستعملن
علیکم شرارکم فیدعو خیارکم فلا یستجاب لهم ازین حدیث
شریف مستفاد میشود که ترک امر معروف و نهی از منکر سبب تسلیط

اشرارات

اشرارات بر اخیار و مانع اجابت دعا اخیار است نعوذ بالله من
غضب الجبار و امام محمد باقر علیه السلام گفت ویل لقوم لا یدینون
بالامر بالمعروف و النهی عن المنکر و امام جعفر صادق علیه السلام
گفت ان الله عز وجل بعث ملکین الی اهل مدینة لیقلباها
علی اهلها فلما انتهیا الی المدینة وجدا رجلا یدعو الله
و یتضرع فقال احد الملکین لصاحبه اما تری هذا الداعی
فقال قد رأیته و لکن امضی لما امر به ربی فقال لا و لکن لا
احدث شیئا حتی اراجع ربی فعاد الی الله تبارك و تعالی
فقال یا رب انی انتهیت الی المدینة فوجدت عبدك
فلانا یدعوك و یتضرع الیك فقال امض لما امرتك به فان ذا
رجل لم یتمعر وجهه غیظا لی قط تمعر یعنی تغیرات زرد غضب
ازین حدیث شریف مستفاد میشود که ترک نهی از منکر و خشم
نیامدن از دیدن منکر سبب دوری از رحمت الهی است و اگرچه
شخص از اهل عبادت و طاعت و تضرع باری عز اسمه بوده باشد
و این معنی در شاه هویداست هر گاه پادشاه بغضب بر عاصی
خود در آید بندگان مخلصان که در خدمت پادشاه حاضرند البته
در مقام غضب نیز در می آیند و اگر در نیایند از بندگان عاصیان پادشاه

شمرده خواهند شد لا محاله و امیر مؤمنان مولی متقیان علی عمران
علیه وعلی ابنائه المعصومین من الصلوات افضلها و من التحیات اشرفها
و اکملها گفت امرنا رسول الله صلی الله علیه و آله ان نلقی اهل
المعاصی بوجوه مکفهرة پیغمبر صلی الله علیه و آله اصحاب را امر کرد که
ملاقات اهل عصیان بروبهای عبوس کنند و اظهار کراهت نمایند
و امام جعفر صادق علیه السلم گفت الامر بالمعروف والنهی عن
المنکر خلقان من خلق الله فمن نصرهما اعزه الله و من خذلهما
خذله الله بمقتضای این حدیث شریف پادشاه را بیک کلمه منع
مثل این که در ملک من تظاهر بشرب خمر نمایند و فواحش را با جا
نرسند و اجارهٔ قمارخانه نباشد تحصیل نصرتی و غلبهٔ و تقویتی
الهی که بصد هزاران هزار لشکر خونخوار میسر نباشد میسرست هیچ باکه
برترک آن که موجب خذلان امر بمعروف و نهی از منکرات خذلانی
مقابل نصرت و عزت مذکوره مترتب العیاذ بالله من خذلان الله
چون قول معصوم علیه السلم بیقین صدق است از مجموع انچه درین وجه
ذکر شد از کلام صادقین مستفاد میشود که محذور و خطر ترک نهی از
منکر مذکور جری مزبور متوجه و راجع به بندگان پادشاه چون شرایط
وجوب آن نسبت بایشان بیقین محقق است عظیم است و اولیا

درگاه پادشاه کیست که در دفع خطر و موجب حذر متوجه بدولت
وی مبادرت می نماید و انکس که مسامحت میکند با اطلاع بر آن لا محاله
دوست درگاه دین پناه نخواهد بود بلکه دشمن است چون بتوجه خطر و موجب
حذر راضی گشته و خطر و موجب حذر مستفاد مذکوره جمله چند امرست
اول عدم فلاح و رستگاری دارین دویم عدم دیانت و غیرت
در دین مبین سیوم وقوع غضب الهی باذن و اختیار چهارم
فرو آمدن عقوبت الهی و تحقق یافتن موجب نقصان عمر و انقطاع رزق
کردن پنجم مظنهٔ عموم هلاکت ابرار در دار فجار و صغار در دار
کبار و وجوب مهاجرت اخیار از میان از خوف نار الهی چون از روی تحت
اشتعال آتش تر با خشک میسوزد والعیاذ بالله منه ششم
سد باب اجابت دعوات مؤمنان بجهت ثبات دولت و نصرت
و تقویت دین پناه هفتم تسلط یافتن اشرار بر اخیار و ابرار
و وقوع ظلم و جور بیشمار که موجب بازخواست خداوند جبارست در
دار قرار از صاحب مطلق اقتدار باختیار هشتم ثبوت ویل جبار
و یاس بجهت صاحب اقتدار باختیار با سهولت احتراز ازان بمثل
یک کلمه گفتار نهم نقصان مرتبهٔ بندگی مخلوق از مرتبهٔ بندگی
خالق در ترک خشم بجهت خالق و فعل آن بجهت مخلوق دهم

وجوب ترش رویی اجبار با اکابر عصاة و اشرار چون اختیار خلاف

آن خلاف گفتهٔ رسول مختارات **پانزدهم** رضا بعدم نصرت و

عزت و تقویت پادشاه دین پناه و رضا بخذلان وی که علامت

دشمنی درکاه است **دوازدهم** مجموع محذورات و خطرات مذکوره

چون مغایرت میانهٔ کل و جزء متحقق است و مفسدهٔ جمیع اعظم از

مفسدهٔ کل واحد است **وجه پنجم** وجدان مؤاخذهٔ

مترتبه بر طلب خشنودی مردمان بچیزی که موجب سخط و خشم خداوند جهان

عز و علا بوده باشد و فقدان و حرمان انچه مترتب بر عکس مذکورات

از کفایت دشمنان و حاسدان و باغیان و نصرت خداوند رحمان

قال رسول الله صلی الله علیه و آله من طلب مرضات الناس بما

یسخط الله عز و جل کان حامده من الناس ذاما و من آثر طاعة الله

عز و جل بما یغضب الناس کفاه الله عز و جل عداوة کل عدو و حسد

کل حاسد و بغی کل باغ و کان الله له ناصرا و ظهیرا

وجه ششم قطع ولایة الله الرحمان که لاحق میشود بسبب

عدم اجارهٔ مؤمن مستجیر با قدرت بر آن چون مفتی فتوی حجت مذکوره

که دل او از عزت بعلت جرأت جری مذکور و اصرار بر آن و ندا و اعلان

آن در میان اهل ایمان و بلیهٔ ایشان در زمان سطوت و قاهریت

مؤمن م

پادشاه شیعیان از نسل بهترین پیغمبران بدون ردع و زجر و منع

از ان سوراخها بهم رسانیده که التیام بغیر انتقام نپذیرد و بنابرین پناه

بدرگاه پادشاه دین پناه آورده و درین صورت بر بندگان پادشاه

اجارهٔ مستجیر مذکور لازم است و بر تقدیر عدم آن قطع ولایة الله

لازم می آید بدلالت قول امام موسی الکاظم علیه السلام من قصد الیه مؤمن

مستجیرا به فی بعض احواله فلم یجره بعد ان یقدر علیه فقد قطع

ولایة الله عز و جل و امام جعفر صادق علیه السلام گفت ایما رجل

من شیعتنا اتی رجلا فاستعان به فی حاجته فلم یعنه و هو

یقدر الا ابتلاه الله بان یقضی حوائج عدة من اعدائنا

یعذبه الله علیها یوم القیمة والله اعلم **وجه هفتم**

مؤاخذهٔ مترتبه بر ترک و منع انچه پادشاه دین پناه را در مقام

قدرت بر آن هست با وجود شدت حاجت ایمانیان بسوی آن

و توسل ایشان بدرگاه چون ضرر جرأت جری مذکور عاید بهمه اهل

ایمانست همچنانکه ظاهر گشت و آن منع و زجر جری مذکور است از

اقدام بمثل جرأت مذکوره و خذلان او با علان بعلت آن خباثت

او در جرأت مذکوره اعلان نموده و تکفیر و ارتداد مفتیان فتوی حجت

مذکوره بعلت آن بگوش و هوش عالمیان رسانیده و بسبب آن

مخالفان و سنیان بی ایمان امر در د شوف و موافقان و معتصمان
بخازنان علم رحمان از ائمه هدی علیهم السلم را محزون و مطعون کرده
و مؤاخذه منع کردن محتاج الیه مؤمنان در مقام با وجود قدرت
پادشاه بر آن بغایت عظیم است چنانکه ازین سه حدیث شریف مذکور
از کتاب کافی کلینی مستفاد میشود حدیث اول مرویست از
امام جعفر صادق علیه السلم که فرمود ایما مؤمن منع مؤمنا شیئا
مما یحتاج الیه وهو یقدر علیه من عنده او من عند غیره اقامه الله
یوم القیمة مسودا وجهه مزرقة عیناه مغلولة یداه الی عنقه
فیقال هذا الخائن الذی خان الله ورسوله ثم یؤمر به الی النار
حدیث دویم ایضا از امام علیه السلم مرویست که گفت من
حبس حق المؤمن اقامه الله عز وجل یوم القیمة خمسمائة عام
علی رجلیه حتی یسیل عرقه او دمه وینادی مناد من عند الله
هذا الظالم الذی حبس عن الله حقه امام علیه السلم گفت فیوبخ
اربعین یوما ثم یؤمر به الی النار حدیث سیوم از امام
موسی کاظم علیه السلم مرویست که فرمود من اتاه اخوه المؤمن فی حاجة
فانما هی رحمة من الله عز وجل ساقها الیه فان قبل ذلک فقد
وصله بولایتنا وهو موصول بولایة الله عز وجل وان رده عن

عن حاجة

حاجته وهو یقدر علی قضائها سلط الله علیه شجاعا من
نار ینهشه فی قبره الی یوم القیمة مغفورا له او معذبا فان
عذره الطالب کان اسوء حالا ومن قصد الیه رجل من
اخوانه مستجیرا فی بعض احواله فلم یجره بعد ان یقدر علیه
فقد قطع ولایة الله تبارک وتعالی ازین سه حدیث شریف
غایت قرب و منزلت و شرف و کرامت مؤمن که عبارتست از
شیعی اثنی عشری که اعتصام بولایت ائمه هدی علیهم السلم جسته و
برائت از دشمنان ایشان نموده مستفاد میشود و باید دانست که
مذلت و خذلان و اذیت و اهانت به بنده مؤمن رسانیدن
و احتقار و استذلال وی نمودن مبارزت بمحاربت خدای
عز و علا است و ترک مراقبت و رعایت اهل بیت و بدعت
شل جری مذکور لازم است و نصرت و تقویت و حمایت و اعانت
مؤمن حسب الامکان واجب و بیان این مطالب بذکر
شش حدیث شریف مذکور در کافی کلینی مروی از ائمه صادقین
علیهم السلم درین رساله شریفه مینمایم چون عنایت و اهتمام تمام
بمقام است حدیث اول مرویست از رسول الله صلی الله
علیه و آله که فرمود لقد اسری بی ربی فاوحی الی من وراء الحجاب

مقام ٢

ما ادحی وشافهنی ان قال لی یا محمد من اذل لی ولیا
فقد ارصد لی بالمحاربة ومن حاربنی حاربته پیغمبر گفت یا رب
ومن ولیک هذا فقد علمت ان من حاربک حاربته قال ذاک
من اخذت میثاقه لک ولوصیک ولذریتکما بالولایة
این حدیث شریف نبوی دلالت صریح دارد که مراد بولی خدا عز و علا
که اذلال او محاربت خدای تعالی است و خدای عز و جل محاربه ذلیل او
میکند شیعی اثنی عشری است و شک نیست که جری مذکور در مقام
اذلال و محاربه نیز شیعی فطری اثنی عشری منفی فتوی حقه باخذ سلاح
وجمع نمودن حزب و ذی حزب عصیان درآمد چنانکه معلوم اهل
عرفان و ایقان دار الفضل گشته **حدیث دویم** از ابی جعفر
امام محمد باقر علیه السلام مرویست که گفت لما اسری بالنبی صلی الله
علیه وآله قال یا رب ما حال المؤمن عندک قال یا محمد من
اهان لی ولیا فقد بارزنی بالمحاربة وانا اسرع شیء الی
نصرة اولیائی وما ترددت عن شیء انا فاعله کترددی
عن وفاة المؤمن یکره الموت واکره مساءته وان من عبادی
المؤمنین من لا یصلحه الا الغنی لو صرفته الی غیر ذلک
لهلک وان من عبادی المؤمنین من لا یصلحه الا الفقر

ولو

ولو صرفته الی غیر ذلک لهلک وما یتقرب الی عبد من
عبادی بشیء احب الی مما افترضت علیه وانه لیتقرب الی
بالنافلة حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع
وبصره الذی یبصر به ولسانه الذی ینطق به ویده التی یبطش
بها ان دعانی اجبته وان سألنی اعطیته درین حدیث
شریف نیز خدای عز و علا مؤمن شیعی اثنی عشری را ولی خود خوانده
و اهانت او را مبارزت بمحاربت خویش گردانیده و وعده مسارعت
بسوی نصرت اولیای وی عز و علا که معتصمان بائمه اثنی عشر علیهم السلم
فرموده و مراد بتردد خدای تعالی تعارض کرامت مؤمن است که مقتضی
ترجیح عدم موت وی است که کراهت از آن دارد و مقتضای حکمت
خدای عز و علا که آن موت و[illegible] احدی غیر الله تعالی که مقتضی ترجیح
موت مؤمن است پس بواسطه امکان این دو سبب و تعارض هر دو تشبیه
بتردد شده مجازا همچنانکه و مکروا مکر الله محمول بر مجاز است
چه حقیقت مکر بر خدای عز و علا محال است و چون بنده مؤمن تقرب
بخدای عز و علا بفریضه و نافله جست محبوب الهی میگردد و چون
محبوب الهی گردید کار دنیا و آخرت او بر وفق مراد او میشود و هرچه
از خدای عز و علا خواهد از مشروع و معروف بجهت او حاصل میگرداند ان شاء الله تعالی

حدیث سیوم مرویست از خیر البشر پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود
قال الله عز و جل قد نابذنی من اذل عبدی المؤمن یعنی هر که
خدای عز و علا مکاشفت و مبارزت بجهت جنگ دیده است
علمت قدرته حدیث چهارم مرویست از امام جعفر صادق
علیه السلم که گفت اذا کان یوم القیمة نادی منادٍ این الصدود
لاولیائی فیقوم قوم لیس علی وجوههم لحم فیقال هؤلاء
الذین اذوا المؤمنین ونصبوا لهم وعاندوهم وعنفوهم
فی دینهم ثم یؤمر بهم الی جهنم وشک نیست که جری شیء مذکور
اذیت تمام بعقیده شیعی فطری مبنی فتوی حجت رسانیده و نصب
عداوت و معاندت و تعنیف وی نموده پس از جمله صدود و مراد لیای
خدای عز و علا بوده باشد که در روز قیامت بندای منادی حق عز و جل
برخیزند و بر روهای ایشان گوشت روی نباشد که بسبب اذیت
و نصب عداوت و معاندت مؤمن ریخته بجهت علامت و شناخت
حال ایشان و ایشان مامور بسوی جهنم شوند حدیث پنجم
نیز مرویست از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت قال الله عز و جل
لیاذن بحرب منی من اذی عبدی المؤمن ولیأمن غضبی من
اکرم عبدی المؤمن ولو لم یکن من خلقی فی الارض فیما بین

الزنی

المشرق والمغرب الا مؤمن واحد مع امام عادل لاستغنیت
بعبادتهما عن جمیع ما خلقت فی ارضی ولقامت سبع سموات
وارضین بهما ولجعلت لهما من ایمانهما انسا لا یحتاجان الی انس
سواهما درین حدیث شریف اشعارست بجهت زیرکان که در زمان
غیبت امام علیه السلم خالی از وجود مجتهد عدل امامی نمی باشد و شرفی
عظیم و مکرمتی بجهت مؤمن ازین حدیث شریف مستفاد میشود
که عقل باوج ارتفاع آن راه ندارد و چون اکرام مؤمن متعین
موجب امن از غضب خداوند قهارست و در مقام تخذلان جری
مذکور تحقق می یابد بندگان پادشاه دین پناه بآن مبادرت
فرمایند و حزن اهل ایمان و عرفان و ایقان دار العلم را بسرور مبدل
سازند عکس حال مخالفان و تابعان جری مذکور حزب شیطان
حدیث ششم مرویست از خیر البشر پیغمبر صلی الله علیه و آله
که فرمود اذا رایتم اهل الریب والبدع من بعدی فاظهروا
البراءة منهم واکثروا من سبهم والقول فیهم والوقیعة
وباهتوهم کیلا یطمعوا فی الفساد فی الاسلام ویحذرهم
الناس ولا یتعلمون من بدعهم یکتب الله لکم بذلک
الحسنات ویرفع لکم به الدرجات فی الآخرة ازین حدیث

شریف نبوی صحیح السند مستفاد میشود وجوب برائت از اهل
ریبت و بدعت که اظهار ایشان بانیات سنیان بی ایمان که یکی
از ایشان نات جری شقی مذکور و لزوم اکثار از سب ایشان و
گفتن ناخوش در ایشان تا طمع نکنند در فساد در اسلام و ایمان و
مردمان از ایشان حذر نمایند و یاد نگیرند بدع ایشان را و آنکه بسبب برائت
مذکوره و اکثار مذکور می نویسد خدای سبحانه و تعالی بجهت شیعیان
و اهل ایمان حسنات بیشمار و رفع درجات ایشان در آخرت مینماید
پس بمقتضای این حدیث شریف اذلال و خذلان جری مذکور بعلت جرات
مذکوره باعلان بر حامیان دین و ملت لازم بوده باشد تا سنیان
بی ایمان از طمع نمودن در اغوای عوام شیعیان و فساد ایشان در ایمان
بازآیند همچنانکه در اطراف بلاد فارس از جهرم و خنج و کوهمره و بنادر طمع کرد
استناد بجرات مذکوره بظهور آمد بر وجهی که شیوع یافته و
منظنون اهل عرفان و ایقان از الفضل گشت **وجه هشتم**
حرمان دهقان از فضل عدل چون پادشاه اختیار طریقه عدل در هر
قضیه سانحه در ملک او لازم است و دوام ملک او بدوام عدل است
همچنانکه عدم آن بعدم آن چنانچه اشارت بآن درین رساله شریفه
میشود ان شاء الله الرحمن و نیز بر ترک سلوک طریقه عدل درین

قضـ

قضیه مخصوصه چون تعلق بدین مبین دارد ترجیح عفو بر عدل بان مظنه
ترک طعن و قدح مخالفان و سنیان بی ایمان بر معتقدان مخازنان
علم خدا و مذرحان در طریقه مستقیمه ایشان است چنانچه وجه آن
بیان یافت قال عز من قائل إن الله یأمر بالعدل والإحسان
وإیتاء ذی القربى وینهى عن الفحشاء والمنکر والبغی یعظکم
لعلکم تذکرون وإذا حکمتم بین الناس أن تحکموا بالعدل
وقال رسول الله صلى الله علیه وآله کلکم مسئول عن رعیته
وقال ابو عبدالله علیه السلام اتقوا الله واعدلوا فانکم تعیبون
على قوم لا یعدلون وقال أیضا العدل احلى من الشهد
والین من الزبد واطیب ریحا من المسک وقال علیه السلام
العدل احلى من الماء یصیبه الظمآن ما اوسع العدل اذا
عدل فیه وان قل و غرض آنست که پادشاه دین پناه در قضیه
جری مذکور چون متعلق بدین مبین است موافق طریقه مستقیمه عدالت و
شریعت مقدسه بعد از اطلاع بر حکم آن از علما عصر حکم کنند تا فاقد فضیلت
عدل نباشند و آنچه از دیوان نسبت بجری مذکور بعد از مقدمه جرات
مذکوره او در دین مبین چون بگوش اکثر ارکان دولت پادشاه
دین پناه رسیده بظهور آمده از تشریف خلعت دادن تحسین او و تکریم وی

در معظم امور مسلمین که بعینه موجب شقاوت اوست بقول ائمه معصومین
علیه السلام که بعینه برخلاف عدالت و منافی رعایت نصرت و تقویت
دین و ملت است بلکه دولت پادشاه است چنانکه معلوم گشت
علت آن ترک صحبت علما عصر از فقها و محدثین مؤمنین است چه بر
تقدیر وجود احدی از ایشان در درگاه پادشاه و مدخلیت او در دیوان
منافی نصرت و تقویت و حمایت دین مبین در مقدمه مذکوره تا اشتهار
آن از دیوانیان بظهور نمی آمد و این عضاضت نسبت بعلما امامیه بالمره

وجه نهم ظهور اقسام در دین مبین با وجوب وقایت آن
بر کافه ایمانیان خصوص پادشاه ایشان از نسل بهترین رسولان چون
ظهور جرأت کفره و ملاحده جرئی مذکور در بلدان موافقان و مخالفان با عدم رد و زجر و
منع ایشان و اذلال و خذلان او بعلت آن بلکه تکریم و تعظیم او بعد از آن
تشریف و تمکین مذکور بن موجب عروض اقسام در دین مستضعفان
از شیعیان و شک ایشان در جواز لعن بر ملعونان اقدمان ابو بکر
و عمر و عثمان علیهم لعاین الله الرحمان شد چنانکه اشارت با آن
گذشت و حال آنکه حفظ و سلامت این دین متین اوجب از حفظ و
سلامت اموال و انفس است بدلالت روایات اهل البیت علیهم السلام
قال ابو عبدالله علیه السلام کان فی وصیة امیر المؤمنین علیه السلام

اصحابه

اصحابه اعلموا ان القرآن هدى الليل والنهار ونور الليل المظلم
على ما كان من جهد وفاقة فاذا حضرت بلية فاجعلوا اموالكم
دون انفسكم واذا نزلت نازلة فاجعلوا انفسكم دون دينكم
واعلموا ان الهالك من هلك دينه والحريب من حرب دينه
الا وانه لا فقر بعد الجنة الا وانه لا فقر بعد الجنة الا وانه
لا غنى بعد النار لا يفك اسيرها ولا يبرأ ضريرها وقال عليه السلام
ايضا فی قول الله عز وجل فوقاه الله سيئات ما مكروا قال
اما لقد سطوا عليه وقتلوه ولكن اتدرون ما وقاه وقاه
ان يفتنوه فی دينه وقال ابو جعفر عليه السلام سلامة الدين وصحة
البدن خير من المال والمال زينة من زينة الدنيا حسنة **وجه دهم**
عموم بلیت و مصیبت جرأت جرئی در دین مذکور نسبت بکافه مؤمنین
بدون اختصاص آن بمفتی اول فتوی حقه مذکوره که اصل ماده و منشأ
آنست حتی بپادشاه دین پناه که در رتبه ایمانیان منتظم است بلکه
اعظم ایشان است چون همه مؤمنان بمنزله جسد واحدند که بدرد
آمدن عضوی از آن موجب بدرد آمدن سایر اعضاست پس همچنانکه
شخص واحد در مقام دفع از نفس خویش برمی آید و بر او واجب عقلا
و شرعا دفع بلیت و اذیت و ضرر از نفس خویش همچنین می باید که جمع

حربه ای سلبه فهو محروب و حریب صح

در النقد

مؤمنان در مقام دفع ضرر و مصیبت و بلیت از واحد از ایشان
و بتجویز ترک آن نمایند فی الواقع از ادا حق اخوان ایمانست مؤمنان
زمانرا که می بینند و مشاهده مینمایند که در مدت یکسال الی بی منتهی در
شقاوت و ضلالت و جهالت مجرد نوشتن فتوی حقه مذکوره را
از حیثیت اشعار آن بتجویز لعن ابو حنیفه لعین امام اعظم سنیان بی ایمان
محض کفر و ارتداد و تقیه شیعی نظری که اعتصام بحبل آل محمد جسته اند
و تظاهر و تعالن بآن نموده تا بحدی که باسماع عالمیان از موافقان و
مخالفان رسیده با اصرار بر آن و اظهار اعتقاد بآن و بعد از آنکه بدیوان
پادشاه شیعیان رسیده وی را تشریف خلعت تحسین برغم فاسد
وی و حکم تمکین او در معظم امور مسلمین که درین زمان وظیفه مجتهد عادل
امامی جامع جمیع شرایط حکم و فتوی است داده اند و نوشته اند و حکم گویی
را بر منبر دار العلم و دار الفضل که در همه بلدان منحصر در یک شهر است لعلها
و معنی خوانند اصلا از ایشان احدی در مقام انکار در نیایند و علما
اخبار بر آن صبر کردند با آنکه بمکی جهت ضلالت و شقاوت و جهالت
جری مذکور را می دانند و آنکه او بعلت جرأت مذکوره و اصرار بر آن
و اظهار اعتقاد بآن از ایمان بیرون رفته بر تقدیر بستن ثبوت آن
بجهت او و از معتقده عدم انکار مذکور که آن توجه طعن و قدح عظیم

مخالفت

مخالفت با ایمانیان بر وجهی که ذکر آن درین رساله شریفه شد
و اهل عرفان و ایقان را معلوم است اندیشه نموده اند و اعتذار
بعدم قابلیت وقت و اوان نظر بطغیان جاهلان زمان و اقتدار
ایشان که اهتمام برعایت و نصرت و تقویت دین مبین ندارند و
غرض ایشان منحصر است در حفظ مرتبه جاه و تسلط با قران و جلب
حطام دنیا و ذخایر آن جستند و با آنکه چند از ایشان بخط خویش نوشته
که جری مذکور اصلا فقه و حدیث و آثار اهل البیت علیهم السلم ندیده و هزار
جهت لعن دارد و حکم توبه و انابت او از جرأت مذکوره حکم توبه و
انابت مرتد فطری دارد عیاذا بالله اگر قضیه جرأت او موافق عدالت
پرسش شود مثال لاثم الوبال بنص قرآن که و لا تعاونوا
علی الاثم و العدوان بجهت تمکین جری مذکور در معظم امور اسلامیان
از حکم کردن به بینه و تحلیف و تصحیح فتاوی و غیر آن نویسند و ممضی
بفرمان قضا جریان پادشاه زمان کرد اند ان هذا الشیء عجاب
و از احادیث که دلالت دارد بر آنکه همه مؤمنان بمنزله جسد واحدند
و اذیت و بلیت و مصیبت بعض از ایشان اذیت و بلیت و مصیبت
جمیع است و آنکه ایشان برادران پدر و مادری اند مشتمل حدیث
شریف درین رساله شریفه ذکر میشود منقول از کافی کلینی

حدیث اول قول امام جعفر صادق علیه السلم که فرمود المؤمن
اخ المؤمن کالجسد الواحد ان اشتکی شیئا منه وجد الم
ذلک فی سایر جسده وارواحهما من روح واحدة
وان روح المؤمن لاشد اتصالا بروح الله من اتصال
شعاع الشمس بها ازین حدیث شریف مکرمتی و فضیلتی و شرف
عظیم بجهت اهل ایمان که برادران اند بلکه شخص واحدند از حیثیت ایمان
اتصال روح ایشان بروح خداوند رحمان اشد از اتصال نور
آفتاب بآن مستفاد میشود همچنانکه بر اهل عرفان پنهان نیست حدیث دوم
روایت کرده جابر جعفی از ابی جعفر امام محمد باقر علیه السلم که امام علیه السلم را گفتم
جعلت فداک ربما حزنت من غیر مصیبة تصیبنی او امر نزل بی
حتی یعرف ذلک اهلی فی وجهی و صدیقی امام علیه السلم گفت نعم
یا جابر ان الله عز وجل خلق المؤمنین من طینة الجنان واجری
فیهم من ریح روحه فلذلک المؤمن اخو المؤمن لابیه وامه فاذا
اصاب روحا من تلک الارواح فی بلد من البلدان حزن
حزنت هذه لانها منها ازین حدیث شریف نیز کرمتی عظیم و
شرفی فخیم مومنان را مستفاد میشود از جهت خلقت ایشان از طینت
جنان و اجرای ریح روح خداوند رحمان در ایشان که باعتبار آن

برادران

برادران پدر و مادری اند و حزن بعض از ایشان حزن جمیع ایشانست
حدیث سوم امام جعفر صادق علیه السلم فرمود انما المؤمنون
اخوة بنو اب وام واذا ضرب علی رجل منهم عرق سهر له الآخرون
حدیث چهارم نیز امام علیه السلم فرمود المسلم اخو المسلم هو
عینه ومرآته ودلیله لا یخونه ولا یخدعه ولا یظلمه ولا یکذبه
ولا یغتابه حدیث پنجم فضیل بن یسار روایت کرده
که شنیدم از ابی جعفر امام محمد باقر علیه السلم که میگفت ان نفرا من
المسلمین خرجوا الی سفر لهم فضلوا الطریق فاصابهم عطش
شدید فتکفنوا ولزموا اصول الشجر فجاءهم شیخ علیه ثیاب بیض
فقال قوموا فلا بأس علیکم فهذا الماء فقاموا وشربوا وارتووا
فقالوا من انت یرحمک الله فقال انا من الجن الذین بایعوا
رسول الله صلی الله علیه وآله انی سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله
یقول المؤمن اخو المؤمن عینه ودلیله فلم تکونوا تضیعوا بحضرتی
هرگاه مومن جنی رعایت حق اخوان ایمان موافق گفته خاتم پیغمبران
کرده و راضی نشد که در حضرت او مومنان انس ضایع شوند چگونه
رواست که پادشاه مومنان از نسل بهترین رسولان خداوند رحمان
راضی بضیاع جمیع اهل ایمان و ایقان و عرفان و ارباب الفضل بلکه کافه

بلدان ایمانیان چون توجه طعن وقدح مخالفان وسنیان بی ایمان
از جهت جری مذکور مسلوب الایمان که در انظار عارفان اشد از
ضیاع نفوس و ابدان است شامل همه مؤمنان است حدیث ششم
حفص بن بختری از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نزد ابی عبدالله
امام جعفر صادق علیه السلم بودم که داخل شد بر حضرت امام علیه السلم پس
امام علیه السلم مرا گفت تحبه دوست میداری او را گفتم نعم دوست
میدارم پس امام علیه السلم گفت ولم لا تحبه وهو اخوک و
شریکک فی دینک وعونک علی عدوک ورزقه علی
غیرک ازین حدیث شریف مستفاد میشود که بر مؤمن اعانت مؤمن
بر رفع دشمن وی لازم است وشک نداریم که سنیان بی ایمان
دشمنان معتصمان بحبل آل محمد علیهم السلم اند وجری مذکور که بتعیین در
باطن والله علی ما اقول شهید حنفی است ودر ظاهر در میان
شیعیان ودر زی ایشان است مطلب ساخته که در حجاب تلبیس وتزویر
وحیله حکم بکفر جمیع مجتهدان شیعه وعلماء فرقه ناجیه اثنی عشریه بطلان
در بلده ایشان در عصر و زمان سلطنت اعظم پادشاهان جهان از نسل
بهترین پیغمبران مستعان بعنایات خداوند
رحمان حامی ایمان که ببرکات اجداد و آبا عظام کرام وی شعار ایمانیان

مردی مؤمن هم

در معظم

در معظم بلدان نور ظهور یافت وشعار مخالفان وسنیان بی ایمان
در ظلام آمد گشت واز پیش برود تا بعد از ان سنیان بی ایمان کی بمقتضای
قول شریف امیر مؤمنان و مولی متقیان علی عمران علیه الصلوة والسلم
اخوان عبده اوثان وخصماء رحمان وحزب شیطان وقدریه و
مجوس امت خاتم پیغمبران صلی الله علیه وآله اند گویند جند الکفر
باطن ابوبکر وعمر وعثمان وحقیت مذهب سنیان کفر رافضیان را
در دار العلم ودار الفضل و در زمان سطوت وهیبت پادشاه ایشان
بزبان سنی حنفی بدل وجان در پنهان ودر ظاهر وعیان در زی
رافضیان ودر میان ایشان بلکه قاضی ایشان جاری کرده اند
باعلان تا بحدی که باسماع عالمیان رسید وحکم کننده را تشریف
خلعت تحسین پادشاه ایشان پوشانید وممکن در معظم امور سلطانی
گردانید تا تواند در پرده موافق مذهب سنیان بعمل آرد پس بمقتضای
مفاد حدیث شریف دفع جری مذکور وخذلان وی باعلان لعنت جرأت
مذکوره بقدر اعلان او جرأت مذکوره بر حامیان این ملت واجب است
بلکه فضل وثواب جهاد معروف دارد بلکه افضل از ان است چون آن
اعلان کلمه ایمان میشود وایمان افضل از اسلام است قال ابو جعفر
علیه السلام ان الله فضل الایمان علی الاسلام بدرجة کما

فضل الکعبة علی المسجد الحرام این حدیث شریف منافات
با مساوات نسبت میانهٔ ایمان و اسلام همچنانکه مؤلف شرح آن
درین رسالهٔ شریفه داده ندارد چون جایزاست که مراد ازان تفضیل
بعض افراد جنس اسلام بر بعض دیگر ازان بوده باشد مثل تفضیل
ایمان بر یقین با آنکه یقین فردی از جنس ایمان است همچنانکه اهل عرفان را
معلوم است امام جعفر صادق علیه السلم فرموده ان الایمان افضل
من الاسلام وان الیقین افضل من الایمان وما من شیء
اعز من الیقین وابو الحسن علیه السلم فرموده الایمان فوق الاسلام
بدرجة والتقوی فوق الایمان بدرجة والیقین فوق التقوی
بدرجة وما قسم فی الناس شیء اقل من الیقین وانچه درین مقام
بخاطر می آید از منافات دفع آن تأمل صادق از اهل آن میسر است
و بتقریب انچه در شرح حدیث ششم از حال بد مآل جری مذکور ذکر شد
بخاطر در آمد کلام بعضی از اذکیاء دار الفضل که گفت که مطلب نهان
جری مذکور از اعلان بجرأت مذکوره با ظهور بطلان قول او نزد
شیعیان اهل عرفان و ایقان در بلاد ایمانیان و زمان سطوت و
قاهریت و هیبت پادشاه ایشان اثبات خفی بودن او است
و درین زمان بواسطهٔ آن حکم نجومی که صدیق وی منجم سنی کرده و

در

و در دار العلم شهرت دارد و جری مذکور تصدیق آن نموده از خلاف
قول عز من قایل الم غلبت الروم تا بعد از ظهور آن حیلهٔ اهل من
اهل الحرمان ثانی برخان آل عثمان بجهت خود نجه باشد و بر کلام
بعض از کیاء دار مذکورات که چه حمق بین است جری مذکور را که گمان
کرده که انچه مقصود او است از قول باطل او که مفتی فتوی جهة تعلیق
نوشتن آن که اشعار دارد بتجویز لعنت بمعنی دوری از رحمت الهی
بر ابو حنیفهٔ لعین که لازم مذهب باطل او افتاده نماز بودن انچه آیة الله
علامهٔ حلی در منهاج الکرامه نقل کرده و سبب آن جنت آرامگاه
سلطان محمد خدابنده هدایت یافته و شیعه شده و اعتصام بحبل آل
جسته کافر و مرتد گشته استناد بانکه در شرح نماز مذکور مفتی مزبور
نوشته بعد از تکبیر دو برگ سبز کفش پس نماز مذکور مشتمل بر تکبیر
که الله اکبر است بوده باشد و تجویز لعن بر صاحب نماز مزبور یا آل آن
همچنانکه علما تصریح بجواز آن کرده اند و صدر نوشته که هر اجبت لعن
دارد مستلزم تجویز لعن بر تکبیر است پس کفر و ارتداد مفتی مذکور لازم باشد
بر زیرکان فارس که علم را بفکر صحیح از ثریا بزمین می آورند پنهان
نماند همانا شبیه این قول است قول خارجی که در مقامی که مقصود او
منع از لعن کردن بر عبد الرحمن بن ملجم یا بر عبید الله بن زیاد بوده باشد

چنین گوید بغریب عوام که لعن نمودن بر عبدالرحمن یا عبیدالله مذکور کفر است
بواسطه لفظ جلاله که جزو اسم او است و نیز کلام بعض اذکیات
در وقتی که شایع گشت در شیراز که از جمله استدلالات جری مذکور است
بر کفر و ارتداد فتوی حضه مذکوره لعنت آن که لفظ امام اعظم در عبارت
فتیه مفتی فتوی مذکوره که بنا بر مذهب امام اعظم سنیان ابی ایمان و وضو
به خنه ساختن و پوست سگ پوشیدن و ایستادن بعد از تکبیر
دو برگ سبز گفتن الی قوله ضرطه زدن و منصرف شدن نماز است
اطلاق آن منصرف باسم اعظم خدای عز و علا میشود یا بامیر المؤمنین علیه السلم
و مذکور میشود که همین استدلال در رساله که جری مذکور بجهت قول باطل خود
نوشته و شهرت تمام در شیراز دارد و بعضی از ظرفا رساله مذکوره را
نضرة الحنفی نام نهاده مذکور است هذا آنا ویل من اعمی الله قلبه و لم یخف الله
سبحانه و لم یستحی ممن یمیز یمینه عن شماله و عذر مؤلف در اکثار از
مطاعن جری مذکور و ذکر آن در این رساله شریفه با وجود اکراه جدی
از اهل عرفان را اصلا و مطلقا اعتنا بشان و قول امثال او نیست
چون خارج است از رتبه ایشان و نیز اکثار و تذکار مذکور و اصرار
در اضرار امثال وی است سه امر است یکی قول خیر البشر پیغمبر صلی الله علیه و آله
که فرموده اذا رایتم اهل الریب و البدع من بعدی فاظهروا البراءة

منهم

مفتی ص

منهم و اکثروا من سبهم و القول فیهم و الوقیعة و باهتوهم کیلا
یطمعوا فی الفساد فی الاسلام و یحذرهم الناس و لا یتعلمون
من بدعهم یکتب الله لکم بذلک الحسنات و یرفع به الدرجات
فی الآخرة این حدیث صحیح السند نبوی مذکور در کتاب کافی و عذر دیگر
جلی بجهت اکثار و تذکار و اصرار در اضرار مذکور و عذر دیگر تاسی بعلمای
مذهب چون در بعض کتب ایشان افراط و اکثار در طعون مخالفان
شده همچنانکه اهل عرفان را معلوم است و عذر دیگر تسکین اوجاع قروح
و جروح حاصله در دل و جگر ناشیه از طعن سنان و طغیان جری مذکور
با خراج جراحات آن و اکثار در طعن و قدح و اصرار در اضرار جری مذکور
منافی لزوم رعایت جهت سیادت و انتساب بحضرت رسالت
صلی الله علیه و آله نیست بچند وجه **وجه اول** اگر شک نداریم
که جری مذکور بنا بر آنچه گذارش یافت از حال و اعتقاد او در این رساله
شریفه خارج است از زمره شیعه تا چه رسد بائمه معصومین علیهم السلم
و نیز شک نداریم بنا بر تواتر معنوی احادیث مرویه از صادقین علیهم السلم
که ارواح شیعه تا چه آفریده شده است از طینت اجساد ائمه
معصومین علیهم السلم که از علیین و از تحت عرش رب العالمین است
و ارواح ائمه معصومین از بالاتر از علیین و اجساد شیعه مثل آنها چه

از باب ترا از علیین مخلوق شده و کردانیده نشده است در مثل انجه روح
و طینت شیعه ناجیه از انست بجهت اعلی نصیبی که بجهت پیغمبران خدای عز و علا
پس جهت شرف سبب جری مذکور لا انجلو من نظر و الا کذب اخبار صادقین
معصومین لازم می آید امام جعفر صادق علیه السلم فرمود ان الله خلقنا
من نور عظمته ثم صور خلقنا من طینة مخزونة مکنونة من تحت
العرش فاسکن ذلک النور فیه فکنا نحن خلقا و بشرا نورانیین
لم یجعل لاحد فی مثل الذی خلقنا منه نصیب و خلق ارواح
شیعتنا من طینتنا و ابدانهم من طینة مخزونة اسفل من ذلک
الطینة و لم یجعل الله لاحد فی مثل الذی خلقهم منه
نصیب الا للانبیاء صلوات الله علیهم و لذلک صرنا و هم
الناس و صار سایر الناس همجا للنار و الی النار و امام محمد باقر
علیه السلم فرمود ان الله خلقنا من اعلی علیین و خلق قلوب شیعتنا
مما خلقنا منه و خلق ابدانهم من دون ذلک فقلوبهم تهوی
الینا لانها خلقت مما خلقنا ثم تلا هذه الایة کلا ان
کتاب الابرار لفی علیین و ما ادریک ما علیون کتاب
مرقوم یشهده المقربون و خلق عدونا من سجین و خلق قلوب
شیعتهم منه و ابدانهم من دون ذلک فقلوبهم تهوی الیهم

لانها

لانها خلقت مما خلقوا منه ثم تلی هذه الایة کلا ان کتاب
الفجار لفی سجین و ما ادریک ما سجین کتاب مرقوم و احادیث
دیگر در معنی این دو حدیث شریف در اصول کتاب کافی کلینی
بسیار است و در کتاب من لا یحضره الفقیه مذکور است قال الصادق
علیه السلم من وجد برد حبنا علی قلبه فلیکثر الدعا لامه فانها
لم تخن اباه و کان النبی علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله
اذا وقع الشک فی نسبه عرضت علیه ولایة امیر المومنین علیه السلم
فان قبلها الحق بنسبه بمن نسبی الیه و ان انکرها نفی و کان جابر
بن عبد الله انصاری یدور فی سکک الانصار بالمدینة و هو
یقول علی خیر البشر فمن ابی فقد کفر یا معاشر الانصار ادبوا
اولادکم علی حب علی فمن ابی فانظروا فی شان امه **وجه دوم**
در روضه کافی کلینی مذکور است مروی از بعض موالی ابی الحسن علیه السلم
قال کان عند ابی الحسن موسی علیه السلم رجل من قریش فجعل یذکر
قریشا و العرب فقال له ابو الحسن علیه السلم عند ذلک دع هذا
الناس ثلثه عربی و مولی و علج فنحن العرب و شیعتنا الموالی و من
لم یکن علی مثل ما نحن فیه فهو علج فقال القرشی تقول هذا یا
ابا الحسن و این افخاذ القریش و العرب فقال ابو الحسن علیه السلم هو

در افخار

ما فلنتلك وجه سیوم منع صحت انتساب مذکور بجهت جری
مذکور همچنانکه مشهورست در دار العلم و مؤلف نیز آنرا از بسیاری معتبرین
سادات دار مذکور از نسابه دانجویه و دشتکیه و شیرنقیه و غیر سادات
از معمرین شنیده و مؤید آنست انچه جد مبرور مغفور سید علامه
شاه تقی الدین محمد نسابه بخط خود در تتمه نسب نامچه معتبره معروفه
بشجره سادات دشتکیه بهمین عبارت بعینها و اما یحیی بن اسحق
الواعظ فات صغیرا و ما اعقب و نسب یحیی مذکور در شجره مذکوره
مبین و جهت یحیی بن اسحق الواعظ بن علی بن عربشاه بن امیرانیه
بن امیری بن ابی علی الحسن بن الحسین الغزیزی بن زید بن علی بن
محمد بن علی بن جعفر بن احمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی الامام زین
العابدین ابن الشهید الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلم و جری
مذکور نسب خود را بلا ملاحظه نقش نگین بزرگ او که اجداد از صدور جراءت
مذکوره از و نقش کرده در اسناید بسیار که در دستهای اهل شیراز است
یافت میشود منتهی بیحیی مذکور الی المعصوم علیه السلم مع ذکر جمیع آبائه
المذکورین ساخته و موضع حاجت از شجره مذکوره بمطابقه ثقات
نزد مؤلف است مؤلف میگوید که کذب شرف نسبی اسمی جری مذکور
شهرت تمام میانه خاص و عام دارد و اکابر سادات عظام دار الفضل

نوشتم

ازسابقین

ازسابقین و لاحقین باجمعهم قطع بانتفاء آن کرده اند و منتسب
بر وجهی که مجال احتمال صدق آن نداده اند و میدهند و بصراحت در نسب نامچه
سادات عظیم البرکات نسابه که نزد سید مؤتمن امیر عبد المؤمن
نسابه دو نسخه ازان بخط قدیم بغایت معتبر یکی بخط سید مغفور مذکور
یافت میشود مذکورست و همچنین در نسب نامچه که سید مبرور مغفور
مشهور براستی گفتار و کتاب در هر باب امیر شاه ابو تراب انجو
در انساب نوشته مأخوذ از کتب معتبره عند اولی الالباب سید میرزا
مذکور رحمه الله از کتاب عرایس نقل کرده باین وجه که حضرت مقدسه
عزیه اسحاقیه بغیر از حضرت صدریه محمدیه دشتکیه که تناسل نسل شریف
باوست دو فرزند دیگر نیز بود اکبر مسمی بیحیی و اصغر بمنصور که هردو
قبل از انکه بسن بلوغ رسند و از مستلذات این جهان بهره مند محظوظ
گردند نقد حیات بمتقاضی هادم اللذات سپردند و از هردو نسل نماند
و بی عقب اند انتهی ما نقله السید المبرور شاه ابو تراب محمد الانجوی
یکنسخه ازان بالفعل نزد سید جلیل میرزا ابراهیم انجو هست و تصریح
بکذب نسب مذکور شده و اکابر سادات ذوی الاحترام و علما
اعلام دار العلم بتصریحات و تلویحات بآن نموده اند حتی انکه سید
مسند امیر صدر الدین محمد واعظ این سه بیت شعر گفته

لسند اقوام بیحیی واز * معنی قبل ان یبلغ الناس حضورا * ثم ان یحیی قبلهم
کان سیدا * ولکن بلا نسل وکان حصورا * کفانا علیه شاهدا قول ربنا
بان کان یحیی سیدا وحصورا * وشاعر دیگر سابق بر سید مذکور در این
باب گفته شعر اما کم من قبل تو کم الجهل * وجرکم من حتفه کم التمهل
ولو کنتم ممن یدبر امره * لما صرتم نسل الذی ما له نسل * ولاحق نیز گفته در
باب مذکور شعر ادعوا انتسابهم بعلی * ذلک کذب افک اقرار زور
زعمهم ان فی الوسط یحیی * کیف ذا وهو سید وحصور * وبالجمله ثبوت
یحیی بن اسحق بن علی بن عرب شاه الی آخر ما ذکر که جری مذکور نسب خود
به او درست داشته در نقش نگین مجدد وی در حالت صغر منتفی علیه و قطعیت
بدون خلاف در آن وجری خود اقرار بآنکه جد وی یحیی مذکور است موافق
نقش نگین خود دارد پس هر دو مقدمه مسلم بوده باشد و با تسلیم مقدمتین
منع متوجه حمق بزرگ است وجه چهارم بر فرض تسلیم تحقق شرف
نسبی چون مساوات حکم حدود و عقوبات شرعیه میانه احرار و عدم تفاوت
آن باعتبار شرف نسب واجب و عدم آن متحقق است چنانچه اهل عرفا را
معلوم است بلکه بد کردن شریف یا عالم اقبح است از بد کردن وضیع یا
جاهل و جمع نمودن اسائت باشراف یا بمعرفت موجب اغلظیت و
اشدیت عقوبت و مؤاخذت است بسبب جمع کردن آن با عدم آن

صدوق

صدوق طایفه محقه ناجیه قدس الله سره در باب الاعتقاد فی العلویه
از کتاب اعتقاد شیعه مغلحه ذکر کرده این عبارت شریفه را واعتقادنا
فی المسیء منهم ان له ضعف العقاب وفی المحسن منهم ان له ضعف
الثواب وقال الصادق علیه السلم من خالف دین الله وتولی
اعداء الله او عادی اولیاء الله فالبراءة منه واجبة کائنا من کان
من ای قبیلة کان وقال امیر المومنین علیه السلم لابنه محمد بن الحنفیه
تواضعک فی شرفک اشرف لک من شرف آبائک وقال
الصادق علیه السلم ولایتی لامیر المومنین احب الی من ولادتی
منه وسئل الصادق علیه السلم عن آل محمد فقال آل محمد من حرم
علی رسول الله انکاحه وقال الله عز وجل ولقد ارسلنا
نوحا وابراهیم وجعلنا فی ذریتهما النبوة والکتاب فمنهم
مهتد وکثیر منهم فاسقون وسئل الصادق علیه السلم عن قول الله
ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم
لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخیرات باذن الله فقال
الصادق علیه السلم الظالم لنفسه هنا من لا یعرف حق الامام
والمقتصد العارف بحق الامام والسابق بالخیرات باذن الله
تعالی هو الامام وسال اسمعیل یعمل سوءا یجز به وقال ابو جعفر

الباقر علیه السلم فی حدیث طویل لیس بین الله وبین احد قرابة
احب الخلق الی الله اتقیهم واعملهم بطاعته والله ما یتقرب
الی الله عز وجل الا بالطاعة ما معنا براءة من النار ولا علی الله
لاحد حجة من کان لله مطیعا فهو لنا ولی ومن کان لله
عاصیا فهو لنا عدو ولا ینال ولایتنا الا بالورع والعمل وقال
نوح علیه السلم رب ان ابنی من اهلی وان وعدک الحق وانت
احکم الحاکمین قال یا نوح انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح
فلا تسألن ما لیس لک به علم انی اعظک ان تکون من الجاهلین
قال رب انی اعوذ بک ان اسألک ما لیس لی به علم والا
تغفر لی وترحمنی اکن من الخاسرین وسئل الصادق علیه السلم
عن قول الله عز وجل یوم القیمة تری الذین کذبوا علی الله
وجوههم مسودة الیس فی جهنم مثوی للمتکبرین قال من
زعم انه امام ولیس بامام قیل وان کان علویا فاطمیا وقال
الصادق علیه السلم لیس بینکم وبین من خالفکم الا المضمر قیل وای
شیء المضمر قال ای الذی تسمونه البراءة فمن خالفکم فابرؤا منه
وان کان علویا فاطمیا وقال الصادق علیه السلم فی ابنه عبد الله
انه لیس علی شیء مما انتم علیه وانی ابرأ منه برأ الله منه انتهی عبارة

الصدوق

الصدوق رحمه الله مؤلف میگوید که بر تقدیر ثبوت شرف نسب جری
مذکور عقاب و عذاب و مؤاخذت جرأت و اسائت او ضعف
عقاب غیر او که شرف نسب مذکور ندارد بر تقدیر صدور آن ازو
خواهد بود باعتقاد طایفه محقه و چون بیقین مخالفت دین الله تعالی
و توالی اعدای الله و معادات اولیاء الله کرده و نموده برائت ازو
واجبست از هر قبیله که بوده باشد بمقتضای قول صادق علیه السلم و نیز
اگر تولی با بوحنیفه لعین که بیقین دشمن ائمه معصومین علیهم السلم است کرده
و اطاعت رب العالمین نکرده و عصیان وی عز و علا بسبب جرأت
مذکوره نموده دشمن اهل البیت علیهم السلم است و برائت از دشمن اهل
البیت علیهم السلم واجبست و چون زعم او مخالف اعتقاد امامیه اثنی عشریه
بامامت ائمه اثنی عشر از جمله الذین کذبوا علی الله وجوههم مسودة
الیس فی جهنم مثوی للمتکبرین خواهد بود و نیز چون مخالف شیعه
ناجیه است در مضمر که آن نزد ایشان برائت معروف و موسوم است
چون تولی بامام اعظم سنیان بی ایمان نموده بیقین همچنانکه اهل عرفان
و ایقان دار العلم را معلوم گشته برائت ازو واجبست اگر چه علوی
فاطمی بوده باشد همچنانکه امام جعفر صادق علیه السلم امر بآن کرده و
اگر مجرد شرف نسب جهت نجات از عقوبات او این کافی می بود

پسر نوح پیغمبر صلی الله علیه بعلت مخالفت در دنیا بغرقاب هلاکت ابدی و بلا
مبتلا و در آخرت بنار عقوبت جبار قهار عز و علا گرفتار نمی شد و امام
جعفر صادق علیه السلم از پسر صلبی خود برائت نمی نمود و در حق او
نمی فرمود و انی ابرء منه برء الله منه پس منافات موهومه مذکوره
را اساس و اصلی متحقق نبود و بدان ایدک الله تعالی و ایانا بنور معرفت که
بمجرد قرب نسب لحمی دموی با بعد نسب اسلامی ایمانی شرف و مزیت
و فضل و کرامت بجهت شخص حاصل نباشد قال الله تعالی ان اکرمکم
عند الله اتقیکم فلا انساب بینهم یومئذ و لا یتساءلون
و نظر کن در جلالت و علو قدر و عظم شان سلمان فارسی رحمة الله علیه
و نسب وی با آنکه اول ارکان اربعات و مزیت بر ابی ذر دارد
و کشی در کتاب خود زیاده بر سی حدیث که هر یک دلالت بر جلالت
و عظم شان و علو مکان سلمان دارد روایت کرده و بعد از آن نظر
کن در قرب نسب ابی لهب نسبت به پیغمبر و بنی عباس نسبت به
حق ائمه اثنی عشر علیهم السلم و اعتبار کن حق مقام را انساب ابن تعات
حدیث صحیح ابی حمزه ثمالی مذکور در کافی باین طریق محمد بن یحیی
عن احمد بن محمد بن عیسی عن الحسن بن محبوب عن مالک بن عطیه
عن ابی حمزة الثمالی قال کنت عند ابی جعفر علیه السلم اذ استاذن

علیه

علیه رجل فاذن له فدخل علیه فسلم فرحب به ابو جعفر علیه السلم
و ادناه و سائله فقال الرجل جعلت فداک انی خطبت الی
مولاک فلان بن ابی رافع ابنته فلانة فردنی و رغب عنی
و ازدرانی لدمامتی و حاجتی و غربتی و قد دخلنی من ذلک
غضاضة هجمة غض لها قلبی تمنیت عندها الموت فقال ابو جعفر
علیه السلم اذهب فانت رسولی الیه و قل له یقول لک محمد بن علی
بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلم زوج منجح بن رباح
مولای بنتک فلانة و لا ترده قال ابو حمزة فوثب الرجل فرحا
مسرعا برسالة ابی جعفر علیه السلم فلما ان توارى الرجل قال
ابو جعفر علیه السلم ان رجلا کان من اهل الیمامة یقال له جویبر
اتی رسول الله صلی الله علیه و آله منتجعا للاسلام فاسلم و حسن
اسلامه و کان رجلا قصیرا دمیما محتاجا عاریا و کان من قباح
السودان فضمه رسول الله صلی الله علیه و آله لحال غربته و کان
یجری علیه طعاما صاعا من تمر بالصاع الاول و کساه شملتین
و امره ان یلزم المسجد و یرقد فیه باللیل فمکث بذلک ما شاء الله
حتی کثر الغرباء ممن یدخل فی الاسلام من اهل الحاجة بالمدینة
و ضاق بهم المسجد فاوحی الله عز و جل الی نبیه صلی الله علیه و آله

ان طهر مسجدك واخرج من المسجد من يرقد فيه بالليل ومر
بسد ابواب من كان له في مسجدك باب الا باب علي عليه السلام
ومسكن فاطمة عليها السلام ولا يمرن فيه جنب ولا يرقد فيه
غريب قال فامر رسول الله صلى الله عليه وآله بسد ابوابهم الا
باب علي واقر مسكن فاطمة عليها السلم صلى الله عليهما على حاله قال
ثم ان رسول الله صلى الله عليه وآله امر ان يتخذ للمسلمين سقيفه
فعملت لهم وهي الصفة ثم امر الغرباء والمساكين ان يظلوا فيها
نهارهم وليلهم فنزلوها واجتمعوا فيها فكان رسول الله صلى الله
عليه وآله يتعاهدهم بالبر والتمر والشعير والزبيب اذا كان عنده
وكان المسلمون يتعاهدونهم ويرقون عليهم لرقة رسول الله
صلى الله عليه وآله ويصرفون صدقاتهم اليهم فان رسول الله صلى الله عليه وآله
نظر الى جويبر ذات يوم برحمة منه له ورقة عليه فقال له يا جويبر
لو تزوجت امرأة فعففت بها فرجك واعانتك على دنياك
وآخرتك فقال له جويبر يا رسول الله بابي انت وامي من يرغب
فيّ فوالله ما من حسب ولا نسب ولا مال ولا جمال فاية
امرأة ترغب فيّ فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله يا جويبر
ان الله قد وضع بالاسلام من كان في الجاهلية شريفا

ورفع

وشرف بالاسلام من كان في الجاهلية وضيعا واعز
بالاسلام من كان في الجاهلية ذليلا واذهب بالاسلام
من كان من نخوة الجاهلية وتفاخرها بعشائرها وباسق
انسابها فالناس اليوم كلهم ابيضهم واسودهم وقرشيهم
وعربيهم وعجميهم من آدم عليه السلم خلقه الله من طين وان
احب الناس الى الله عز وجل يوم القيمة اطوعهم له واتقاهم
ما اعلم يا جويبر لاحد من المسلمين عليك اليوم فضلا الا
لمن كان اتقى لله منك واطوع ثم قال له انطلق يا جويبر الى
زياد بن لبيد فانه من اشرف بني بياضة حسبا فيهم فقل له اني
رسول رسول الله اليك وهو يقول لك زوج جويبرا ابنتك
الدلفاء قال فانطلق جويبر برسالة رسول الله صلى الله عليه وآله
الى زياد بن لبيد وهو في منزله وجماعة من قومه عنده فاستاذن
رسول له وسلم عليه ثم قال يا زياد بن لبيد اني رسول رسول الله
اليك في حاجة لي فابوح بها ام اسرها اليك فقال له زياد
بل بح بها فان ذلك شرف لي وفخر فقال له جويبر ان رسول الله
صلى الله عليه وآله يقول لك زوج جويبرا ابنتك الدلفاء
فقال له زياد ارسول الله ارسلك الى بهذا يا جويبر فقال له نعم

بما كنت لاكذب على رسول الله صلى الله عليه وآله فقال له زياد
انا لا نزوج فتياتنا الا اكفانا من الانصار فانصرف يا جويبر
حتى القى رسول الله صلى الله عليه وآله فاخبره بعذري فانصرف جويبر
وهو يقول والله ما بهذا نزل القران ولا بهذا ظهرت نبوة
محمد صلى الله عليه وآله فسمعت مقالته الدلفا بنت زياد وهي
في خدرها فارسلت الى ابيها ادخل الي فدخل اليها فقالت له
ما هذا الكلام الذي سمعته منك يحاوره جويبر فقال لها
ذكر لي ان رسول الله صلى الله عليه وآله ارسله وقال يقول لك
رسول الله صلى الله عليه وآله زوج جويبر ابنتك الدلفا فقالت له
والله ما كان جويبر ليكذب على رسول الله صلى الله عليه وآله زوج
جويبر ابنتك الدلفا فقالت له والله ما كان جويبر ليكذب
على رسول الله صلى الله عليه وآله بحضرته فابعث الآن رسولا
يرد عليك جويبر فبعث زياد رسولا فلحق جويبر فقال له زياد
يا جويبر مرحبا بك اطمئن حتى اعود اليك ثم انطلق زياد الى
رسول الله صلى الله عليه وآله فقال له بابي انت وامي ان جويبر
اتاني برسالتك وقال ان رسول الله صلى الله عليه وآله يقول
لك زوج جويبر ابنتك الدلفا فلم الن له في القول

ورايت

ورايت لقاك ونحن لا نزوج الا اكفانا من الانصار
فقال رسول الله صلى الله عليه وآله يا زياد جويبر مؤمن و
المؤمن كفو للمؤمنة والمسلم كفو للمسلمة فزوجه يا زياد ولا
ترغب عنه قال فرجع زياد الى منزله ودخل على ابنته فقال
لها ما سمعه من رسول الله صلى الله عليه وآله فقالت له انك
ان عصيت رسول الله صلى الله عليه وآله كفرت فزوج جويبر
فخرج زياد فاخذ بيد جويبر ثم اخرج الى قومه فزوجه على سنة الله
وسنة رسوله صلى الله عليه وآله وضمن صداقه قال فجهزها زياد
وهيئوها ثم ارسلوا الى جويبر فقالوا له الك منزل فنسوقها اليك
فقال والله ما لي من منزل قال فهيئوها وهيئوا لها منزلا وهيئوا
فيه فراشا ومتاعا وكسوا جويبر ثوبين ثم ادخلت الدلفا في بيتها
وادخل جويبر عليها معتما فلما رآها نظر الى بيت ومتاع و
ريح طيبة قام الى زاوية البيت فلم يزل تاليا للقران راكعا
وساجدا حتى طلع الفجر فلما سمع النداء خرج وخرجت زوجته
الى الصلوة فتوضات وصلت الصبح وسئلت هل مسك
فقالت ما زال تاليا للقران وراكعا وساجدا حتى سمع النداء
فخرج فلما كان الليلة الثانية فعلوا مثل ذلك واخفوا ذلك

من زياد فلما كان يوم الثالث فعل مثل ذلك فاخبر بذلك
ابوها فانطلق الى رسول الله صلى الله عليه وآله فقال له بابي انت
وامي يا رسول الله امرتني بتزويج جويبر ولا والله ما كان من
مناكحنا ولكن طاعتك اوجبت علي تزويجه فقال له النبي صلى الله
عليه وآله فما الذي انكرتم منه قال انا هيأنا له بيتا ومتاعا و
ادخلت بنتي البيت وادخل معها معتما فما كلمها ولا نظر اليها
ولا دنا منها قام الى زاوية البيت فلم يزل تاليا للقران راكعا و
ساجدا حتى سمع النداء فخرج ثم فعل مثل ذلك في الليلة الثانية
ومثل ذلك في الليلة الثالثة ولم يدن منها ولم يكلمها الى ان
جئتك وما نراه يريد النساء فانظر في امرنا فانصرف زياد وبعث
رسول الله صلى الله عليه وآله الى جويبر فقال له جويبر اوما انا بفحل
بلى يا رسول الله اني لشبق نهم الى النساء فقال له رسول الله صلى الله
عليه وآله قد خبرت بخلاف ما وصفت به نفسك قد ذكر لي انهم
هيئوا لك بيتا وفراشا ومتاعا وادخلت عليك فتاة حسناء
عطرة واتيت معتما فلم تنظر اليها ولم تكلمها ولم تدن منها
فما دهاك اذن فقال له جويبر يا رسول الله دخلت بيتا واسعا
ورايت فراشا ومتاعا وفتاة حسناء عطرة وذكرت حالي التي

اما ترغب النساء فقال له

الشبق شدة الغلمة والغلبة [illegible] نهمة الشراب

نهم كذا فهو منهوم اى مولع به

دهاه اى الداهية اصابه بداهية ومن الامر العظيم

كن

١١٨

كنت عليها وغربتي وحاجتي ووضيعتي وكسوتي مع الغرباء والمساكين فاحببت
اذ اولاني الله ذلك ان اشكره على ما اعطاني واتقرب اليه
بحقيقة الشكر فنهضت الى جانب البيت فلم ازل في صلوتي
تاليا للقران راكعا وساجدا اشكر الله حتى سمعت النداء فخرجت
فلما اصبحت رايت ان اصوم ذلك اليوم ففعلت ذلك اليوم
ثلثة ايام ولياليها ورايت ذلك في جنب ما اعطاني الله
يسيرا ولكني ساريضيها وارضيهم الليلة ان شاء الله فارسل
رسول الله صلى الله عليه وآله الى زياد فاتاه فاعلمه ما قال
جويبر فطابت انفسهم قال ووفى لهم جويبر بما قال ثم ان رسول الله
صلى الله عليه وآله خرج في غزوة له ومعه جويبر فاستشهد
رحمه الله فما كان في الانصار ايم انفق منها بعد جويبر
پيغمبر صلى الله عليه وآله كه مؤمنان را اسوه حسنه در وى حاصل است
محاربت اسرت خود در رضاى خداى عز وعلا مينمود ودر احياء دين
مبين قطع رحم خويش ميكرد ونزديكان خود را بر جحود ايشان
دور ميخواست بنهايت دوري ودوران بغايت دوري از ديگ
ميكردانيد بر استجابت ايشان خداوند رحمان را بغايت نزديكي
ودر راه خداى عز وعلا معادات اقربين وموالات ابعدين ميكرد

چنانکه امام زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلم فرموده اللهم
صل علی محمد امینك علی وحیك ونجیبك من خلقك وصفیك
من عبادك امام الرحمة وقاید الخیر ومفتاح البرکة کما نصب لامرك نفسه
وعرض فیك للمکروه بدنه وکاشف فی الدعاء الیك حامته
وحارب فی رضاك اسرته وقطع فی احیاء دینك رحمه
واقصی الادنین علی جحودهم وقرب الاقصین علی استجابتهم
لك ووالی فیك الابعدین وعادی فیك الاقربین مصاحبت
ومرافقت پیغمبران وصدیقان وشهیدان وصالحان در جنان
بورع وطاعت خداوند رحمان عزوجل ورسول وی علیه السلام
حاصل میشود نه بشرف نسب وقرب لحمی چنانچه قال الله عز من قائل
من یطع الله ورسوله فاولئك مع الذین انعم الله علیهم من النبیین
والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن اولئك رفیقا
الله سبحانه وتعالی ترجیح داده است علما را بر غیر ایشان و فرموده
هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون انما یتذکر
اولوا الالباب مرویست از امام علی هادی علیه السلم که مردی
از فقهاء شیعه را که افحام ناصبی در مناظره کرده بود در او غالب
شده بود و در مجلس آنحضرت که در آن مجلس از علویین و بنی هاشم

بسیار بودند داخل کردند امام علیه السلم او را تقدم بر جمیع داده در پهلوی خود
نشانیدند و این تقدیم بر همه اهل مجلس از اشراف سخت آمد و شیخ هاشمیین
گفت یا ابن رسول الله کیف تقدم عامیا علی سادات بنی هاشم من
الطالبیین والعباسیین امام علیه السلم فرمود ایاکم ان تکونوا
من الذین اوتوا نصیبا من الکتاب یدعون الی کتاب الله
لیحکم بینهم ثم یتولی فریق منهم وهم معرضون اترضون
کتاب الله حکما قالوا بلی امام علیه السلم گفت قال الله سبحانه
وتعالی یرفع الله الذین اوتوا العلم درجات فلم رجحا
للعالم المؤمن الا ان ترفع علی المؤمن غیر العالم فهل قال الله
یرفع الله الذین اوتوا العلم درجات وقال یرفع الله الذین
اوتوا شرف النسب درجات اولیس قال الله تعالی هل یستوی
الذین یعلمون والذین لا یعلمون فکیف تنکرون رفعی لهذا
لما رفعه الله تعالی لما الخسر الفلان الناصبی بحجج الله التی علمها
من عباسی گفت یا ابن رسول الله ان منذ اول الاسلام تقدم الافضل
فی الشرف علی من دونه امام علیه السلم گفت سبحان الله الیس العباس
بایع ابی بکر وهو تیمی والعباس هاشمی اولیس عبدالله بن عباس
یخدم عمر بن الخطاب وهو هاشمی وعمر عدوی وما بال عمر ادخل البعد

فی الشوری علم یدخل العباس فان کان رفعنا من لیس بهاشمی
علی هاشمی منکرا فانکروا علی العباس بیعته لابی بکر و علی عبدالله
بن عباس بجد شده لعمی و سبقت پیغمبر آخر الزمان بر همه پیغمبران بجهت
سبقت او در ایمان آوردن بخدا و بدرحمان عز و علا بود و در روز الست
در وقتی که میثاق پیغمبران گرفت و اشهاد ایشان بر نفس ایشان نمود از
امام جعفر صادق علیه السلم مرویست که گفت بعضی قریش رسول الله صلی
علیه و آله را گفت بای شیء سبقت الانبیاء و انت بعثت آخرهم و خاتمهم
پیغمبر گفت انی کنت اول من آمن بربی و اول من اجاب حیث اخذ الله
میثاق النبیین و اشهدهم علی انفسهم الست بربکم فکنت اول
نبی قال بلی فسبقتهم بالاقرار بالله عز و جل حاصل که مزیت و شرف و
فضل و کرامت بمعرفت و اطاعت و عبادت الهیت و تقوی و ورع
نه بچیزی دیگر همانا گویند که بعد از تسلیم شرف نسبی و فضل قرابت نبی ع
مودت لازم است بنص قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی
و اصرار در اضرار منافی مودت لازمه است گوییم جهت لزوم مودت
از حیثیت قرابت منافات با کراهت از حیثیت مخالفت در دین مبین
ندارد و همچنانکه در فعل پیغمبر خیر البشر صلی الله علیه و آله و نیز سابق هم مرویست
از امام جعفر صادق علیه السلم که بابی جعفر احول گفت ما یقول اهل البصرة

فی هذه الآیة قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی
ابو جعفر گفت قلت جعلت فداک انهم یقولون انها لاقارب
رسول الله صلی الله علیه و آله امام علیه السلم گفت کذبوا
انما نزلت فینا خاصة فی اهل البیت فی علی و فاطمة و الحسن و
الحسین اصحاب الکسا علیهم السلم این حدیث در کتاب روضه کافی
کلینی مذکور است **وجه یازدهم** وجوب اهتمام بامور مؤمنان
و مسلمانان و نصیحت بجهت ایشان و رعایت و نفع ایشان که در مقام
بخذلان جری مذکور و اعلان بان متحقق میشود چون وی تعالن و تظاهر
بجرات مذکوره کرده و مشهور ساخته که حقیقت او در آنچه گفته و نوشته
و حکم کرده که اما بجویز لعن بر ابو حنیفه و نماز لازم مذهب او کفر و ارتداد
بر دیوانیان پادشاه شیعیان ظاهر گشته و لهذا از تشریف خلعت
تحسین و حکم تمکین او در معظم امور مسلمین داده و نوشته اند و بنابر این
شهرت کاذبه و ضلال وی مستضعفان بر ضلالت می افتند
چون بناء دین ایشان بر تقلید و اعتبار سلطان است و بتمکین و تسلیط
وی ضیاع حقوق و اموال مسلمانان در قطر عظیم عموما و تجار کاشان
و یتیمان و غایبان خصوصا بیقین میشود بشهادت عیان تضییع و
غصب سه هزار تومان تقریبی اموال تتر و که مرد راجع از هندوستان

برادر عرفان و در یافتن موت او را بعد از وصیت بجمیع آن بجهت
وجوه بر و نصب وصی بر آن و در ترک ذکر کیفیت غضب و تفضیح تروک
مذکور را اعتماد بظهور آن شده چون از شیوع و ذیوع بحد مشاهده و عیان
رسیده پس یقین بر عدم از لال و خذلان جری بن بعلت جرات مذکوره
وی و رفع تمکین و تسلیط او اختلال امور دارین مسلمین مترتب است
بر وجهی که کافه اهل عرفان اذعان بآن دارند و اهتمام بامور شایان
مسلمانان در رعایت نفع دنیا و آخرت ایشان بر هر قادر بر آن خصوص
پادشاه دین پناه راعی و حامی اهل ایمان واجب چون بمقتضای
احادیث خازنان علم رحمان اهتمام مذکور و رعایت مذکوره از لوازم مسلمانیست
بعض خیر البشر صلی الله علیه و آله فرموده انسک الناس نسکا انصحهم جیبا
و اسلمهم قلبا لجمیع المسلمین و نیز فرموده من اصبح لا یهتم بامور
المسلمین فلیس منهم و من سمع رجلا ینادی یا للمسلمین فلم یجبه
فلیس بمسلم و نیز فرموده الخلق عیال الله فاحب الخلق الی الله من
نفع عیال الله و ادخل علی اهل بیت سرورا و نیز فرموده احب الناس
الی الله انفع الناس للناس و امام جعفر صادق علیه السلام در تفسیر قول الله
عز و جل و جعلنی مبارکا اینما کنت گفت نفاعا و امام محمد
باقر علیه السلم در بیان معنی قول الله عز و جل و قولوا للناس حسنا

کفت

گفت قولوا للناس احسن ما تحبون ان یقال فیکم و عذر
مؤلف رساله در اهتمام تمام در دفع جری مذکور در امور مسلمانان
و دفع ضرر از ایشان و خذلان و اذلال او بعلت جرات مذکوره
احادیث شریفه است باید که محمول بر دیگر محملی شود والله علی ما
نقول شهید وجه دوازدهم فضیلت حب فی الله و بغض
فی الله و منع فی الله که کمال ایمان بآن است چون شک نیست که جری
مذکور بعلت جرات مذکوره و اصرار بر آن و اظهار اعتقاد و اعلان
بآن تا بحدی که بمرافقان و مخالفان بسیاری از بلدان رسیده
و از جهت آن که منحصر در بطلان است مخالفان را که اخوان و عبده
اوثان و خصمان خداوند رحمان و حزب شیطانند مسرور و شادمان
و اهل ایمان و ایقان را که دوستان خالق انس و جانند محزون گردانیده
و بیقین سرور مخالفان بطلان و حزن موافقان و اهل ایمان از طغیان
مبغوض و مسخوط الهیست و هرچه مبغوض و مسخوط الهی است بغض
آن بر ایمانیان واجب پس بر پادشاه دین پناه بغض جری
مذکور و زجر و منع و اذلال و خذلان او از جهت جرات مذکوره واجب
باشد چون بغض و زجر و منع و اذلال و خذلان مثل او از جهت
مذکوره عین بغض و زجر و منع و اذلال و خذلان مخالفان از جهت جلالت

که همین محبت و قبول و اکرام مؤمنان است از جهت ایمان که محبوب الحق است
پس از زجر و منع مذکور جهت حب فی الله و بغض فی الله بوده باشد
و وجوب و فضل رعایت جهت مذکوره ازین احادیث شریفه معلوم میشود

قال رسول الله صلی الله علیه و آله اوثق عری الایمان الحب فی الله
والبغض فی الله و تولی اولیاء الله والتبری من اعداء الله وقال
ایضا صلی الله علیه و آله ود المؤمن فی الله من اعظم شعب الایمان
الا و من احب فی الله و ابغض فی الله و اعطی فی الله و منع
فی الله فهو من اصفیاء الله وقال ابو عبد الله علیه السلم من اوثق
عری الایمان ان یحب فی الله و یبغض فی الله و یعطی فی الله
و یمنع فی الله وقال ایضا علیه السلم حین سئل عن الحب و البغض
امن الایمان وهل الایمان الا الحب و البغض ثم تلی هذه
الآیة حَبَّبَ إِلَیْکُمُ الْإِیمَانَ وَزَیَّنَهُ فِی قُلُوبِکُمْ وَکَرَّهَ إِلَیْکُمُ
الْکُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْیَانَ أُولَئِکَ هُمُ الرَّاشِدُونَ
وقال علی بن الحسین علیه السلم اذا جمع الله عز و جل الاولین و الآخرین
قام مناد فنادی یسمع الناس فیقول این المتحابون فی الله قال
فیقوم عنق من الناس فیقال لهم اذهبوا الی الجنة بغیر حساب
قال فتلقاهم الملائکة فیقولون الی این فیقولون الی الجنة

بغیر حساب قال فیقولون فای ضرب انتم من الناس فیقولون
نحن المتحابون فی الله قال فیقولون وای شیء کانت اعمالکم
قالوا کنا نحب فی الله و نبغض فی الله قال فیقولون نعم اجر
العاملین وقال ابو عبد الله علیه السلام ان الرجل لیحبکم
وما یعرف ما انتم علیه فیدخله الله الجنة بحبکم وان الرجل
لیبغضکم وما یعرف ما انتم علیه فیدخله الله ببغضکم النار
وقال ابو جعفر علیه السلم اذا اردت ان تعلم ان فیک خیرا فانظر
الی قلبک فان کان یحب اهل طاعة الله و یبغض اهل معصیته
ففیک خیر والله یحبک واذا کان یبغض اهل طاعة الله و یحب
اهل معصیته فلیس فیک خیر والله یبغضک والمرء مع من احب
وقال ابو جعفر علیه السلم لو ان رجلا احب رجلا لله لاثابه الله
علی حبه ایاه وان کان المحبوب فی علم الله من اهل النار ولو ان
رجلا ابغض رجلا لله لاثابه الله علی بغضه ایاه وان کان
المبغض فی علم الله من اهل الجنة وقال ابو عبد الله علیه السلم کل من
لم یحب علی الدین ولم یبغض علی الدین فلا دین له ازین احادیث
شریفه که در کتاب کافی کلینی مذکور است مستفاد میشود که محبت اهل ایمان
از جهت ایمان و بغض مخالفان و سنیان بی ایمان از جهت ضلالت و بطلان

واجبست بلکه جزو ایمان است و از اینجاست که مؤلف رساله در اظهار بغض
مثل جری مذکور که بعضی بر خلاف عقیده اهل ایمان است و ادنی
درجه اعتقاد او خفی بوده است اهتمام تمام دارد و نیز مستفاد میشود
که سنیان بی ایمان چون امام معصوم علیه السلام حب فی الله را و
بغض فی الله را عین ایمان گردانیده و آیه کریمه حبب الیکم الایمان
وزینه فی قلوبکم وکره الیکم الکفر والفسوق والعصیان
اولئک هم الراشدون را که در آن کفر مقابل ایمان افتاده است آورده
و نیز مستفاد میشود که صاحب خیر البته در دل او محبت اهل طاعت و عبادت
خدای عز و علا و بغض اهل معصیت وی هست باین محبت و بغض
جهت خیریت هر کس و محبوبیت او خدای تعالی را شناخته میشود همچنانکه
بعدم آن جهت شریت هر کس و مبغوضیت او خدای عز و جل را و نیز
مستفاد میشود که هر کس که محبت بدین تقویت و نصرت و حمایت آن
و اهل آن و بغض بر دین مثل بغض مخالفان و سنیان بی ایمان که در
مقام نقض دین مبین اند مثل جری مذکور ندارد آن کس خارج از دین است
و نیز مستفاد میشود که مؤمن معتصم بالعروة الوثقی التی لا انفصام لها
الحب فی الله والبغض فی الله و تولی اولیاء الله و تبرا از اعداء الله و
اعطا فی الله و منع فی الله را در دین بنیاد میکند و از اینجاست که اهل

عرفان

عرفان و ایقان در تأخیر منع و زجر جری مذکور از اهل دیوان
پادشاه دین پناه که اعتصام بعروه مذکوره جسته اند در تعجب اند
شاید از حقیقت جرأت مذکوره اطلاع نداشته باشند اگرچه
فی الجمله بگوش ایشان رسیده **فصل** بدان ایدک الله
بعنایته و حرسک برعایته که مؤمنان را که برادرانند در حقیقت
همچنانکه در قرآن کریم و احادیث ائمه هدی علیهم السلام دلالت بر آن شده
حقوق عظیمه بر یکدیگر هست که ادای آن واجبست و تضییع حقی از آن
سبب خروج از ولایت و طاعت خدای تعالی است و احادیثی که
دلالت برین مطلب دارد بسیار است اما آنچه ذکر آن مناسب درین
رساله دیدیم هفت حدیث است **حدیث اول** معلی بن خنیس از
امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که امام علیه السلام را گفتم
که ما حق المسلم علی المسلم امام علیه السلام گفت له سبع حقوق
واجبات ما منهن حق الا وهو علیه واجب ان ضیع منها شیئا
خرج من ولایة الله وطاعته ولم یکن لله فیه من نصیب معلی
گوید گفتم امام را علیه السلام جعلت فداک و چیست ای امام گفت یا معلی
انی علیک شفیق اخاف ان تضیع ولا تحفظ وتعلم ولا
تعمل معلی گفت گفتم لا حول ولا قوة الا بالله امام علیه السلام

حقا

کمترین حق منها ان تحب له ما تحب لنفسك وتکره له ما تکره
لنفسك **والحق الثانی** ان تجتنب سخطه وتتبع مرضاته وتطیع
امره **والحق الثالث** ان تعینه بنفسك ومالك ولسانك ویدك
ورجلك **والحق الرابع** ان تکون عینه ودلیله ومرآته **والحق**
الخامس ان لا تشبع ویجوع ولا تروی ویظمأ ولا تلبس ویعری
والحق السادس ان یکون لك خادم ولیس لاخیك خادم
فوجب ان تبعث خادمك فیغسل ثیابه ویصنع طعامه ویمهد
فراشه **والحق السابع** ان تبر قسمه وتجیب دعوته وتعود مریضه
واذا علمت ان له حاجة تبادر الی قضائها ولا تلجئه ان یسألکها
ولکن تبادره مبادرة فاذا فعلت ذلك وصلت ولایتك
بولایته وولایته بولایتك بدلالت صریح این حدیث صحیح مذکور
در کتاب کافی کلینی هفت حق عظیم مؤمن را بر مؤمن هست و برادر واجب
که بدون ادای آن از عهده ولایت و طاعت خدای تعالی بیرون نمی آید
و بترك آنها خارج از ولایت و طاعت خداوند عز و علا و قطع نصیب
بهجت خدای تعالی در مؤمن تارك حقوق مذکوره میشود یعنی از
عین عنایت الهی بالکلیه می افتد عیاذاً بالله منه و آسان ترین
حقوق واجبه مذکوره که مؤمن دوست دارد و خواهد بجهت برادر مؤمن

خویش

خویش آنچه بجهت خود دوست میدارد و میخواهد و کراهت دارد بجهت خود آنچه
بجهت برادر مؤمن خویش آنچه بجهت خود کراهت دارد و نمیخواهد
واین حق متضمن جمیع حقوق است چنانکه بتأمل ظاهر میشود و بیش از این است
آن در بعضی تاویل و نکته میخواهد چون کلام حکیم است و حق **دویم**
آن است که اجتناب کند آنچه برادر مؤمن را بخشم می آورد که آن سخط
الهیست زیرا که مؤمن از آنچه مرضی باری عز اسمه است بخشم در نمی آید
و پیروی کند مرضات مؤمن را و طاعت امر وی نماید چون خلاف مرضات
الهی مرضی مؤمن نیست و همچنین امر اطاعت امر وی و حق **سیوم**
آنکه اعانت کند برادر مؤمن را بنفس و مال و زبان و ید و رجل خویش چون
رفع ضرر از مؤمن واجبست و حق **چهارم** آنکه چشم حق بین و
راه نما حق و آینه حق نما برادر مؤمن خود بود چون امر بمعروف و نهی از
منکر واجبست و حق **پنجم** آنکه سیر از طعام و آب نباشد
در حالی که برادر مؤمن او گرسنه یا تشنه است چه رفع خلت و حاجت
ضرورت مؤمن بر مؤمن واجبست و همچنین امر لباس و حق **ششم**
آنکه بفرستد خادم خود را بجهت برادر مؤمن که جامهای او بشوید و طعام
بجهت او بسازد و فراش او بگستراند در وقت ضرورت و حاجت
بنا بر وجوب آن و حق **هفتم** آنکه راستگو در قسم او در حالی

که میگوید که والله که این امر مباح را بکن و اجابت دعوت او کند و عیادت
بیمار او نماید و بجنازهٔ او حاضر شود و چون اطلاع بحاجت او یابد قبل
از ذل سؤال مبادرت بقضاء آن نماید و چون قیام بحقوق مذکوره
بر وجه مذکور کرد وصل ولایت از جانبین که موصول است بولایت
خدای عز و علا نموده خواهد بود و الا قاطع ولایت مزبوره خواهد بود
عیاذا بالله منه و امام علیه السلم در حدیث دیگر بروایت معلی در جواب
سؤال او از حق مؤمن فرموده سبعون حقا لا اخبرک الا بسبعة
فانی علیک مشفق اخشی ان لا تحتمل پس گفت لا اشبع و یجوع
و لا تکتسی و یعری و تکون دلیله و قمیصه الذی یلبسه و لسانه
الذی یتکلم به و تحب له ما تحب لنفسک و ان کانت لک
جاریة بعثتها لتمهد فراشه و تسعی فی حوائجه باللیل و النهار
فاذا فعلت ذلک وصلت ولایتک بولایتنا و ولایتنا
بولایة الله عز و جل حدیث دویم عیسی بن ابی منصور
بروایت کلینی از و بسند وی گفت که من و ابن ابی یعفور و عبد الله
بن طلحه نزد ابی عبد الله امام جعفر صادق علیه السلم بودیم که حضرت
امام ابتدا از بدون سبق سؤال احدی فرمود یا ابن ابی یعفور
قال رسول الله صلی الله علیه و آله ست خصال من کن فیه

کان بین یدی الله عز و جل و عن یمین الله پس ابن ابی یعفور گفت
و ما هی جعلت فداک امام علیه السلم گفت یحب المرء المسلم لاخیه
ما یحب لاعز اهله و یکره المرء المسلم لاخیه ما یکره
لاعز اهله و ناصحه الولایة پس ابن ابی یعفور گریست و گفت
کیف یناصحه الولایة امام علیه السلم گفت یا ابن ابی یعفور اذا
کان بتلک المنزلة بثه همه ففرح لفرحه ان هو فرح و حزن لحزنه
ان هو حزن و ان کان عنده ما یفرج عنه فرج عنه و الا دعی الله له
پس ابو عبد الله گفت ثلث لکم و ثلث لنا ان تعرفوا فضلنا و ان
تطأوا اعقبنا و تنتظروا عاقبتنا فمن کان هکذا کان بین
یدی الله عز و جل فیستضیئ بنورهم من هو اسفل منهم و اما الذین
عن یمین الله فلو انهم یراهم من دونهم لم یهنهم العیش مما یرون
من فضلهم پس ابن ابی یعفور گفت و ما لهم لا یرون عن یمین الله
امام علیه السلم گفت یا ابن ابی یعفور انهم محجوبون بنور الله اما بلغک
الحدیث ان رسول الله صلی الله علیه و آله کان یقول ان لله خلقا
عن یمین العرش بین یدی الله و عن یمین الله وجوههم ابیض
من الثلج و اضوء من الشمس الضاحیة یسال السایل ما هؤلاء
فیقال هؤلاء الذین تحابوا فی جلال الله حدیث سیوم

مرویست از ابان بن تغلب که گفت با امام جعفر صادق علیه السلم
طواف میکردم که عارض شد مرا مردی از شیعیان که سؤال کرده بود که
من با او بروم در حاجت او و اشارت بسوی من نمود من کراهت کردم
که واگذارم امام علیه السلم را و با او بروم پس اشارت دیگر کرد من بعد طواف
بودم امام علیه السلم او را دید و فرمود یا ابان ایاك یرید هذا
یعنی این مرد ترا میخواهد گفتم نعم مرا میخواهد امام علیه السلم گفت این مرد کیست
گفتم مردیست از شیعیان شما امام علیه السلم گفت هو علی مثل ما انت علیه
یعنی او بر ولایت و برائت است مثل تو گفتم نعم امام علیه السلم گفت
فاذهب الیه یعنی برو بسوی حاجت او گفتم قطع طواف کنم گفت امام نعم
قطع طواف کن در حاجت مؤمن گفتم و اگر چه طواف فریضه بوده باشد
امام علیه السلم گفت نعم ابان گوید که من با او رفتم و چون برگردیدم
سؤال کردم امام علیه السلم را از حق مؤمن بر مؤمن امام علیه السلم گفت
یا ابان دعه لا ترده گفتم بلی جعلت فداك فلم ازل ارده علیه
پس امام علیه السلم گفت یا ابان تقاسمه شطر مالك یعنی نصف مال خود
باو ده پس نظر کرد بسوی من چون دید آنچه بر من داخل شد از عظم
امر مذکور پس گفت یا ابان اما تعلم ان الله عز و جل قد ذکر
المؤثرین علی انفسهم گفتم بلی جعلت فداك پس گفت اما اذا انت

قاسمته

قاسمته فلم تؤثره بعد انما انت وهو سواء انما تؤثره
اذا انت اعطیته من النصف الآخر یعنی خدای عز و علا امر
بایثار مؤمن بر مؤمن فرموده و ایثار وقتی متحقق میشود که زیاده از نصف
مال خود باو دهی چون نصف دادن فقط ایثار نیست بلکه مساوات
و احقاق حق است فی الجمله ازین حدیث شریف مستفاد میشود
که حق برادر مؤمن بر مؤمن منزله حق نفس مؤمن است بروی پس هر خیر
که بجهت خود میخواهد می باید که بجهت برادر مؤمن خود بخواهد و هر شر
که نمیخواهد بجهت خود بجهت برادر مؤمن نخواهد و این مرتبه ادنی از
احقاق حق برادر مؤمنست و بمرتبه ایثار که خداوند مختار نمیرسد
بلکه ایثار در تفضیل و ترجیح برادر مؤمنست بر نفس خویش همچنانکه
الله سبحانه و تعالی در مدح مؤمنین فرموده وَیُؤْثِرُونَ عَلیٰ
أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ حدیث چهارم
مرویست از ابی عبد الله امام جعفر صادق علیه السلم که گفت
حق المسلم علی المسلم ان لا یشبع و یجوع اخوه و لا یروی
و یعطش اخوه و لا یکتسی و یعری اخوه فما اعظم حق المسلم
علی اخیه المسلم و نیز گفت احب لاخیك المسلم ما تحبه
لنفسك و اذا احتجت فسله و ان سالك فاعطه لا تمله خیرا

ولا یمله لک کل ظمیٔ فانه لک ظهر اذا غاب فاحفظه
فی غیبته واذا شهد فزره واجله واکرمه فانه منک و
انت منه فان کان علیک عاتبا فلا تفارقه حتی تسأل
سمیحته وان اصابه خیر فاحمد الله وان ابتلی فاعضده وان
تمحل له فاعنه واذا قال الرجل لاخیه اف انقطع ما بینهما
من الولایة واذا قال انت عدوی کفر احدهما فاذا اتهمه
انماث الایمان فی قلبه کما ینماث الملح فی الماء وان المؤمن لیزهر
نوره لاهل السماء کما یزهر نجوم السماء لاهل الارض وان
المؤمن ولی الله یعنه ویصنع له ولا یقول علیه الا الحق ولا
یخاف غیره بملاحظه مثل این حدیث شریف ناشی شده که مؤلف
از برادران ایمان عصر از اهل عرفان وایقان که اطلاع دارند بر طغیان و
عصیان جری مذکور دهر و ایج از ایمان بعلت جرأت وی در دین مبین
بلگام کردن او بکفر وارتداد فقیه مفتی مذهبی مشهور بجوز لعن بر ابو حنیفه لعین بعلت
نوشتن فتوی مذکوره و محض آن و غیر او از مجتهدین و علماء عصر که صریح
نوشته اند و افتا کرده اند که لعن بر نماز منسوب با بو حنیفه لعین مشغول
کرده و هر کس که لعن کرده بسیار خوب کرده و صد از ایشان نوشته
که هزار جهت لعن دارد بعلت تصریح و افتا مذکور با دعوی مذاهب آن

همچنانکه

همچنانکه همه ایشان را معلوم است و کاش مؤلف باین وجرأت که
بجرا برادران ایمان در مقام نصرت و اعانت مؤلف مستعین
در می آیند تا دفع جرأت مثل جری مذکور از دین مبین ببرکت حمایت
پادشاه دین پناه شود و حزن بیکران مؤمنان و شیعیان که از جهت
جرأت مذکوره وطغیان جری مذکور که بیقین خارج است از زمره ایمان
بهم رسیده مبدل بسرور و سرور سنیان بی ایمان و شماتت ایشان
بر شیعیان بواسطه ظفر یافتن جری مذکور بمثل جرأت مذکوره و
خصوصیات آن در غلبه اهل ایمان و عصر پادشاه شیعیان از مثل
بهترین جمیع آن مبدل بحزن و حرمان بی پایان شود ان شاء الله تعالی
اگر عذر ایشان تقیه و مشاهده جهت افراط و عدم مبالات ارباب
اقتدار زمان است در امر دین و شعایر آن همچنانکه از فصول سابقه
بر این فصل این رساله شریفه معلوم میشود در زعم مؤلف وقتی این عذر
مقبولست از ایشان که از جانب بندگان پادشاه شیعیان نیز
این طور افراط و عدم مبالات مشاهد و معلوم شود و حال آنکه ظن
بلکه یقین بخلاف آنست غایة ما فی الباب چون پادشاه را از صحبت
فیض موهبت علماء دین و راویان روایات ائمه معصومین علیهم السلم
کم و مثل این زمان حجة حجة الله رب العالمین اند غفلتی روی داده

وامر دین ملکه کافه امور مسلمین را برای شخصی که داشته که بتعین ازوی
متمشی نمیشود و همچنانکه اهل عرفان را معلوم است شمل آنچه در فصول
ثلاثه سابقه برین فصل از رساله شریفه ذکر یافت از اموری که
بتعین منافی جهت وجوب رعایت حمایت و نصرت این مسکین است
بظهور آمد بنابر عدم اطلاع پادشاه بر آن کار آنست که بعد از
اطلاع در مقام تدارک آن در اول اوقات امکان بر احسن وجهی
در می آید ان شاء الله تعالی بهمه حال مجال امتحان و اختبار دافات
حجت بر معترضان هست چون احتمال توجه ضرر منتفی است حاصل که شرایط
امر بمعروف و نهی از منکر فی الجمله نسبت بعلماء زمان بظن همگنان
تحقق دارد با عدم قیام ایشان بآن **حدیث پنجم**
مرویست از محمد بن عجلان که گفت که نزد ابی عبد الله علیه السلم بودم
که داخل شد مردی و سلام بامام علیه السلم کرد امام علیه السلم پرسید
کیف من خلفت من اخوانك مرد ذکر ثنا نیکو و مدح بسیار
ایشان نمود امام علیه السلم فرمود کیف عیادة اغنیائهم علی
فقرائهم مرد گفت قلیله امام علیه السلم گفت کیف مشاهدة اغنیائهم
لفقرائهم مرد گفت قلیله امام علیه السلم گفت کیف صلة اغنیائهم
لفقرائهم فی ذات ایدیهم مرد گفت انك لتذکر اخلاقا قل ما هی

فیمن

فیمن عندنا پس امام علیه السلم گفت کیف تزعم هؤلاء انهم شیعة
و از امام محمد باقر علیه السلم مرویست که گفت لیس هؤلاء شیعة
الشیعة من یفعل هذا **حدیث** روایت کرده اند از
عبد الاعلی بن اعین که گفت که مرا مامور ساختند اصحاب ما که سؤال کنم
ابا عبد الله امام جعفر صادق علیه السلم از حق مؤمن بر برادر ایمانی او
و من سؤال کردم امام را علیه السلم و جواب من نداد و چون آمدم که
وداع آنحضرت کنم گفتم که ترا سؤال کردم و جواب آن نفرمودی
امام علیه السلم گفت انی اخاف ان تکفروا ان من اشد ما افترض
الله علی خلقه ثلثا انصاف المرء من نفسه حتی لا یرضی لاخیه
من نفسه الا بما یرضی لنفسه منه و مواساة الاخ فی المال و
ذکر الله علی کل حال لیس سبحان الله والحمد لله ولکن عند ما حرم الله
علیه فیدعه مرویست از امام جعفر صادق علیه السلم که
فرمود المسلم اخو المسلم لا یظلمه ولا یخذله ولا یخونه ویحق
علی المسلمین الاجتهاد فی التواصل والتعاون علی التعاطف
والمواساة لاهل الحاجة وتعاطف بعضهم علی بعض حتی تکونوا
کما امر الله عز وجل رحماء بینکم متغمین لما غاب عنکم من امرهم
علی ما مضی علیه معشر الانصار علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله

مراد بمسلم در مثل این حدیث مؤمن است
مرویست از امام ابی عبد الله جعفر صادق علیه السلم که گفت ما عُبِدَ الله
بشیء افضل من اداء حق المؤمن از احادیث این فصل مستفاد شد
که بر علما و متعلمین و مؤمنین عصر لازم است که مؤلف را در دفع جری
شتی مذکور نصرت و اعانت و حمایت نمایند تا شاید نوعی شود که
دفع غضاضت از این بیش شود تا دیگر احدی پای این مثل جرات نکرده
نداشته باشد فی الحقیقة جرات او اختصاص بمفتی فتوی جمع مذکوره
ندارد بلکه توجه آن نسبت بعلما و مجتهدین عصر که فتوی صریح بتجویز لعن رمانه
لازم مذهب ابی حنیفه لعین نوشته اند ظاهر است بلکه غرض او
اظهار کل تکفیر طایفه محقه است و لباس تا نزد سنیان بی ایمان مکان پاید
و معروف کرده بواسطه حصول غرضی که در خیال باطل او در آمده نظر
بتصدیق تحکم منجم کاذب صدیق موافق او در ضلالت و عداوت دین
مبین را جعله الله تعالی معه من الخاسرین الهالکین ان کان هذا الملـ

فصل بدان وفقک الله لکل خیر که دوست ترین
اعمال بسوی خدا و ذی الجلال ادخال سرور است بر مؤمنین و احادیث
صادقین علیهم السلم که دلالت بر فضل و سرور مذکور دارد بسیار است
و ما درین رساله شریفه ذکر دوازده حدیث مناسب دیدیم **حدیث**

اول مرویست

اول مرویست از خیر البشر پیغمبر صلی الله علیه و آله که گفت من سرّ مؤمنا
فقد سرّنی و من سرّنی فقد سرّ الله و نیز فرموده که ان احب الاعمال
الی الله عز و جل ادخال السرور علی المؤمنین و نیز فرموده احب
الاعمال الی الله سرور تدخله علی مؤمن یطرد عنه جوعة او یکشف
عنه کربة **حدیث دویم** مرویست از امام محمد باقر علیه السلم که گفت
تبسم الرجل فی وجه اخیه حسنة و صرفه القذی عنه حسنة و ما
عبد الله بشیء احب الی الله من ادخال السرور علی المؤمن و نیز
مرویست از امام علیه السلم که گفت ان فیما ناجی الله عز و جل به
عبده موسی صلی الله علیه قال ان لی عبادا ابیحهم جنتی و احکمهم
فیها قال یا رب و من هؤلاء الذین تبیحهم جنتک و تحکمهم فیها
قال من ادخل علی مؤمن سرورا پس امام علیه السلم گفت ان مؤمنا کان
فی مملکة جبار فولع به فهرب منه الی دار الشرک فنزل برجل من
اهل الشرک فاظله و ارفقه و اضافه فلما حضره الموت اوحی الله
عز و جل الیه و عزتی و جلالی لو کان لک فی جنتی مسکن لاسکنتک
فیها و لکنها محرمة علی من مات لی مشرکا و لکن یا نار هیدیه و لا
تؤذیه و یؤتی برزقه طرفی النهار من حیث یشاء الله از این
حدیث شریف مستفاد میشود که کافر مشرک بواسطه سرور ساختن

مؤمن از عذاب الهی ایمن میگرداند و در نار بدون آزار از آن رنق نکو
از خداوند مختار در سرور طرف زنهار می باید **حدیث سوم**
مرویست از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت لا یری احد کم
اذا ادخل علی مؤمن سرورا انه ادخله علیه فقط بل والله علینا
بل والله علی رسول الله صلی الله علیه وآله **حدیث چهارم** نیز مرویست
از ابی عبدالله علیه السلم در حدیث طویلی که گفت اذا بعث الله المؤمن
من قبره خرج معه مثال یتقدمه امامه کلما رای المؤمن هولا من
اهوال یوم القیمة قال له المثال لا تفزع ولا تحزن وابشر
بالسرور والکرامة من الله عز وجل حتی یقف بین یدی الله عز وجل
فیحاسبه حسابا یسیرا ویامر به الی الجنة والمثال امامه فیقول
له المؤمن یرحمک الله نعم الخارج خرجت معی من قبری ومازلت
تبشرنی بالسرور والکرامة من الله حتی رایت ذلک فیقول
من انت فیقول انا السرور الذی کنت ادخلته علی
اخیک المؤمن فی الدنیا خلقنی الله عز وجل منه لابشرک یعنی که
مؤمن از قبر خود بیرون آید برون می آید با او مثالی از قبر او و میگوید
او را ابشر بالکرامة من الله والسرور پس مؤمن میگوید آن مثال
را بشرک الله بخیر پس مثال مذکور میرود با مؤمن مذکور و بشارت میدهد

او را بکرامت و سرور و چون بهولی از اهوال روز قیامت میرسد
میگوید لیس ذلک و چون بجزعی میرسد میگوید ذلک همواره
با اوست و ایمنی میدهد او را از آنچه خوف از آن دارد و بشارت
میدهد او را بآنچه دوست دارد تا بایستد پیش خدای عز وجل
حساب او را آسانی نماید و امر او بسوی بهشت شود مثال گوید او را
ابشر فان الله عز وجل قد امر بک الی الجنة مؤمن گوید من انت رحمک الله
تبشرنی من حین خرجت من قبری و آنستنی فی طریقی و خبرتنی
عن ربی مثال گوید انا السرور الذی کنت تدخله علی اخوانک فی الدنیا
خلقت منه لابشرک و او انس وحشتک و این مذکور در شرح معنی حدیث
شریف حدیثیست منفرد در کتاب کافی بسند معتبر **حدیث**
روایت کرده محمد بن یعقوب عن محمد بن یحیی عن محمد بن احمد عن السیاری
عن محمد بن جمهور قال کان النجاشی وهو رجل من الدهاقین عامل علی
الاهواز و فارس فقال بعض اهل عمله لابی عبدالله علیه السلم ان فی
دیوان النجاشی علی خراجا وهو مؤمن یدین بطاعتک فان رایت
ان تکتب لی الیه کتابا قال فکتب الیه ابو عبدالله علیه السلام
بسم الله الرحمن الرحیم سر اخاک یسرک الله قال فلما
ورد الکتاب علیه دخل علیه وهو فی مجلسه فلما خلی ناوله الکتاب وقال

هذا الكتاب ابی عبدالله علیه السلام فقبله ووضعه علی عینیه وقال له
ما حاجتك قال خراج علی فی دیوانك فقال له وكم هو قال عشرة
الاف درهم فدعی كاتبه وامره باداٰئها عنه ثم اخرجه منها وامر ان
یثبتها له لقابل ثم قال سررتك فقال نعم جعلت فداك ثم امر له
بمركب وجاریة وغلام وامر له بتخت ثیاب فی كل ذلك یقول
هل سررتك فیقول نعم جعلت فداك فكلما قال نعم زاده حتی فرغ
ثم قال له احمل فرش هذا البیت الذی كنت جالسا فیه حین دفعت
الی كتاب مولای الذی ناولتنی فیه وارفع الی حوائجك قال ففعل و
خرج الرجل فصار الی ابی عبدالله علیه السلام بعد ذلك فحدثه بالحدیث
علی جهته فجعل یستبشر بما فعل فقال الرجل یا ابن رسول الله كانه قد سرك
ما فعل بی فقال ای والله لقد سر الله ورسوله الخ امام معصوم علیه السلم
بجهت بعضی از موال خود بنجاشی نوشته بود همین بود بسم الله
الرحمن الرحیم سر اخاك یسرك الله بود یعنی مسرور و خوشحال گردان
برادرت را چون مومنان برادرانند خدای تعالی ترا مسرور و خوشحال
میگرداند راوی گوید كه مكتوب امام علیه السلم بنجاشی در حالتی رسید
كه در مجلس جماعت نشسته بود بعد از فراغ مجلس از جماعت مكتوب را
از دست مومن كه امام بجهت او نوشته بود گرفت و گفت كه این مكتوب

مولای

مولای من ابی عبدالله علیه السلم است پس بوسید مكتوب شریف را
و بر چشمهاء خود نهاد و گفت بمومن مذكور كه چه حاجت داری مومن مذكور
گفت حاجت من خلاصی از ده هزار درهم است كه بر من است از بابت
خراج در دیوان تو پس نجاشی كاتب خود را طلب كرد و امر نمود كه مبلغ
مذكور را از خزانه او بخراج آن مومن ادا كنند و بعد از آن بیرون
كنند بخراج سال آینده و در دفتر ثبت نمایند بجهت آن مومن
چنانچه عطا خراج دو ساله بآن مومن كرده باشد و از ان خلاصی نموده باشد
نجاشی بعد از این عطا بآن مومن گفت كه آیا ترا مسرور گردانیدم مومن
گفت نعم مرا مسرور و خوشحال گردانیدی بعد از آن امر كرد بجهت آن
مومن بمركبی و كنیزكی و غلامی و یكدست جامهاء فاخره و در هر مرتبه میگفت
كه آیا ترا خوشحال گردانیدم و آن مومن نعم میگفت پس نجاشی در عطیه
و احسان می افزود تا از آن فارغ گشت پس فرمود كه هر فرش و بساطی
كه هست در خانه كه من در آن نشسته بودم در حینی كه دفع كردی بسوی
من مكتوب مولای مرا بتو دادم حمل نمای و رجوع كن بمن هر حاجت كه داری
مومن مذكور فرشهاء خانه مذكور را برگرفته با عطایا متوجه خدمت امام
علیه السلم شد و حكایت كرد جمیع آنچه از نجاشی دیده بود حضرت امام
علیه السلم مسرور گشت آن مومن گفت ای پسر رسول خدای گویا نجاشی

بسرور من ترا مسرور کردانیده امام علیه السلم فرمود ای والله
سرالله و رسوله یعنی قسم بخدای عز و علا که بخاشی خدای عز و علا
و رسول او را خوشحال کردانیده چون سرور مومن سرور خدای تعالی
و رسول او عز و علاست بهمانکه در حدیث نبوی تصریح بآن کذشت
باید که صاحبان ابصار اعتبار کنند وضع سابق را و وضع این زمان را
پادشاه شیعیان از نسل بهترین پیغمبران را هزار نسل نجاشی بحسب جاه
و جلال و مال و حکومت و ولایت و تخت سلطنت ترجیح است و در عرض
زیاده از دو سال جمعی غفیر از اهل عرفان و ایقان از نوسنان که غایت احتیاج
و عسر حال و شدت فقر و ضیق معیشت عیال دارند چون وظیفه که باسم و طعمه
بجهت ایشان قبل ازین استمرار داشته انقطاع یافته بود سعیها بوسایل
در دیوان پادشاه نمودند که شاید بجهت ایشان وجه معاشی از محل
حلال بهم رسد چون در مثل این زمان که آفتاب خلافت مصطفوی
و امامت مرتضوی در سحاب غیبت است نظر بعادات اهل زمان اهل
عرفان و ایقان از علما و متعلمان را در حالت شدت حاجت بوجه معیشت
راه دفع حاجت و ضرورت و خلت ایشان منحصر در درکاه پادشاه
شیعیان حامی اهل ایمان است و از غیر این درکاه نجاح پذیرفت
حصول آن بجهت ایشان میسر شد کاهی موقوف بر حضور نسخه مسترد

باعدم مناسبت آن داعیان پادشاه را چون مناسب عاملان نخواهد اجابت
مینداشتند و کاهی در آنچه از دیوان نام زد علما و متعلمان میکردید از
نسخه مسترد نظر در احتمال توفیر آن می افکندند و در دیوان نقصان میکردند و شنید
و کاهی میکفتند که سیورغال استمرار دارد بهتر بجهت نفع دیوان ظهور دادن
ایشان است و کاهی نظر بجهت استحقاق ایشان میکردند و حرمان
را بر احسان ترجیح میدادند و غافل از آن که بمقتضای قول خداوند
رحمان ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم
اجابت موجب اجابت و رد موجب رد و حرمان موجب حرمان و
نقصان موجب نقصان و انقطاع موجب انقطاع و رعایت جهت استحقاق
موجب رعایت آن از درکاه خالق انس و جان است همین قدر درین
مقام اهل عرفان را کافیست بعضی از زیرکان درین مقام کفته که اکر همه
عطایا و احسان اهل ایران پادشاه شیعیان بر وجه استحقاق
و رعایت جهت ایمان و حاجت میبود می بایست که بعضی ناصبیان
در ملک ایشان با تمول بسیار مثل شهریار غدار جهری بقین سنی قطری
که بالفعل در قطری عظیم از بلاد پادشاه دین پناه بوسیله کلانتری انجا
در اخفای شعایر شیعیان و ذلت ایشان و اظهار شعایر سنیان
بی ایمان و نصرت ایشان استناد و اعتماد بجرأت جری مذکور در شهر

شیراز میکوشه بدون از جاراز آن میکوشه و پدران او در زمان شاه اسمعیل قلم
خطبه چهار یار در حرم و جنح خوانده و ملا قطب الدین صاحب مکاتیب
ذکر ایشان در آن منظرات عروق ذکور و اناث سلسله ایشان از دین
اسلام برستن و توسل بابوبکر و عمر و عثمان و تمدح بآن کرده چلتو
سور خال برسیدا ماخوذ بعصیان طالب خان علی با ذکر نمیدانست
وهمچنین منجم بعیس سنی صدیق جری شی شیخ میرزا بابان که شغل
او استخراج زمان غالبیت آل عثمان است همچنانکه مسموع اهل عرفان
و ایقان دار الفضل شده با تمول متجاوز از هزار تومان سیر حال
بنداشت وهمچنین غیر مذکورین از سنیان و ناصبیان که حال بسیاری
از ایشان معلوم مؤلف و سایر ایقان دار العلم گردیده و حرمان اکثر
اهل عرفان و ایقان دار الفضل که بیقین از دل و جان مخلصان دوداعیان
حامی ایمانیان پادشاه شیعیان اند از عطیه و احسان پادشاه
حاصل نمی بود با وجود ابتلای ایشان بشدت حاجت و ضیق معیشت
و عسر حال و شرمندگی عیال و اشتغال ذمت ایشان بدین مردمان
که معصومان علیهم السلم استیهاب عافیت از آن نموده اند چنانکه
دعا سید الساجدین امام زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلم است
که اللهم صل علی محمد و آله وهب لی العافیة من دین

یخلق به

یخلق به وجهی و یحار فیه ذهنی و یتشعب له فکری و یطول
بممارسته شغلی و اعوذ بک من هم الدین و فکره و شغل الدین
و سهره فصل علی محمد و آل محمد و اعذنی منه و استجیر بک یا رب
من ذلته فی الحیوة و من تبعته بعد الوفاة از بس که مؤلف باین
دعا شریف مواظبت نموده و دارد و ورد دایمی خویش گردانیده چون
شغل ذمت وی باین مبلغ پنجاه تومان با عدم وجدان آن با وجود کثرت
عیال و عسر حال و حیرت ذهن وی در آن و تشعب فکر او بجهت آن و طول
ممارست شغل و هم و سهر آن و ملاحظه جهت ذلت آن در دنیا و تبعت
آن در عقبی محقق است و فراغ از آن ندارد و درین رسالهٔ شریفه ذکر کرد
اهل عرفان همین را بعد از ذکر آن درین رساله بپذیرند و نگویند که
ذکر مثل این دعا در مثل این کتاب مقبول انظار اولوا الالباب نیست
روایت کرده علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن محبوب
عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال اوحی الله
عز و جل الی داود علیه السلم ان العبد من عبادی لیأتینی بالحسنة
فابیحه جنتی فقال داود یا رب و ما تلک الحسنة قال یدخل
علی عبدی المؤمن سرورا ولو بتمرة قال داود یا رب حق لمن عرفک
ان لا یقطع رجاءه منک از این حدیث شریف شرف عظیم

بجهت مؤمن بملاحظهٔ فضل داخل گردانیدن سرور برادر اهل عرفان را
معلوم میگردد هرگاه یک سرور بر یک مؤمن باعث یک حرمان
سبب کرامت بهشت که داخلهات گردد مؤمن را فی نفسه چه مرتبه
خواهد بود و وفور سرور بر جمیع غفیر از مؤمنان و اهل عرفان و تبیان
بعد از بسیاری حزن و حرمان ایشان چه مرتبه از فضل خواهد داشت
فَاعْتَبِرُوا یَا أُولِی الْأَبْصَارِ روایت کرده
محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن الحکم بن مسکین
عن ابی عبد الله علیه السلم قال من ادخل علی مؤمن سرورا خلق الله
عز وجل من ذلک السرور خلقا فیلقاه عند موته فیقول له
ابشر یا ولی الله بکرامة من الله و رضوان ثم لا یزال معه
حتی یدخله قبره فیقول له مثل ذلک فاذا بعث یلقاه فیقول له
مثل ذلک ثم لا یزال معه عند کل هول یبشره و یقول له مثل
ذلک فیقول له من انت رحمک الله فیقول انا السرور الذی
ادخلته علی فلان از این حدیث شریف مستفاد میشود که یک سرور
بر یک مؤمن موجب رضوان و جنان و غفران خداوند رحمان میشود
پس نباید که در اتیان بادشاه مضایقه و فور سرور بر بسیاری از
خواص و اعیان مؤمنان اندک احسان نماید

روایت کرده محمد بن یعقوب عن الحسین بن محمد عن احمد بن اسحق عن
سعدان بن مسلم عن عبد الله بن سنان قال کان رجل عند ابی عبد الله
علیه السلم فقرأ هذه الآیة وَالَّذِینَ یُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِنَاتِ
بِغَیْرِ مَا اکْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِینًا قال
فقال ابو عبد الله علیه السلام فما ثواب من ادخل علیه السرور
فقلت جعلت فداک عشر حسنات قال ای والله والف الف حسنة
ایضا عن ابی عبد الله علیه السلم قال من ادخل
السرور علی مؤمن فقد ادخله علی رسول الله صلی الله علیه وآله و من
ادخله علی رسول الله صلی الله علیه وآله فقد وصل ذلک الی الله و
کذلک من ادخل علیه کربا ایضا عنه
علیه السلام قال من احب الاعمال الی الله عز وجل ادخال السرور
علی المؤمن اشباع جوعته او تنفیس کربته او قضاء دینه مؤلف
رسالهٔ شریفه بغایت مسرور میشود که پادشاه دین پناه قضاء دین
بلا وجه وی از وجه حلال نماید تا قضاء دین بدین نباشد و تنفیس کربت
او بخذلان حربی مذکور حدود بجا یانیان نماید و چون کربت جراءت مذکوره
کافهٔ مؤمنان را که اطلاع بر آن یافته اند فرا گرفته لامحاله فضل سرور
امید دوم فضل سرور بر عامهٔ مؤمنان خواهد بود و مؤلف از جملهٔ آن است

و فضل سرور بر کافهٔ مؤمنان بقین بکرامت

روایت کرده محمد بن یعقوب عن ابی علی الاشعری عن محمد بن عبد الجبار

عن الحسن بن علی بن فضال عن منصور عن عمار ابی الیقظان عن ابان

بن تغلب قال سألت اباعبدالله علیه السلم عن حق المؤمن علی المؤمن

فقال حق المؤمن اعظم من ذلک لو حدثتکم لکفرتم ان المؤمن

اذا خرج من قبره خرج معه مثال من قبره یقول له ابشر بالکرامة

من الله والسرور فیقول له بشرک الله بخیر قال ثم یمضی معه یبشره

بمثل ما قال واذا مر بهول قال لیس هذا لک واذا مر بخیر قال

هذا لک فلا یزال معه یؤمنه مما یخاف و یبشره بما یحب حتی

یقف معه بین یدی الله عز وجل فاذا امر به الی الجنة قال له

المثال ابشر فان الله عز وجل قد امر بک الی الجنة قال فیقول من

انت رحمک الله تبشرنی من حین خرجت من قبری وآنستنی

فی طریقی وخبرتنی عن ربی قال فیقول انا السرور الذی کنت

تدخله علی اخوانک فی الدنیا خلقت منه لابشرک واونس

وحشتک معنی این حدیث شریف باشارت بآن گذارش یافت

و تکرار بنا بر رعایت شرافت لفظ معصوم است با زیادتی فایده چند از

ذکر سند آن و از مجموع احادیث شریفه مستفاد گشت که ایمانیان را

نزد

نزد خداوند رحمان قرب منزلت و جلالت قدر و علو مرتبه بمرتبه است

که عقل زیرکان را با اوج آن تصور راه نیست چون مجرد ادخال سرور

بر ایشان منزله سرور بر ائمه معصومین علیهم السلم بلکه بر بهترین مرسلین

بلکه بر رب العالمین است و دیگر مزایا آن که در ضمن احادیث گذشت

پس باید که صاحب اقتدار آن وقت از بندگان پادشاه ایمانیان فرصت

غنیمت شمرده در اعزاز و اکرام مؤمنان و شیعیان عموما و علما و فقها

و مجتهدان و محدثان که حجة حجة الله الرحمان اند در مثل این زمان خصوصا که

مکرر اشارت بآن شد درین رسالهٔ شریفه خصوصا کمال عنایت و

اعتنا و اهتمام نمایند تا از فضل و فیض بیکران آن در دنیا و آخرت

محروم نمانند و قضا حاجت ایشان مقدم بر همه شغلها دیوان دارند

و همواره بدان مسرور گردانند و از حزن بیکران که ایشان را روی داده

از جهات مذکوره در فصول سابقه نجات دهند و حزن و حرمان

ایشان را بسرور و وصل مطلب ایشان از جهت وجه معیشت و غیر آن

مبدل گردانند و سرور و وصل مراد سنیان بی ایمان و طغیان

ایشان را بر شیعیان بحزن و حرمان آورند ان شاء الله تعالی

فصل بدان انار الله برهانک و ثبت ایمانک که

بر آوردن حاجت مؤمن از افضل مثوبات و اغنم مغتنمات است

وثواب آن بر خداوند رحمان است و خدای تعالی در جزا برآوردن
یکحاجت مؤمن یکصد هزار حاجت در روز قیامت بجهت حاجت برآورنده
برمی آورد و اول آن حاجات جنت است و برآوردن یکحاجت مؤمن
بهتر است در فضل و ثواب از هزار غلام در راه خدای تعالی آزاد کردن
و بهتر است از حملان هزار اسب در راه خدای و بهتر است از بیست حج که در
هر حجی صد هزار درهم انفاق کرده باشند و هر حجی بهتر است از یک خانه
پر از زر طلا که در راه خدای تعالی تصدق کنند تا فانی شود و احادیثی که
دلالت بر فضل قضاء حاجت مؤمن دارد بسیار است و ما درین رساله
شریفه اکتفا بذکر دوازده حدیث مینماییم **حدیث اول** روایت کرده
محمد بن یعقوب عن محمد بن یحیی عن احمد بن محمد بن عیسی عن الحسن بن علی
عن بکار بن کردم عن المفضل عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال لی
یا مفضل اسمع ما اقول لک واعلم انه الحق وافعله واخبر به علیة
اصحابک قلت جعلت فداک وما علیة اخوانی قال الراغبون
فی قضاء حوائج اخوانهم قال ثم قال ومن قضی لاخیه المؤمن
حاجة قضی الله عز وجل له یوم القیمة مائة الف حاجة من ذلک
اولها الجنة ومن ذلک ان یدخل قرابته ومعارفه واخوانه
الجنة بعد ان لا یکون نصابا وکان المفضل اذا سال الحاجة

اخا

اخا من اخوانه قال له اما تشتهی ان تکون من علیة الاخوان
امام معصوم علیه السلم راغبان در قضاء حوائج برادران ایمان را
علیة الاخوان نامیده اشارت بآنکه عالیان اند در ایمان و فضل و
شرف آن و مراد به نصاب درین حدیث شریف سنیان بی ایمان اند
چون حرمان از جنت بجهت ایشان متحقق است **حدیث دوم**
نیز روایت کرده محمد بن یعقوب عن محمد بن یحیی عن محمد بن زیاد قال
حدثنی خالد بن کثیر عن المفضل بن عمر عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان الله
عز وجل خلق خلقا من خلقه انتجبهم لقضاء حوائج فقراء شیعتنا
لیثیبهم علی ذلک الجنة فان استطعت ان تکون منهم فکن ثم قال
لنا والله رب نعبده لا نشرک به شیئا از جمله فقراء شیعه صاحب
عیال از اهل عرفان و ایقان از علما و متعلمان در دار العلم شیراز جمعی هستند
و حاجت ایشان وجه معاشیست بر اقتصاد از صوب پادشاهی شاه
از محل حلال بر وجه دوام و استمرار بدون وساطت امثال احدی
و انجب منتجبان زمان مخلوق بجهت قضاء حوائج مؤمنان باعتقاد
عارفان پادشاه جهانیان از نسل خیر پیغمبران است پس البته بعد از
اطلاع بر حاجت مذکوره جمع مزبور قضاء آن بر وجه مرغوب ایشان
منزه از شوب امتنان دیگران خواهند فرمود تا مصدوقه حدیث شریف

بوده باشند ان شاء الله تعالی حدیث سوم نیز روایت کرد محمد
بن یعقوب عن عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن خالد عن ابیه عن بکر
بن الجهم عن اسمعیل بن عمار الصیرفی قال قلت لابی عبد الله
علیه السلام جعلت فداک المؤمن رحمة علی المؤمن قال نعم
قلت وکیف ذاک قال ایما مؤمن اتی اخاه فی حاجة فانما
ذلک رحمة من الله ساقها الیه وسببها له فان قضی له حاجته
کان قد قبل الرحمة بقبولها وان رده عن حاجته وهو یقدر علی
قضائها فانما رد عن نفسه رحمة من الله عز وجل ساقها الیه و
سببها له وذخر الله عز وجل تلک الرحمة الی یوم القیمة حتی یکون
المردود عن حاجته هو الحاکم فیها ان شاء صرفها الی نفسه وان
شاء صرفها الی غیره یا اسمعیل فاذا کان یوم القیمة وهو الحاکم
فی رحمة من الله عز وجل قد شرعت له فالی من تری یصرفها قلت
لا اظن یصرفها عن نفسه قال لا تظن ولکن استیقن فانه لن
یردها عن نفسه یا اسمعیل من اتاه اخوه فی حاجة یقدر علی قضائها
فلم یقضها له سلط الله علیه شجاعا ینهش ابهامه فی قبره الی یوم
القیمة مغفورا له او معذبا مؤمن باعتبار حاجت وی رحمت است
مؤمن قادر بر قضاء حاجت او چون مؤمن صاحب حاجت نزد مؤمن قادر

برای

برای آید بجهت قضاء آن این رحمتیست از خدای تعالی که رانده است
آنرا بسوی وی وسبب آن کرده است بجهت او پس اگر برآورد حاجت
مذکوره را قبول رحمت الهی کرده واگر رد کرد با قدرت بر آن رد رحمت
الهی از خویش کرده والله تعالی همین رحمت را ذخیره میکند تا روز
قیامت تا آنکه صاحب حاجت مردود از آن حاکم در آن رحمت گردد
اگر خواهد بسوی خود صرف نماید واگر خواهد صرف بسوی غیر کند لیکن البته
و بیقین صرف بسوی خویش خواهد نمود پس بنابرین لا محاله بجهت صاحب
حاجت رد انفع است چون رحمت الهی ابدی بجهت او بودیعه و ذخیره
میشود نزد من لا تضیع عنده الودایع از قضاء آن عاجلا چون نفع
دنیوی منقطع است واز اینجا مؤلف را معنی کلام امیر المؤمنین علیه السلم که
فرموده من شکی الحاجة الی مؤمن فکانما شکاها الی الله معلوم گشت
بر وجهی که عارف فطن را باندک تامل ظاهر میگردد ورد قضاء
حاجت مؤمن با قدرت بر آن موجب آن میشود که خدای تعالی مسلط
گرداند بر رد کننده ماری در قبر او که بگزد ابهام او را بر دوام از
ابتداء وضع او در قبر تا قیام روز قیامت خواه رد کننده از اهل
مغفرت باشد بالاخره وخواه از اهل عذاب که این عذاب قبر گزیدن
مار او را بعلت رد قضاء حاجت مؤمن را در دنیا با قدرت او بر آن خواهد بود

عیاذاً بالله **حدیث چهارم** روایت کرده محمد بن یعقوب
عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن الحکم بن ایمن عن ابان بن
تغلب قال سمعت اباعبدالله علیه السلم یقول من طاف بالبیت اسبوعا
کتب الله عز وجل له ستة الاف حسنة ومحی عنه ستة الاف
سیئة ورفع له ستة الاف درجة وزاد فیه اسحق بن محمد وقضی له
ستة الاف حاجة ثم قال وقضاء حاجة المؤمن افضل من طواف
وطواف حتی عد عشرا بمقتضای این حدیث شریف قضای حاجت مؤمن
افضل است از ده طواف پس بفضل قضای مؤمن زیاده بر شصت هزار
حسنه و محو شصت هزار سیئه و رفع شصت هزار درجه و قضای شصت هزار
حاجت بوده باشد **حدیث پنجم** روایت کرده حسین بن محمد عن
احمد بن اسحق عن بکر بن محمد عن ابی عبدالله علیه السلم قال ما قضی مسلم لمسلم
حاجة الا ناداه الله تبارک وتعالی علی ثوابک ولا ارضی لک
بدون الجنة مراد بمسلم درین حدیث شریف مؤمن اثناعشری است
چون غیر مؤمن بهشت نرود **حدیث ششم** نیز روایت حسین بن
محمد عن سعدان بن مسلم عن اسحق بن عمار عن ابی عبدالله علیه السلم قال
قال من طاف بهذا البیت طوافا واحدا کتب الله عز وجل له ستة
الاف حسنة ومحی عنه ستة الاف سیئة ورفع له ستة الاف

درجة

درجة حتی اذا کان عند الملتزم فتح له سبعة ابواب من ابواب الجنة
قلت جعلت فداک هذا الفضل کله فی الطواف قال نعم
واخبرک بافضل من ذلک قضاء حاجة المسلم افضل من طواف و
طواف حتی بلغ عشرا **حدیث هفتم** روایت کرده محمد بن یحیی باسناد
عن ابی عبدالله علیه السلم قال قضاء حاجة المؤمن خیر من عتق الف
رقبة وخیر من حملان الف فرس فی سبیل الله **حدیث هشتم**
روایت کرده علی بن ابرهیم عن ابیه عن محمد بن زیاد عن صندل عن ابی
الصباح الکنانی قال قال ابوعبدالله علیه السلم لقضاء حاجة امرء مؤمن
احب الی من عشرین حجة ینفق فیها صاحبها مائة الف
حدیث نهم روایت کرده علی بن ابرهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر
عن ابی علی صاحب الشعیر عن محمد بن قیس عن ابی جعفر علیه السلم قال
اوحی الله عز وجل الی موسی صلی الله علیه ان من عبادی من یتقرب
الی بالحسنة فاحکمه فی الجنة فقال موسی صلی الله علیه یا رب
وما تلک الحسنة قال یمشی مع اخیه المؤمن فی قضاء حاجته
قضیت ام لم تقض هرگاه حکومت پادشاهی دایمی در بهشت ابدی
بمجرد یک سعی کردن در قضای یک حاجت مؤمن بدست توان آورد
مؤمن چرا باید در آن تقصیر کند و هرگاه فضل سعی نمودن در حاجت مؤمن

کرده باشد قضاء آنست این بوده باشد اصل قضاء حاجت را چه فضل خواهد
بود و هر گاه قضاء حاجت مؤمن را این فضل بوده باشد از حیثیت ایمان
مؤمن و اصل ایمان را چه فضل خواهد بود فاعتبروا یا اولی الابصار
پس از این حدیث شریف فضل و شرف عظیم از جهت ایمان معلوم میگردد
شرفی و فضلی که عقل را با درج آن راه نبوده باشد حدیث دهم
روایت کرده محمد بن یعقوب عن الحسین بن محمد عن معلی بن محمد عن احمد
بن محمد بن عبد الله عن علی بن جعفر قال سمعت ابا الحسن علیه السلم یقول
من اتاه اخوه المؤمن فی حاجة فانما هی رحمة من الله تبارک و تعالی ساقها
الیه فان قبل ذلک فقد وصله بولایتنا و هو موصول بولایة الله و ان رده
عن حاجته و هو یقدر علی قضائها سلط الله علیه شجاعا من نار ینهشه
فی قبره الی یوم القیمة مغفورا له او معذبا فان عذره الطالب کان
اسوء حالا یعنی آمدن حاجت مؤمن نزد کسی که قدرت بر قضاء آن دارد
رحمتیست از الله تعالی که آنرا بسوی آنکس رانده پس اگر آنکس قبول آن
کرده برآوردن حاجت مؤمن صاحب آن پس بتحقیق که وصل کرده است او را
بولایت اهل البیت علیهم السلم که موصول است بولایت خدای تعالی
و اگر رد آنرا هم نمود با وجود قدرت بر آن خدای تعالی مسلط میگرداند بر او
ماری را از آتش دوزخ که بگزد او را در قبر او تا روز قیامت خواه

آنکس

آنکس از اهل مغفرت بوده باشد یا از اهل عذاب حدیث یازدهم
مرویست از امام جعفر صادق علیه السلم که فرمود تنافسوا فی المعروف
لاخوانکم و کونوا من اهله فان للجنة بابا یقال له المعروف
لا یدخله الا من اصطنع المعروف فی الحیوة الدنیا فان العبد
لیمشی فی حاجة اخیه المؤمن فیوکل الله عز و جل به ملکین واحدا
عن یمینه و آخر عن شماله یستغفران له و یدعوان بقضاء حاجته
ثم قال و الله لرسول الله صلی الله علیه و آله اسر بقضاء حاجة
المؤمن اذا وصلت الیه من صاحب الحاجة یعنی رغبت کنید در معروف
و احسان بجهت برادران ایمانی شما و شما از اهل معروف و احسان
باشید بدرستی که یک در بهشت را باب معروف میگویند و داخل
نمیشود در بهشت از آن باب مگر کسی که در دنیا معروف و احسان
بمؤمنان کرده باشد و چون بنده خدای تعالی در حاجت برادر مؤمن خود
راه رود و متوجه قضاء حاجت او شود الله تعالی دو فرشته را موکل
میگرداند یکی از جانب راست آن بنده و دیگری از جانب چپ او که
بجهت آن بنده طلب آمرزش نمایند و دعا بجهت قضاء آن بنده کنند
و چون دعا فرشته البته مستجابست حاجت آن بنده بواسطه متوجه
شدن او بقضاء حاجت مؤمن البته برآورده میشود بدون طلب آن بنده

و حدیثی که دلالت اظهر و اصرح برین معنی دارد می آید پس امام علیه السلام
قسم بخدای تعالی یاد نمود که خوشحالی پیغمبر خیر البشر صلی الله علیه و آله
بواسطه بر آوردن حاجت مؤمن هرگاه باو رسید و مطلب وی حاصل شد
بیشترست از خوشحالی صاحب حاجت وقت رسیدن او بحاجت و مطلب خود
حدیث دوازدهم مرویست از امام جعفر صادق علیه السلم که فرمود
من اخلص النیة فی حاجة المؤمن جعل الله نجاحها علی یدیه وقضی له
کل حاجة فی نفسه یعنی هر کس که اخلاص نیت در حاجت مؤمن جوید الله تعالی
نجاح آن حاجت را بدست آنکس میگرداند و بر می آورد بجهت آنکس هر حاجتی که
آنکس را فی نفسه هست بدون سعی احدی از مخلوقین و این حدیث را
قصه و حکایتیست که ذکر آن درین رساله شریفه مناسبت دارد و آن
اینست که شیخ سعید ابو عبدالله احمد بن محمد بن خالد برقی گفت
که من نزیل ری بر ابی الحسن مادرائی کاتب کوتین بودم و وظیفه سالیانه
هر سال ده هزار درهم داشتم که از خراج ضیعه من که در کاشان بود اخراج
میشد و وقت مطالبه مال و خراج مذکور رسید و من در قلق و اضطراب از تقاضای آن
بودم که ناگاه داخل شد بر من شخصی بیت در صورت جها در غایت اضطراب
و خوف از وی عجز تمام و گفت یا ابا عبدالله میان من و تو عصمت دین
و موالات بائمه معصومین علیهم السلم جامع است در امر بلیتی من او باسطه

خدای عز و علا وائمه هدی بر خیز و مرا ازین بلیتی که هلاک نفس من در آنست
خلاصی ده گفتم ترا چه واقع شده گفت در حق من انداخته اند که باپادشاه
خفیه نوشته ام امر کوتین را و بدین سبب مال و خون مرا حلال گردانیده اند
و جمیع اموال من گرفته اند و منتظر کشتن من قبول کردم که در قضا حاجت
او سعی نمایم و او منصرف شد و من را اندیشه در آمدم که اگر حاجت این مرد
با حاجت خود در باب وظیفه مذکور مطلب سازم هر دو مقتضی نمیشود
و اگر طلب حاجت مؤمن کنم حاجت خودم مقتضی نمیشود و موقوف میماند
ورد مؤمن مذکور از حاجتش او خوب نیست و درین اندیشه و حزن و خجل
فرا گرفتم گشتم و نظر در بعض کتب انداختم و یافتم حدیثی را که روایت آنرا
از امام معصوم جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم کرده بودم و آن حدیث
مذکورست بملاحظه حدیث مذکور مسرور گشتم و در وقت و ساعت با
خلوص نیت بمحض قضا حاجت مؤمن مذکور سوار استر خویش گشتم و بباب
ابی الحسن مادرائی رفتم و بعضی از حاجبان مانع دخول من گشتند و
بعضی دیگر راضی شدند آخر الامر همگی اتفاق برضا کردند و مرا رخصت
دخول بر ابی الحسن دادند پس داخل گشتم و او را در روشنی یافتم که تکیه
کرده بود و در دست چوبی داشت سلام بر او کردم و جواب سلام من
داد و ایما بنشستن من کرد پس نشستم و الله بر زبان من انداخت

این آیه را وابتغ فیما آتاک الله الدار الآخرة ولا تنس نصیبک
من الدنیا واحسن کما احسن الله الیک ولا تبغ الفساد فی الارض
ان الله لا یحب المفسدین چهار آیه مذکوره را خواندم ابو الحسن
گفت که یا ابا عبدالله تفضل کرده است خدای عز و علا بر ما باموال
ونعم بسیار وگردانیده آزمایش از آخرت وجنت و فرموده وابتغ
فیما آتاک الله الدار الآخرة ولا تنس نصیبک من الدنیا
این اشارت بمعاش دنیا است واحسن کما احسن الله الیک ولا
تبغ الفساد فی الارض ان الله لا یحب المفسدین این تقدمه و
تسبیب حاجت باید که ذکر کنی آنرا منبسط ومترسل بوجهی که معلوم شود
پس گفتم که فلان را درحق او گفته اند قصه وقصه مذکوره را پس گفت آیا او شیعی است
و تو او را میشناسی گفتم من او را می شناسم گفت او را بولایت ائمه طاهرین
علیهم السلم و برائت از اعدا ایشان می شناسی گفتم می شناسم او را
بولایت و برائت پس چون بکردرست داشت انداخت و از کرسی که
بر آن نشسته بود فرود آمد پس با سوی غلام خود کرد با حضار
جریده اموال مؤمن مذکور غلام جریده اموال را حاضر گردانید اموال
بسیار بشمار بود پس امر کرد اموال مذکوره بسوی مؤمن مذکور کرد
وخلعتی فاخره واستری نیز تشریفا وامر کرد که باو دهند و او را اکرام

واعزاز

واعزاز تمام با اهل وعیال خود فرستاد پس گفت یا ابا عبدالله بتحقیق
مبالغه در نصیحت من کردی وتلافی وتدارک امری که نسبت بان مؤمن
از من سرزده بود نمودی جزاک الله عنی خیرا پس پی سؤال من کاغذی را
گرفته بر آن نوشت بسم الله الرحمن الرحیم یطلق لاحمد بن خالد
البرقی عشرة الآف درهم وذلک من خراج ضیعته تعاشان پس تامل لحظه
صبر کرد وگفت یا ابا عبدالله جزاک الله عنی خیرا بتحقیق که تدارک امر کردی
وتلافی نمودی حال مرا از جهت مؤمن شیعی متمسک بحبل آل محمد علیه و
علیهم السلم پس از جانب خود رقعه دیگر برگرفت ودر آن نوشت بسم الله
الرحمن الرحیم یطلق لاحمد بن محمد خالد البرقی عشرة الآف درهم وذلک
لاهدائه النصیحه والمعارفه الینا ابو عبدالله گفت میل کردم که دست او را
ببوسم او گفت یا ابا عبدالله لا تشوبن فعلی بخیص والله لئن قبلت یدی
لاقبلن رجلک هذا قلیل فی حقه هذا متمسک بحبل آل محمد علیهم السلم
ابوالحسن گفت یا ابا عبدالله فعل مرا مشوب مگردان قسم بخدای عز و علا
که اگر تو دست مرا ببوسی من پای ترا هر آینه خواهم بوسید انچه من کردم
بسیار کم است درحق مؤمن شیعی که متمسک بحبل آل محمد علیه السلام
جسته الخ ونقل این قصه لطیفه درین رساله شریفه بجهت تایید صدق
وصحت استناد حدیث مذکور است پس چون بمقتضای خبر معصوم و

بتجربه خاصیت اخلاص نیت در سعی نمودن در حاجت مسلمین موجب
گردانیدن نجاح آنست بر دستهای ساعی و برآوردن هر حاجت
بجهت ساعی که او را در چیز بوده باشد بدون اظهار آن در وسیله
احدی از مخلوقین پس باید که برآوردن حاجت مسلمین نیز همین خاصیت
در شمه داشته باشد بطریق اولی همچنانکه اهل عرفان را مسلوم است پس
بنابرین هرگاه پادشاه دین پناه در قضاء حاجات مؤمنان و شیعیان
عموما و علما و متعلمان از اهل ایمان خصوصا اعتنا فرمایند و باخلاص
نیت بقصد قربت و رعایت جهت موالات ایشان با اهل بیت عصمت
و طهارت قضاء حاجات ایشان نمایند و ایشان را محتاج بتوسل
بدیگران خصوص بعض اهل دیوان که نظر ایشان مقصور بر حطام دنیاست
و ذخایر آن و حفظ جاه و منصب نگردانند یقین انچه در ضمیر اشرف است
از مقاصد خیر الله سبحانه و تعالی آنرا بر می آورد و از تتمه آن باز می دارد
ان شاء الله تعالی باید که پادشاه از نفس خویش سؤال فرماید باین وجه
که من پادشاه شیعیان و ایمانیانم هرگاه در وقت ضرورت و
التجاء ایشان بدرگاه من دفع ضرورت دست خلق و قضاء حاجت
ایشان ننمایم و رد حاجت ایشان که بمقتضای خبر صادق رحمت
الله خداوند رحمان که بسوی من رانده کنم و ایشان را نا امید از پیش خود گردانم

و از درگاه

و از درگاه خود محروم سازم و نهال امید ایشان را آب خیبت
خشک نمایم و امر ایشان را بتحیر در امر خود در هر باب بگذارم عازمان
زمان میگویند که عاقبت امر چون خواهد شد چون در حکمت الهی فتح درگاه
پادشاهان بجهت حمایت و اعانت و قضاء حاجت بندگان است
مبادا چون نقض غرض حکیم بشود امری منافی دوام دولت بظهور آید
فی الواقع موافق غرض حکیم اعلی است عامه مهام کلی کافه انام
را برای و اختیار متجبری در هر امر جزیی واگذاشتن و بر سبب امور
دارین عالمیان را که خدای عز و علا در تحت ولایت پادشاه در آورده
بجهت حکمت انتظام آن مختل گردانیدن حاشا و کلا و چون نقض
غرض حکیم بیقین بشود اختلال البته سبب اختلال و زوال سبب زوال
خواهد بود عیاذا بالله سبحانه البته خالق عباد باختلال امور دارین
ایشان راضی نمیشود و در مقام اصلاح آن در می آید که انتظام
امور بندگان خدای بمثال متحری در حال و مآل خود بوده باشد و بهر مثال
لازم الوبال را نقص در وبال بوده بحیثیتی که عالمیان را بشاهد معلوم است
و فرمان قضا جریان پادشاه بر اجرا و امضاء آن عز صدور یابد اختلال
موجب زوال در عالم بهم نمیرسد البته غایت اختلال بهم میرسد بر وجهی
که صلاح را بآن اصلا راه نباشد پس زوال لازم می افتد چون حکیم علی

علی الاطلاق نقض غرض خویش نمیکند و حقیقت این مقدمه با آفتاب
برهان بر آن مدعی همه اهل عرفان باتفاق زبان اگر پادشاه خواهد
که شاهد صدق آن را یکی از مقربان خود را در پنهان با غذا مشکله
متناقضه دراز شه مختلفه بتقریبات متخالفه مامور سازد و قبل از اشتهار
آن تا بعیان اختلال عالمیان را ببیند و بدولت خود رحم نماید و در مقام
اصلاح در آید ایضا بجز اعیان دوستان و مخلصان درگاه پادشاه
شیعیان را که در مقام دولتخواهی بزبان و بیان قلم می آید چون غرض دنیوی
ندارند و سه باب خوش آمد بر خود کرده اند اگر حمل بر محلی دیگر میفرمایند حاکمند
و عذر مؤلف در ذکر این طور مقدمات در این رساله شریفه از وفور اهتمام
بامور مسلمین است همچنانکه ثقة الاسلام یک باب بجهت بیان این مطلب
در کتاب کافی عقد کرده معنون بباب الاهتمام بامور المسلمین و
النصیحة لهم و نفعهم و ما از احادیث آن باب شش حدیث در این رساله
شریفه ذکر میکنیم بجهت حذر بعضی مقدمات **حدیث اول**
مرویست از خیر البشر پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود من اصبح لا
یهتم بامور المسلمین فلیس منهم و من سمع رجلا ینادی یا للمسلمین
فلم یجبه فلیس بمسلم مؤلف میگوید که آن رجل منادی در این زمان
بجهت مسلمین چون اختلال امور دارین ایشان از تمکین متحری [illegible]

امر

امر خویش معروف باضطراب رای بر حد یقین رسیده منم پس
بر پادشاه دین پناه بعد از سماع ندا یا للمسلمین فلم یجبه فلیس بمسلم اجابت
واجب باشد **حدیث دویم** نیز مرویست از پیغمبر صلی الله علیه و آله
که گفت الخلق عیال الله فاحب الخلق الی الله من نفع عیال الله
مؤلف میخواهد که پادشاه دین پناه بسبب اجابت مذکوره که سبب
نفع همه عالمین است احب مخلوقین بسوی رب العالمین بوده باشد
و للمنادی ایضا نصیب **حدیث سیوم** نیز مرویست از خیر البشر
علیه السلام که فرمود انسک الناس نسکا انصحهم جیبا و اسلمهم
قلبا لجمیع المسلمین مؤلف نیز میخواهد که پادشاه دین پناه
بمقتضای این حدیث شریف باجابت مذکوره عابدترین مردمان
بسوی رب العالمین بوده باشد و للمنادی ایضا نصیب
حدیث چهارم مرویست از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود
علیک بالنصح لله فی خلقه فلن تلقاه بعمل افضل منه و
مضمون این حدیث شریف همان مضمون حدیث سابق است
و خواهش مؤلف همان بافضل توقع نصیب بجهت خویش
حدیث پنجم مرویست از امام محمد باقر علیه السلام که گفت
در بیان معنی قول الله عز و جل و قولوا للناس حسنا قولوا للناس

احسن ما یجیون ان یقال فیکم ما شک نداریم که دوست میداریم
صلاح و انتظام امور دادن خویش را پس باید که همین را بجهت مردمان
با مر خداوند رحمان بنص قرآن بگوییم و بخواهیم **حدیث ششم**
مرویست از ابی عبد الله علیه السلم که فرمود در بیان قول الله عز و جل
وجعلنی مبارکا اینما کنت قال نفاعا مؤلف میخواهد که
پادشاه دین پناه در هر جا که باشد نفاع بوده باشد تا بمقتضای
وانما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض برکت در عمر و ملک
و دولت وی بهم رسد ان شاء الله تعالی **فصل**
بدان اعلی الله شانک و انار برهانک که فضل سعی کردن در
حاجت مؤمنان بسیار است و امنیت در روز قیامت از هر کرده
بسبب آن حاصل است و خدای عز و علا بجهت ساعی در حاجت مؤمن
هزار هزار حسنه می نویسد که از جمله آنها است امرزیدن خویشان
و همسایگان و برادران و معارف او و هر کس که راه رود در حاجت
مؤمن خدای تعالی بر وی می افکند سایه هفتاد و پنج هزار فرشته و هر قدم
که بر میدارد بگیرند بجهت او می نویسد و حط یک سیئه از و فیما
و رفع یکدرجه بان میکند و چون فارغ میشود از حاجت مؤمن او را
حاج و معتمر می نویسند و دوست ترین خلق بسوی خدای تعالی

آنکس

آنکس که لطف بیشتر بخلق و سعی بیشتر در حاجتهای ایشان از روی فیمابین
و احادیث صادقین که دلالت بر فضل مذکور دارد بسیار است و
ما درین رساله شریفه از ان اقتصار بذکر با اقل عدد تمام مینماییم
حدیث اول مرویست از ابی عبد الله علیه السلم که گفت
قال الله عز و جل الخلق عیالی فاحبهم الی الطفهم بهم و اسعاهم
فی حوایجهم مؤلف میخواهد که پادشاه دین پناه لطف بیشتر بخلق
خدای عز و علا داشته باشد تا بمقتضای این حدیث قدسی دوست ترین
همه خلقان بسوی خداوند رحمان بوده باشد **حدیث دویم**
مرویست از ابی الحسن علیه السلم که گفت ان لله عبادا فی الارض
یسعون فی حوایج الناس هم الامنون یوم القیمة و من ادخل
علی مؤمن سرورا فرح الله قلبه یوم القیمة مؤلف بزبانی مبالغه در نصیحت
و طلب موجب رفاهیت مردمان بتوجه پادشاه دین پناه بحال و
مال بعضی دیوانیان خویش که اصلا و مطلقا اهتمام بصلاح حال
مسلمین ندارد و غرض او منحصر در حطام دنیا و ذخایر آن و
حفظ جاه و ریاست است میخواهد که بمقتضای این حدیث شریف
ان شاء الله تعالی بفضل الله و کرمه در سلک آمنین در روز قیامت
بوده باشد **حدیث سیوم** مرویست از امام جعفر صادق علیه السلم

که فرمود من سعی فی حاجة اخیه المسلم طلب وجه الله کتب الله عز و جل
له الف الف حسنة یغفر فیها لاقاربه وجیرانه واخوانه ومعارفه
ومن صنع الیه معروفا فی الدنیا فاذا کان یوم القیمة قیل له ادخل
النار فمن وجدته فیها صنع الیک معروفا فی الدنیا فاخرجه باذن الله
عز وجل الا ان یکون ناصبیا مراد بمسلم درین حدیث شریف شیعی
اثنی عشریست چنانکه مراد بناصبی سنی است پس درین حدیث اشارت
بکفر سنی بوده باشد **حدیث چهارم** هم روایتست از امام محمد باقر علیه السلم
که گفت من مشی فی حاجة اخیه المسلم اظله الله بخمسة وسبعین
الف ملک ولم یرفع قدما الا کتب الله له حسنة وحط عنه بها
سیئة ویرفع له بها درجة فاذا فرغ من حاجته کتب الله عز و جل
له بها اجر حاج ومعتمر مؤلف میگوید که هرگاه اجر سعی در حاجت
یک مؤمن این باشد که ازین حدیث شریف مستفاد میشود سعی در حاجت
همه مؤمنان بلدان پادشاه ایمانیان بتحصیل موجب رفاه و صلاح
دارین ایشان بتوجه پادشاه بمجال متعسر در آن از دیوان چه خواهد
بود لا یحصیه الا الله الرحمن **حدیث پنجم** مرویست از
ابی عبد الله علیه السلم که فرمود لان امشی فی حاجة اخ لی مسلم
احب الی من ان اعتق الف نسمة واحمل فی سبیل الله الف فرس

مسرجه

مسرجة ملجمة **حدیث ششم** نیز مرویست که فرمود من سعی فی
حاجة المسلم فاجتهد فیها فاجری الله علی یدیه قضاؤها
کتب الله له حجة وعمرة واعتکاف شهرین فی المسجد الحرام
وصیامهما وان اجتهد ولم یجر الله قضاها علی یدیه کتب الله
عز وجل له حجة وعمرة مؤلف میگوید که هرگاه مجرد سعی کردن در حاجت
یک مؤمن و اگرچه منقضی نشود این اجر داشته باشد سعی نمودن در حوایج
جمیع مؤمنان مملکت پادشاه دین پناه که آن انتظام امور دارین ایشانست
بصلاح ولاة و حکام و قاضیان و شیخ اسلامان که باصلاح ایشان که
در نصب و عزل ایشان ممکن است تحقق و تحصیل توجه پادشاه شیعیان
می یابد چه خواهد بود و همچنین اجر بر آوردن اصل حاجت جمیع که سعی مذکور
وسیله آنست چون بیقین فضل مقصود بالتبع که وسیله و فرع است
بفضل و اجر مقصود بالذات که اصل است نمیرسد و مراد بحاجتی که
سعی در حصول آن اجر بسیار و فضل و ثواب بیشمار دارد حاجت مشروع
معروفست نه آنچه درین زمان اکثر مردمان از دیوان مطلب می سازند
که اکثر آنها برخلاف رضا خداوند رحمان است و سعی در حصول آنها از
مقوله معاونت بر اثم و عدوانست که نهی از آن واقع شده بنص
ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان و مطلبی که بر آوردن آن بجهت مؤمنین

ثواب بیشمار دارد و سعی در حصول آن موجب اجر بسیار است و روا کردن
هر مطلبی است که موافق رضای خداوند مختار بوده باشد مثل رفع ظلم ظالمی
از مظلومی و تحصیل وظیفه و وجه معاشی بجهت مسکینی از محل حلالی نه از
نماء موقوفات هر محل که صدر رسیده چون از نماء وقف هر محل که صدر بعنوان
وظیفه بهر کس میدهد غالبا برخلاف شرط وقف واقع میشود و بر تقدیر
موافقت اتفاقی صدر را در آن ولایتی شرعی نیست پس حرام بوده باشد
بر آنکس پس سعی کردن در تحصیل آن معاونت بر گناه و غصب و
عدوان بوده باشد و همچنین امر سیورغالات غالبا علی الاصح کلی المسلم
و قطعیت حرمت نصب قاضیان و شیخ اسلامان این زمان که
بدرجه اجتهاد معتبر در حکم کردن میانه مسلمانان و فتوی دادن نرسیده اند
همچنانکه درین رساله شریفه معلوم گشت و همچنین نصب متولیان و متصدیان
که صدر بر اوقاف هر محل نصب میکند بتعین برخلاف شرع انور است
از جهات و وجوه متعدده همچنانکه نزد اهل عرفان و ایقان مستغنی از
بینه و برهانست چون بدیهی ایشان است فصل
همانا گویی که اگر پادشاه دین پناه خواهد که در شهرهای ایمانیان که در
تحت سلطنت و حکم وی است امور مهمه شرعیه متعلقه بمعاش و معاد
مسلمانان بر وفق قانون شریعت مقدسه بطریقی که شارع صادع فرموده

وقاعده

وقاعده و قانون کرده اند که در هر زمان و اوان مادام تکلیف باقیست
انتظام یابد بر وجهی که از قاضیان و شیخ اسلامان و متولیان و متعهدیان
موقوفات و امور شرعیه مسلمانان در هر شهر و ولایت موصوف بهر وصفی
که شارع اعتبار آن کرده بوده باشد و همچنین ناصب ایشان [illegible]
با آنکه میگویی که چون غیر مجتهد عدل امامی جامع جمیع شرائط حکم و فتوی
قاضی و شیخ اسلام نتواند بود و غیر عادل اهلیت تصدی تولیت
وقف ندارد بحسب شرع اقدس متعذر است گوییم که انتظام امور مهمه
ضروریه شرعیه مسلمانان در همه بلدان ایمانیان پادشاه شیعیان را
باندک توجه و اهتمام و عنایتی میسر است با سهل وجهی چون خداوند
رحمان تکلیف بندگان بما فوق وسع و طاقت ایشان نکند و متابعت
و انقیاد قانون مقرر در شرع انور در هر باب و امتثال اوامر و انتهاء
از نواهی الهی در هر وقت و زمان بر عامه مکلفان واجب ساخته و
تجویز تعدی از آن نکرده بلکه فرموده تلک حدود الله فلا تعتدوها
ومن یتعد حدود الله فاولئک هم الظالمون پس البته رای
باسانی بسوی متابعت قانون شرع شریف اقدس در هر باب و در هر وقت
و زمان مکلفان راست چون نفی مشقت و حرج در دین مبین شده
و خداوند اکبر جل و عز اراده یسر کرده و اراده عسر نکرده و فرموده

وَمَا جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ یُرِیدُ اللّهُ بِکُمُ الْیُسْرَ وَلَا یُرِیدُ
بِکُمُ الْعُسْرَ و پیغمبر خیر البشر فرموده بعثت بالحنیفیة السهلة السمحة
و راه آسان بر رواج دادن قانون خداوند رحمان رسانیدن بندگان
بجهت پادشاه ایمانیان آنست که اولا مجتهدان و راویان روات
ائمه هدی علیهم السلام را که در مثل این زمان حجة حجة الله الرحمان اند در بلدان
همچنانکه درین رساله شریفه گذارش یافت نور وجود ایشان در عصر پادشاه
در بلدان ایمانیان ظهور دارد بشناسد و بداند که در هر شهر و قطر مجتهد عدل
امامی جامع جمیع شرایط حکم و فتوی کیست و تحقیق این مقدمه مهمه از عارفان
عصر که صاحبان انصاف اند و کتمان حق بمکان جبریات و طلب دنیا و
ذخایر آن نمیکنند میسر است و بعد از حصول معرفت مجتهدان و محدثان
ایمانیان عصر که باعث و مؤلف رساله در هر یک از بلده اصفهان و کاشان
و خراسان و عراق عرب و بحرین و شیراز و غیر آن نور وجود ایشان
ظهور دارد واحد یا متعدد کثر الله من امثالهم شرعیات هر قطری بیکی از
ایشان مفوض و مرجوع فرمایند و ممکن در آن گردانند بر وجه انفراد و استبداد
و مردمان هر قطر را بمتابعت و انقیاد او امر و نواهی مجتهدان قطر مأمور سازند
و غیر او که از سلک ایشان خارج است مسلط بر ایشان نگردانند و تمکین
تام تمام بفرمایند تا ایشان قیام بآن بحسب شرع اطهر لازم آید و غیر

وحجة

و حجت ایشان که تمکن نمی یابند از جانب سلطان منقطع شود تا بعد از آن
امور عالمیان با نتظام آید و آثار عدل پادشاه که موجب ثبات دولت
و دوام عظمت و سلطنت وی است انتشار یابد و همه خیر و برکت بهم رسید
و این مزیت عظمی در دنیا و عقبی پادشاه را بر پادشاهان سابق و لاحق
حاصل شود و دلالت بر ترتب این آثار بر اختیار پادشاه دین پناه
طریقه مذکوره را بجهت رواج شرع انور و انتظام دارین مسلمین بعد
از اخبار اولی الابصار و اخبار اهل بیت اطهار علیهم السلام بهت آنها اعتبار
دلیل عقلی قایمست بر آنکه عدل پادشاه موجب ازدیاد عمر و ثبات
و دوام دولت اوست و خلاف آن سبب خلاف آن زیرا که بر طریقه
عدلیه جایز نیست که الله تعالی آنکس را که خلاف عدل میکند بر عباد
زیاده از آنچه حسنات او در حالت خلاف عدل کردن دفع نقوض
آن بیکند ممکن گرداند الا لازم می آید عدم امکان اتصاف و احقاق
حق ذی الحق در حکمت حضرت حکیم عادل قادر بر هر چیز و اما دلالت از اخبار
مرویست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت ان الله عز و جل
جعل لمن جعل له سلطانا اجلا و مدة من لیالی و ایام و سنین و
شهور فان عدلوا فی الناس امر الله عز و جل صاحب الفلک ان
یبطئ بادارته فطالت ایامهم و لیالیهم و سنینهم و شهورهم و ان

جاروا فی الناس ولم یعدلوا امر الله تبارک وتعالی صاحب الفلک
فاسرع با دارته فقصرت لیالیهم وایامهم وسنتهم وشهودهم
وقد عد فی الحشر عزوجل بعدد اللیالی والشهور این حدیث شریف
درکتاب روضه کلینی مذکورات وشک نداریم که مراد بعدلی که موجب
زیادتی عمر وثبات دولت ودوام قاهریت پادشاهات بمقتضای این
حدیث شریف واعتبار عقل عنایت پادشاهست بامر معروف ونهی از
منکر در بلاد ومیانه عباد وقیام بآن بقیام بطریقه مذکوره تحقق می یابد
لامحاله واما دلالت بر آنکه اجرا عدل سبب احیا زمین وخیر وبرکاتست
قول الله تعالی است که فرموده یحیی الارض بعد موتها بتفسیر امام
موسی کاظم علیه السلم که گفت لیس یحییها بالقطر ولکن یبعث الله
رجالا فیحیون العدل فیحیی الارض لاحیاء العدل ولاقامه الحد
فیه انفع من القطر اربعین صباحا وقول پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرموده
اقامه حد خیر من مطر اربعین صباحا ونیز فرموده ساعة امام
عدل افضل من عبادة سبعین سنة وحد یقام لله فی الارض
افضل من مطر اربعین صباحا فصل
بدان اعلی الله شانک واناربرهانک که گرامی داشتن مومن برابر
گرامی داشتن خداوند عزوعلاست چون خدای عزوعلا عزت مومن

قرین عزت خویش جل وعلا ورسول خود صلی الله علیه و آله گردانیده
وفرموده درکتاب عزیز ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین
واحادیث که دلالت بر فضل اکرام مومن دارد بسیارست وما
درین رساله اکتفا بذکر شش حدیث وارده مینمایم حدیث اول
مرویست از خیر البشر پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرموده من اکرم اخاه
المسلم بکلمة تلطفه بها وفرج عنه کربته لم یزل فی
ظل الممدود علیه الرحمة ما کان فی ذلک حدیث دویم
مرویست از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت من اتاه اخوه المسلم
فاکرمه فانما اکرم الله عزوجل حدیث سیوم مرویست از پیغمبر
صلی الله علیه و آله که فرموده ما فی امتی عبد الطف اخاه فی الله بشیء
من لطف الا اخدمه الله من خدم الجنة حدیث چهارم
مرویست از ابی عبد الله علیه السلم که گفت ان مما خص الله عزوجل
به المومن ان یعرفه بر اخوانه وان قل ولیس البر بالکثرة وذلک
ان الله عزوجل یقول فی کتابه ویؤثرون علی انفسهم ولو کان
بهم خصاصة ثم قال ومن یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون
ومن عرفه الله عزوجل بذلک احبه الله ومن احبه الله تبارک وتعالی
وفاه اجره یوم القیمة بغیر حساب امام علیه السلم بعد ذکر این حدیث

شریف راوی حدیث جمیل بن دراج را گفت یا جمیل اد و خذ الحذ
لاخوانك فانه ترغيب لاخوانك في البر چون بمقتضای این
حدیث شریف نیکی و احسان بسوی برادران ایمان موجب دوستی
خداوند رحمان است و دوستی خداوند رحمان موجب توفیه اجر و
ثواب در روز قیامت بغیر حساب حاسبان پس اگر پادشاه شیعیان
از نسل بهترین پیغمبران منبع هر فیض و جود و احسان در این خصلت و
مکرمت مزیت بر همه پادشاهان نهان داشته باشد همچنانکه در دیگر
خصایل و فضایل و فواضل دارند بعیان هر آینه حایز قصبات سبق در
میدان جود و احسان که موجب محبوبیت خداوند رحمان است خواهند بود
و چون محبوب خداوند رحمان گردیدند بصفت جود و احسان مطالب
و ارب ایشان بر وفق مراد اشرف خواهد بود ان شاء الله تعالی
خدای عز و علا راوی این حدیث شریف جمیل را اجر جمیل و ثواب
جزیل دهد که این را بشیعیان رسانید تا رغبت ایشان به بر و احسان
بهم رسید فی الحقیقه احسان ایشان احسان بنفس خویش است همچنانکه
خداوند رحمان فرموده ان احسنتم احسنتم لانفسكم
پس اگر کسی که در تقلیل عطیه و احسان پادشاه میکوشد و آن را
تضییع مال دیوان حساب میکند و همواره قلم و زبان وی بر زیان مسلمانان

جاریست

جاریست و بعضی از نقصان دختران مسلمانان در جمیع بلدان معصوم
نیست و با فقدان اسلام حقیقی وی بمقتضای حدیث خیر الانام علیه و علی
آله الصلوة و السلم در حقیقت نه دوست پادشاه دین پناه است
چون نمیخواهد که پادشاه بعطیه و احسان محبوب خداوند رحمان عز و علا
بوده باشد و احسان بنفس خویش نماید و احسان کند همچنانکه الله احسان
احسان بسوی وی کرده چون احسان موجب زیادتی احسان است در
آنچه ایشان کرده است پادشاه را از پادشاهی و سعادت نمیخواهد که
ابتغاء دار آخرت نماید و میخواهد که ناسی نصیب خود از دنیا بوده باشد و
ابتغاء فساد در زمین کند با آنکه خدای عز و علا دوست نمیدارد مفسدان
را و بهمه اینها اشارتست در قول خدای تعالی که فرموده وابتغ فیما
اتاك الله الدار الآخرة ولا تنس نصيبك من الدنيا واحسن
كما احسن الله اليك ولا تبغ الفساد في الارض ان الله
لا يحب المفسدين **حدیث پنجم** مرویست از امام جعفر
صادق علیه السلم که گفت ان المؤمن ليتحف اخاه التحفة راوی
گوید گفتم و ای شیء التحفة امام علیه السلم گفت من مجلس و متکأ
و طعام و کسوة و سلام فتطاول الجنة مكافاة له و يوحي الله
عز و جل اليها اني قد حرمت طعامك على اهل الدنيا الا

علی نبی او وصی نبی فاذا کان یوم القیمة اوحی الله عز وجل الیها
ان کافی اولیائی بتحفهم فیخرج منها وصفاد وصایف
معهم اطباق مغطاة بمنادیل من لولو فاذا نظروا الی جهنم و
هولها والی الجنة وما فیها طارت عقولهم وامتنعوا ان یأکلوا
فینادی مناد من تحت العرش ان الله عز وجل قد حرم جهنم علی
من اکل من طعام جنته فیمد القوم ایدیهم فیاکلون امام علیه السلم
امر فرموده که مومن تحفه بجهت برادران خود نفرستد از هر چیز که بوده باشد
مثل انجه بران توان نشست از فرش یا تکیه یا آن توان کرد یا آنچه خورد
از طعام یا آن پوشید از لباس یا مجرد تحیت وسلام و فرموده که مکافات
آن از جنت صاحب تحفه می باید قبل از آنکه داخل جنت شود باین وجه
که غلامان و کنیزان بهشتی طبقها از طعام بهشت سر پوشیده بمندیلها
بهشتی که از مروارید است از بهشت بیرون می آورند بجهت مومنانی که در
دار دنیا تحف بجهت برادران ایمانی خویش فرستاده اند بمکافات
آن و نزد ایشان می برند در حالتی که ایشان نظر بسوی جهنم و هول آن
و بسوی بهشت و نعیم آن انداخته باشند و عقلهای ایشان از سرهای
ایشان پریده باشد و بدین سبب امتناع از خوردن طعام بهشت که
بمکافات تحف ایشان بجهت ایشان قبل از داخل شدن بهشت آورده اند

نماید پس منادی از تحت عرش خدای عز وعلا ندا کند که بدرستی که
الله تعالی بتحقیق حرام کرده بر هر کس که از طعام بهشت خورد دوزخ را
چون مومنان این ندا بشنوند دستها بسوی طعام بهشت دراز کنند و
از ان بخورند اللهم ارزقنا منه مولف میگوید که فقیر تراب اقدام شیعیان
آل محمد علیهم السلم از هول دوزخ و مشاهده آن ببرکت محبت و توسل
بآل عمران و برائت از دشمنان ایشان اندیشه نا کرده چون میداند
که دوزخ مخصوص بسنیان بی ایمان و خلفاء ایشان ابوبکر و عمر و
عثمان است و شیعیان را در آن راهی و از ان نصیبی نیست از طعام
بهشت در طبقها از یاقوت و مرجان در دست حوریان و غلمان
آفتاب طلعتان در آن اول وهله ان بخورد قبل از سماع ندا و اذان
منادی از تحت عرش خدا و مذرحمان و فرصت وقت غنیمت میشمرد
چون خوردن شریکان از آن موقوف بسماع ندا منادی مذکور است
فی الواقع خوردن طعام بهشت ابعد از حضور آن بروجه مذکور
موقوف باین و آن می توان داشت با بقاء عقل و شعور با آن
و جرأت مولف در مبادرت مذکوره منافی قول امام معصوم
علیه السلم نیست چون فرموده طارت عقولهم چه برین تقدیر موقوف
بسماع ندا مذکور ماندن موجه است و نیز مولف میگوید بملاحظه این

ان شاء الله الرحمن

حدیث شریف از تألیف رسالهٔ تحفهٔ فاخره که بجهت پادشاه
ایمانیان تألیف نموده بدرگاه دین پناه فرستاده و بپادشاه رسید
چون همچنین جزای بمکافات آن دروار تقا آماده شده و بغایت خشنود
گردیده و بجواب سخن همگنان که میگویند که چرا پادشاه شیعیان از نسل
بهترین پیغمبران منبع هر فیض و جود و احسان امر بعطیه بجهت مؤلف
[همچنانکه عادت پادشاهان است]
بصلهٔ تألیف مذکور نفرموده با وجود شغل زیادی ببلیغ بنجاه تومان
دین طلا وجه مردمان و عسر حال و کثرت عیال و ظفر یافت باین وجه
با وجود امر مذکور و حصول آن در دنیا از وجوب جزا روز عقبا چون
باستحقاق مستلزم جمع کردن میانه عوض و معوض است که جایز نیست
محروم میماند اما ان شاء الله الرحمن پادشاه درین مرتبه بمحض
تفضل و احسان امر بقضا دین مؤلف از فضل نعم منعم حقیقی خداوند
رحمان از محل حلال بدون وساطت بعض دیوانیان و همچنین بتعیین
وجه معاشی مناسب بحت ذی از وجه مباح بر سبیل دوام و استمرار
بدون وساطت مذکوره خواهند فرمود ان شاء الله تعالی
حدیث ششم مرویست از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود
باسحق بن عمار راوی حدیث احسن یا اسحق الی اولیائی ما استطعت
فما احسن مؤمن الی مؤمن و لا اعانه الا خمش وجه ابلیس و

فرج

فرج قلبه امام علیه السلم امر باحسان بسوی شیعیان حسب الامکان فرمود
و از خاصیت احسان و اعانت مؤمنان ذکر کرده خراشیدن روی
شیطان و آبله نمودن دل وی از حسد ان چون از فضل و ثواب بیکران
احسان بسوی مؤمنان و اعانت ایشان با خبر است پس اگر پادشاه
شیعیان با امتثال امر جد معصوم خود امام ایمانیان امر بدادن
وظایف علما و متعلمان دار العلم که موقوف داشته اند از محل حلال
فرمایند بطریق دوام و استمرار بر وفق ارادهٔ ایشان بدون ملاحظه
آنچه بعض دیوانیان سیطر ظاهر بینان نفع دیوان میشمرند در تقلیل
احسان پادشاه بسوی مستحقان اهل ایمان میکوشند و یحسبون انهم
یحسنون صنعا و غافلند از آنکه منع از احسان پادشاه منبع فیض
وجود و احسان منع منبع عین حیوانست از ظهور مادهٔ حیات و سعی
در انقطاع آن در نظر حقیقت بینان و مفسده سعی مذکور بملاحظه
نظر ان نهان نیست بر صاحبان عرفان **فصل**
بدان فرج الله کربک که تفریج کرب مؤمن مکروب مرغوب الیه
و خاصیت و فضل بسیار در دنیا و آخرت دارد و موجب تنفیس و
تفریج مفرج است از کرب دارین و خدای تعالی بسبب رسیدن
بفریاد دیگر مؤمن مکروب مجهود منعا دو ده رحمت بجهت آنکس که بفریاد رسیده

غایت میفرماید و یکی از آن هفتاد و دو رحمت را معجل میگرداند بجهت
اصلاح امر معاش وی در دنیا و هفتاد و یک رحمت دیگر را بجهت او
ذخیره مینماید بواسطه خوفها روز قیامت و هولهای آن و احادیث که
دلالت بر فضل و خاصیت تفریج مذکور دارد بسیارست ما درین
رساله اکتفا بذکر پنج حدیث مینماییم حدیث اوّل مرویست از
امام جعفر صادق علیه السلام که گفت من اغاث اخاه المؤمن اللهفان
اللهثان عند جهده فنفّس کربته واعانه علی نجاح حاجته
کتب الله عزّ وجلّ له بذلک ثنتین وسبعین رحمة من الله یعجّل له
منها واحدة یصلح بها امر معیشته ویدّخر له احدی وسبعین رحمة
لافزاع یوم القیمة واهواله حدیث دوّم مرویست از خیر البشر
پیغمبر صلی الله علیه وآله که فرمود من اعان مؤمنا نفّس الله عزّ وجلّ عنه
ثلثا وسبعین کربة واحدة فی الدنیا وثنتین وسبعین کربة عند
کربه العظمی حیث یتشاغل الناس بانفسهم حدیث سیوم
مرویست از ابی عبدالله علیه السلم که گفت من نفّس عن مؤمن کربة
نفّس الله عنه کرب الآخرة وخرج من قبره وهو ثلج الفؤاد
ومن اطعمه من جوع اطعمه الله من ثمار الجنة ومن سقاه شربة
سقاه الله من الرحیق المختوم حدیث چهارم نیز مرویست از

امام

امام رضا صلوات الله علیه که فرمود من فرّج عن مؤمن فرّج الله
عن قلبه یوم القیمة حدیث پنجم مرویست از امام جعفر صادق
علیه السلم که گفت ایّما مؤمن نفّس عن مؤمن کربة وهو معسر
یسّر الله له حوائجه فی الدنیا والآخرة ومن ستر علی مؤمن عورة
یخافها ستر الله علیه سبعین عورة من عورات الدنیا والآخرة
ونیز گفت والله فی عون المؤمن ما کان المؤمن فی عون اخیه
فانتفعوا بالعظة وارغبوا فی الخیر ازین احادیث شریفه مستفاد
میشود که بفریاد رسیدن یک مؤمن مستغیث و اعانت وی در حالت
شفقت نمودن و از کربت طلب بیرون آوردن موجب اعانت
یافتن آنکس است در هر امر معروف از خدا و نیز رهائی و خلاصی یافتن
او از کربتهای دنیا و آخرت و اصلاح یافتن امر معیشت او و ایمن گشتن
او از خوفهای دنیا و هولهای روز قیامت بسبب آن و حاصل شدن
همه حاجتهای وی پس هرگاه اغاثت و اعانت و تفریج کرب یک مؤمن را
این خاصیت و اثر و فضل بوده باشد اغاثت و اعانت و
تفریج کرب همه خواص مؤمنان از اهل عرفان و ایقان از علما و
متعلمان را که بواسطه آنچه در فصول سابقه گذارش یافت بهتر است
چه اثر و فضل و خاصیت خواهد بود لا یحصیه الا الله الرحمان

پس اگر پادشاه دین پناه در مقام آن در آید فوز عظیم بجهت همهٔ
ایمانیان خواهد بود چون نصرت و اعانت یافتن و حاصل شدن
حاجات دنیا و آخرت پادشاه بنصرت و اعانت و حاصل شدن
حاجات بحقیقت است **فصل** بدان علمک الله الخیر که
مسلم و مؤمنی که نمونهٔ از فضل و شرف و کرامات او در دنیا و آخرت
در فصول سابقه بر این فصل از این رسالهٔ شریفه گذارش یافت آن کس است
که از روی اعتقاد و ایقان و اذعان و تصدیق جنان حاصل از دلیل و برهان
کرده باشد و اقرار نموده باشد و شهادت داده باشد بزبان و بیان
بمثل مفاد این عبارت شریفه و بجان که اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شریک له الها واحدا احدا صمدا فردا وترا حیا
قیوما دایما لم یتخذ صاحبة و لا ولدا و اشهد ان محمدا عبده
و رسوله خاتم الانبیاء و افضل رسله و اشهد ان خلیفته
علی امته اخوه و ابن عمه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ثم الحسن ثم
الحسین ثم علی بن الحسین ثم محمد بن علی ثم جعفر بن محمد ثم موسی
بن جعفر ثم علی بن موسی ثم محمد بن علی ثم علی بن محمد ثم الحسن
بن علی ثم محمد بن الحسن صاحب الزمان صلوات الله
علیه و علیهم اجمعین الطیبین الطاهرین و اعتقاد و اذعان

و تصدیق

و تصدیق از روی ایقان حاصل از دلیل و برهان نموده باشد بانکه
هر چیز که خیر البشر پیغمبر صلی الله علیه و آله بآن آمده و خبر بآن داده
از پیغمبری پیغمبران و تکلیف مکلفان و سؤال قبر و حشر و نشر و تطایر
کتب و انطاق جوارح و میزان و صراط و بهشت و دوزخ که
آماده شده است بجهت موافقان و مخالفان در هر دو از ثواب
و عقاب حق و صدق است و استدلال کرده باشد بر وجود صانع
تعالی بمثل حدوث ما سوای وی عز و علا و بر حدوث ما سوای او بتغیر
و زوال و بر قدیم بالذات بودن خدای تعالی بوجوب وجود بالذات
وی و بر وجوب وجود بالذات وی بانتهای حوادث بسوی وی
و امکان ما سوای او و بر باقی بودن و ابدی بودن وی عز و علا
بوجوب وجود بالذات او و بر قدرت و توانایی او بر هر ممکن
بوقوع افعال از وی بر وجه جواز و بر علم و دانایی وی بمحکم و متقن بودن
افعال او عز و علا و بر عموم قدرت و علم او بتساوی نسبت ذات او
بسوی همه ما سوای او بالسویه بی مخصصی مختص ببعض دون بعض
و بر سمع و بصر وی بمعنی علم او بمسموع و مبصر بعموم علم وی عز و علا
و بر ارادت و کراهت وی بوقوع امر و نهی وی و بر کلام او بقرآن
کریم و بقوله تعالی حتی یسمع کلام الله و بر وحدانیت او بانتظام

عالم چه اگر واحد نبودی هر آینه فاسد بودی نظام عالم و بمثل قوله تعالی
قل هو الله احد و بر غنا او از غیر خود در ذات و صفات بودن او
واجب الوجود بالذات و برآنکه جسم نیست و جوهر نیست و عرض نیست
و متحیز نیست و متحد با غیر نیست و مرکب نیست و بچشم دیده نمیشود
و موصوف بمعانی قدیمه و حادثه نیست بودن وی قدیم و واجب
قایم بذات خویش پس هر چه ممکن بود چون وجود او از غیر است
لامحاله در حال ایجاد موجود نبود چون ایجاد موجود محال بود و هر چه موجود
نبود معدوم بود پس هر چه ممکن بود نخست معدوم بوده باشد انگاه موجود
شده و این وجود را حدوث گویند و چنین موجود را محدث پس ظاهر شد
که هر چه جز یک ذات واجب است محدث بود و استحاله حوادث
لا الی اول چنانکه فلاسفه گویند چون امکان موضوعش که مقتضی حدوث
معلوم است بزیادتی بیانی حاجت نیست و باین دلالت لطیفه حدوث عالم
اشارت کرده امام رضا صلوات الله علیه و فرموده ان الله تبارک
و تعالی قدیم والقدیم صفة التی دلت العاقل علی انه
لا شیء قبله و لا شیء معه فی دیمومیته فقد بان لنا باقرار
العامة معجزة الصفة انه لا شیء قبل الله و لا شیء مع الله
فی بقائه و بطل قول من زعم انه کان قبله او کان معه شیء

وذلك انه لو کان معه شیء فی بقائه لم یجز ان یکون خالقا
لانه لم یزل معه فکیف یکون خالقا لمن لم یزل معه ولو کان
الاول قبله شیء کان الاول ذلک الشیء لا هذا وکان
الاول اولی بان یکون خالقا للاول نصیر الملة والدین
ذکر کرده که وجود عالم چون مقارن ذات باری تعالی تواند بود
مسبوق بعدم است پس باری تعالی که مؤثر است در عالم قادر است
که اگر موجب بودی قدم بعض عالم بلکه جمله عالم لازم آمدی و این باطل
شده است **الزام** فلاسفه گویند باری تعالی موجب بذات است و
هر چه موجب بود چون حقیقت او اقتضا فعلی کند مادام که حقیقت او
باقی باشد اثر او باقی بود پس ایشان را لازم آید که اگر جزو در عالم
با عدم شود ذات واجب نیز با عدم شود چه سبب آن عدم عدم شرطی
یا جزوی از علت او باشد و عدم آن شرط یا جزو انعدام جزوی
دیگر بود از علل آن وجود و چون هر چه موجود است منتهی است بسلسله
حاجت بواجب پس آن عدم تا عدم واجب کشد و این الزام
ایشان را بحمد الله هیچ مفری نیست **نقض** مذهب فلاسفه
آن است که از حقیقت جز یک اثر صادر نتواند شد و هر شبهه که
درین دعوی گفته اند در غایت رکاکت و نیز ایشان را لازم آید

یک مر

که هر دو موجود که در عالم فرض کنیم یکی علت دیگری بود بواسطه یا بی واسطه
گویند از ذات باری عقل صادر شود و از آن عقل چهار چیز عقلی دیگر
و نفس فلکی مرکب از هیولی و صورت از جهت کثرتی که در آن عقل بود
چون امکان و وجوب و تعقل واجب و تعقل خویش و این کثرت
در واجب نیست گوییم این کثرت یا موجودات اند یا نیستند اگر موجودند
هستند باشد بواجب پس کثرت از او صادر شده باشد و اگر نیستند
واجب یکی بیشتر بود و اگر موجود نیستند تأثیر ایشان معقول نبود و
نقل کلام نصیر الدین درین مقام همانا اشارتست بآنکه گاه باشد
که بسیار آگاهان از اهل عرفان و ایقان و ایمان را بسخنان آنان
که بر خلاف سخنان پیغمبران سخن گفته اند اعتنا افتد بواسطه بیان جهت
بطلان آن چون دفع راه زنان ایمان و طاغیان خداوند رحمان و رفع
ایشان از راه بسوی جهان بحجب امکان و اجب و با این حال ربان
بر وجه قبول و اذعان جاری سازند این دو بیت از مثنوی مولوی معنوی

کاف کفر ای دل بحق معرفه ٭ دوست تر دارم ز فای فلسفه
زانکه این علم لزج چون ره زند ٭ بیشتر بر مردم آگه زند

و استدلال کرده باشد بر عدل و حکمت خدای عز و علا بآنکه فعل قبیح نکند و اخلال
بواجب ننماید چون کاملست در حد ذات خویش و توانگرست از

غیر

غیر خویش و استدلال کرده باشد بر ثبوت نبوت خیر البشر پیغمبر صلی الله
علیه و آله بآنکه دعوی پیغمبری کرد و خدای عز و علا تصدیق او باظهار
معجزات مثل قرآن کریم که اظهر معجزاتست و در میان خلق موجود است
چه با غلبه مشرکان و وفور دواعی ایشان بایراد معارضه از آن عاجز
شدند و تا این غایت هیچ آفریده را مجال تلفیق کلماتی مرکب از حروف
و اصوات بر آن منوال نبوده است و انشقاق قمر و جاری شدن آب
از میان انگشتان وی و ناله کردن جذع از مفارقت وی و شکایت آوردن
ماده آهو و شتر بسوی او و استدلال کرده باشد بر عصمت وی کمال
وثوق بامر و نهی وی بر آنکه خاتم همه پیغمبرانست بقول خدای تعالی که
فرموده و خاتم النبیین و استدلال کرده باشد بر امامت امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب علیه السلام بعد از خیر البشر پیغمبر صلی الله علیه و آله بلا واسطه
احدی و هر یک از یازده امام از ذریت او صلوات الله علیه و علیهم السلام
خلفا عن سلف بعصمت مشروطه در امام حذرا من الدور و التسلسل
هرگاه امام غیر معصوم بوده باشد و بقوله تعالی یا ایها الذین
آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین و بقول پیغمبر خیر البشر
صلی الله علیه و آله هذا الولد الحسین امام ابن امام اخو امام
ابو ائمه تسعة تاسعهم قائمهم و بر باقی بودن مهدی و وجود

وی بتواتر اخبار و استحالهٔ خالی گذاشتن خدای تعالی عالم را از لطف
واجب بروی جل وعز و استدلال کرده باشد بر معاد جسمانی و سؤال
قبر و حشر و نشر و تطایر کتب و انطاق جوارح و میزان و صراط و جنت
و نار و باقی احوال قیامت بثبوت صدق مخبر بجمیع مذکورات که پیغمبر
خیر البشر است علیه وعلی آله الصلوة والسلم بواسطهٔ عصمت او و متصف بوده باشد
بصفاتی که ایمه مؤمنان و مولی متقیان علی عمران بمبالغه والحاح و ابرام بعض
شیعان ناسک عابد مجتهد همام نام را بسته عاذ کر جمیع صفات مؤمن حق را
با آن وصف کرده چنانکه ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی قدس سره در کتاب
کافی درباب مؤمن و علامات و صفات وی روایت باین طریق کرده
محمد بن جعفر عن محمد بن اسمعیل عن عبد الله بن داهر عن الحسن بن یحیی عن قثم
ابی قتادة الحرانی عن عبد الله بن یونس عن ابی عبد الله علیه السلم قال قام
رجل یقال له همام وکان عابدا ناسکا مجتهدا الی امیر المؤمنین علیه السلم
وهو یخطب فقال یا امیر المؤمنین صف لنا صفة المؤمن کاننا ننظر الیه
فقال یا همام المؤمن هو الکیس الفطن بشره فی وجهه وحزنه فی
قلبه اوسع شیء صدرا واذل شیء نفسا زاجر عن کل فان حاض علی
کل حسن لا حقود ولا حسود ولا وثاب ولا سباب ولا
عیاب ولا مغتاب یکره الرفعة ویشنا السمعة طویل الغم بعید الهم

کثیر

کثیر الصمت وقور ذکور صبور شکور مغموم بفکره مسرور بفقره
سهل الخلیقة لین العریکة رصین الوفا قلیل الاذی لا متافک
ولا متهتک ان ضحک لم یخرق وان غضب لم یزق ضحکه
تبسم واستفهامه تعلم ومراجعته تفهم کثیر علمه عظیم حلمه کثیر الرحمة
لا یبخل ولا یعجل ولا یضجر ولا یبطر ولا یحیف فی حکمه ولا
یجور فی علمه نفسه اصلب من الصلد ومکادحته احلی من
الشهد لا جشع ولا هلع ولا عنف ولا صلف ولا متکلف
ولا متعمق جمیل المنازعة کریم المراجعة عدل ان غضب رفیق
ان طلب لا یتهور ولا یتهتک ولا یتجبر خالص الود وثیق
العهد وفی العقد شفیق وصول حلیم خمول قلیل الفضول
راض عن الله عز وجل مخالف لهواه لا یغلظ علی من دونه ولا
یخوض فیما لا یعنیه ناصر للدین محام عن المؤمنین کهف للمسلمین
لا یخرق الثناء سمعه ولا ینکی الطمع قلبه ولا یصرف اللعب حکمه
ولا یطلع الجاهل علمه قوال عمال عالم حازم لا بفحاش ولا بطیاش
وصول فی غیر عنف بذول فی غیر سرف ولا بختال ولا بغدار
ولا یقتفی اثرا ولا یحیف بشرا رفیق بالخلق ساع فی الارض
عون للضعیف غوث للملهوف لا یهتک سترا ولا یکشف سرا

عالم

كثير البلوى قليل الشكوى ان راى خيرا ذكره وان عاين شرا
ستره يستر العيب ويحفظ الغيب ويقيل العثرة ويغفر الزلة لا يطلع
على نصح فيذره ولا يدع جنح حيف فيصلحه امين رصين تقي
ذكي رضي يقبل العذر ويجمل الذكر ويحسن بالناس الظن ويتهم
على العيب نفسه يحب في الله بفقه وعلم ويقطع في الله بحزم وعزم
لا يخرق به فرح ولا يطيش به مرح مذكر للعالم معلم للجاهل
لا يتوقع له بائقة ولا يخاف له غائلة كل سعي اخلص عنده من
سعيه وكل نفس اصلح عنده من نفسه عالم بعيبه شاغل بغمه
لا يثق بغير ربه قريب وحيد حزين يحب في الله ويجاهد في الله
ليتبع رضاه ولا ينتقم لنفسه بنفسه ولا يوالي في سخط ربه مجالس
لاهل الفقر مصادق لاهل الصدق موازر لاهل الحق عون
للغريب اب لليتيم بعل للارملة حفي باهل المسكنة مرجو لكل
كريهة مامول لكل شدة هشاش بشاش لا بعباس ولا بجساس
صليب كظام بسام دقيق النظر عظيم الحذر لا يبخل وان بخل عليه
صبر عقل فاستحيى وقنع فاستغنى حياؤه يعلو شهوته ووده
يعلو حسده وعفوه يعلو حقده لا ينطق بغير صواب ولا
يلبس الا الاقتصاد مشيه التواضع خاضع لربه بطاعته

راض

راض عنه في كل حال لا تريبه خالصة اعماله ليس فيها غش
ولا خديعة نظره عبرة وسكوته فكرة وكلامه حكمة مناصحا
متباذلا متواخيا ناصح في السر والعلانية لا يهجر اخاه ولا يغتابه
ولا يمكر به ولا ياسف على ما فاته ولا يحزن على ما اصابه ولا
يرجو ما لا يجوز له الرجا ولا يفشل في الشدة ولا يبطر في الرخا
يمزج الحلم بالعلم والعقل بالصبر تراه بعيدا كسله
دائما نشاطه قريبا امله قليلا زلله متوقعا لاجله خاشعا
قلبه ذاكرا ربه قانعة نفسه منفيا جهله سهلا امره حزينا
لذنبه ميتة شهوته كظوما غيظه صافيا خلقه امنا منه جاره
ضعيفا كبره قانعا بالذي قدر له متينا صبره محكما امره كثيرا
ذكره يخالط الناس ليعلم ويصحب ليسلم ويسال ليفهم ويتجر
ليغنم لا ينصت للخبر ليفجر به ولا يتكلم ليتجبر به على من سواه
نفسه منه في عناء والناس منه في راحة اتعب نفسه لاخرته
فاراح الناس من نفسه ان بغي عليه صبر حتى يكون الله الذي
ينتصر له بعده ممن تباعد منه بغض ونزاهة ودنوه ممن دنا منه
لين ورحمة ليس تباعده تكبرا ولا عظمة ولا دنوه خديعة
ولا خلابة بل يقتدي بمن كان قبله من اهل الخير فهو امام لمن بعده

من اهل البر فقال فصاح همام صيحة ثم وقع مغشيا عليه فقال
امير المؤمنين عليه السلام اما والله لقد كنت اخافها عليه وقال هكذا
تصنع المواعظ البالغة باهلها فقال له قايل فما بالك يا امير المؤمنين
فقال ان لكل اجل وقتا لا يعدوه وسببا لا يتجاوزه فمهلا لا تعد
فانما نفث على لسانك شيطان و در نهج البلاغه اين خطبه شريفه بر علامت
نهج مذكور بدين نهج مذكور است. روى ان صاحبا لامير المؤمنين
يقال له همام كان رجلا عابدا فقال يا امير المؤمنين صف لي المتقين
حتى كاني انظر اليهم فتثاقل عن جوابه ثم قال عليه السلام يا همام
اتق الله واحسن فان الله مع الذين اتقوا والذين هم محسنون
فلم يقنع همام بذلك القول حتى عزم عليه قال فحمد الله واثنى عليه
وصلى على النبي صلى الله عليه ثم قال اما بعد فان الله سبحانه خلق
الخلق حيث خلقهم غنيا عن طاعتهم امنا من معصيتهم لانه سبحانه
لا تضره معصية من عصاه ولا تنفعه طاعة من اطاعه فقسم الله
بينهم معايشهم ووضعهم من الدنيا مواضعهم فالمتقون فيها هم اهل
الفضايل منطقهم الصواب وملبسهم الاقتصاد ومشيهم التواضع
غضوا ابصارهم عما حرم الله عليهم ووقفوا اسماعهم على العلم
النافع لهم نزلت انفسهم منهم في البلاء كالذي نزلت في الرخاء

لولا الاجل الذي كتب الله لهم لم تستقر ارواحهم في اجسادهم
طرفة عين شوقا الى الثواب وخوفا من العقاب عظم الخالق في
انفسهم فصغر ما دونه في اعينهم فهم والجنة كمن قد راها
فهم فيها منعمون وهم والنار كمن قد راها فهم فيها معذبون
قلوبهم محزونة وشرورهم مامونة واجسادهم نحيفة و
حاجاتهم خفيفة وانفسهم عفيفة صبروا اياما قصيرة اعقبتهم
راحة طويلة تجارة مربحة يسرها لهم ربهم ارادتهم الدنيا فلم
يريدوها واسرتهم ففدوا انفسهم منها اما الليل فصافون
اقدامهم تالون لاجزاء القرآن يرتلونه ترتيلا يحزنون به انفسهم
ويستثيرون به دواء دائهم فاذا مروا باية فيها تشويق ركنوا
اليها طمعا وتطلعت نفوسهم اليها شوقا فظنوا انها نصب
اعينهم واذا مروا باية فيها تخويف اصغوا اليها مسامع قلوبهم
وظنوا ان زفير جهنم وشهيقها في اصول اذانهم فهم حانون
على اوساطهم مفترشون لجباههم واكفهم وركبهم واطراف
اقدامهم يطلبون الى الله في فكاك رقابهم واما النهار فحلماء
علماء ابرار اتقياء قد براهم الخوف بري القداح ينظر اليهم
الناظر فيحسبهم مرضى وما بالقوم من مرض ويقول قد خولطوا

لما قد خالطهم امر عظيم لا يرضون من اعمالهم القليل ولا
يستكثرون الكثير فهم لانفسهم متهمون ومن اعمالهم مشفقون
واذا زكى احد منهم خاف مما يقال له فيقول انا اعلم بنفسى من
غيرى وربى اعلم منى بنفسى اللهم لا تؤاخذنى بما يقولون
واجعلنى افضل مما يظنون واغفر لى مما لا يعلمون فمن علامة
احدهم انك ترى له قوة فى دين وحزما فى لين وايمانا فى يقين
وحرصا فى علم وعلما فى حلم وقصدا فى غنى وخشوعا فى عبادة
وتجملا فى فاقة وصبرا فى شدة وطلبا فى حلال ونشاطا فى هدى
وتحرجا عن طمع يعمل الاعمال الصالحة وهو على وجل يمسى وهمه
الشكر ويصبح وهمه الذكر يبيت حذرا ويصبح فرحا حذرا
لما حذر من الغفلة وفرحا بما اصاب من الفضل والرحمة
وان استصعبت عليه نفسه فيما تكره لم يعطها سؤلها
فيما تحب قرة عينه فيما لا يزول وزهادته فيما لا يبقى يمزج الحلم
بالعلم والقول بالعمل تراه قريبا امله قليلا زلله خاشعا قلبه
قانعة نفسه منزورا اكله سهلا امره حريزا دينه ميتة شهوته
مكظوما غيظه الخير منه مأمول والشر منه مأمون ان كان فى
الغافلين كتب فى الذاكرين وان كان فى الذاكرين لم يكتب

من

من الغافلين يعفو عمن ظلمه ويعطى من حرمه ويصل من قطعه
بعيدا فحشه لينا قوله غائبا منكره حاضرا معروفه مقبلا خيره
مدبرا شره فى الزلازل وقور وفى المكاره صبور وفى الرخاء
شكور لا يحيف على من يبغض ولا يأثم فيمن يحب يعترف بالحق
قبل ان يشهد عليه لا يضيع ما استحفظ ولا ينسى ما ذكر
ولا ينابز بالالقاب ولا يضار بالجار ولا يشمت بالمصائب
ولا يدخل فى الباطل ولا يخرج من الحق ان صمت لم يغمه صمته وان
ضحك لم يعل صوته وان بغى عليه صبر حتى يكون الله هو الذى
ينتقم له نفسه منه فى عناء والناس منه فى راحة اتعب نفسه
لآخرته واراح الناس من نفسه بعده عمن تباعد عنه زهد و
نزاهة ودنوه ممن دنا منه لين ورحمة ليس تباعده بكبر وعظمة
ولا دنوه بمكر وخديعة قالوا فصعق همام صعقة كانت نفسه فيها
فقال امير المؤمنين عليه السلام اما والله لقد كنت اخافها عليه
ثم قال عليه السلام هكذا تصنع المواعظ البالغة باهلها فقال
له قائل فما بالك انت يا امير المؤمنين فقال عليه السلام ويحك
ان لكل اجل وقتا لا يعدوه وسببا لا يتجاوزه فمهلا
لا تعد لمثلها فانما نفث الشيطان على لسانك [illegible]

که در نقل این خطبهٔ شریفه بروایت کلینی و روایت نهج در اوصاف و در
موصوف اختلاف واقعست با اتحاد سایل و قضیه و قصه و واقعه
علی الظاهر بر وجهی که جمع کردن میانهٔ هر دو و ارجاع احد هما بدیگری بغایت
مشکلست و این همام مذکور در هر دو علی الاتحاد همام بن شریح بن یزید
بن مرة بن عمرو بن جابر بن عوف الاصهب است که از شیعه و از اولیای
علی علیه السلم و ناسک عابد مجتهد بود و تأمل و گرانی حضرت در جواب او
بواسطهٔ آن بود که از نفس او میدید که استعداد اثر موعظه دارد و اندیشه
آن فرمود که خوف خدای تعالی او را بیرون برد بسوی ازعاج نفس او
پس اولا او را امر کرد بتقوی خدای عز و علا در نفس او که اصابت کند او را
فا دحی بسبب سؤال او و بنفس خود احسان نماید بترک تکلیف او فوق طاقت
او و از جهت است که در حینی که همام بیهوش شد بعد از سماع تمام اوصاف
مذکوره امام علیه السلم گفت اما والله لقد کنت اخافها علیه
و انچه مظنون امام علیه السلم شده بود از مشاهدهٔ حال همام بیهوشی
بیهوشی او بود از وجد شدید و موت او و در آن سبب آن مظنون امام
علیه السلم شود پس وارد نشود که چگونه از معصوم علیه السلم روا بود که
جواب همام گوید با غلبه ظن وی بهلاک او چه امام بمنزلهٔ طبیب است
که دوا بحسب احتمال طبیعت بیمار میدهد و تعدی از ان نمی نماید

امیر مؤمنان

امیر مؤمنان و مولی متقیان علی عمران علیه و علی ابنائه الصلوة و السلم
فرموده که مؤمن متقی آنکس است که با کیاست و فطانت در امر دنیا
و آخرت خویش بود و در گفتار او صواب باشد یعنی ساکت نشود از سزاوار
از گفتار و ساکت شود از ناسزاوار از آن و صواب اخص از صدق است
چه صدق انسان در ناسزاوار از گفتار روا است و در لباس و پوشش
میانه گزیند پس نمی پوشد انچه او را ملحق بدرجهٔ مترفین میگرداند
و نه انچه او را از عرف زاهدین در دنیا بیرون میبرد و رفتن او تواضع بود
و تواضع ملکهٔ عفت است که عاید بعدالت میشود میانهٔ رذیلت مهانت
و کبر و رفتن تواضعی مستلزم سکون و وقار است و چشم می پوشاند
از انچه خدای عز و علا بر او حرام کرده و این ثمرهٔ عفت و مبدا رد
گوش خود را بر علم سودمند و این فضیلت عدالت در قوت شنوایی
و علم سودمند آنست که کمال قوت نظری از علم الهی و انچه مناسب اوست
و کمال قوت علمی از حکمت علمیه بان حاصل میشود و فرود آیدن او از
در سختی همچون فرود آمدن در آسایش و در هر دو مقام شاکر است و
شوق او غالب باشد بر نفس او بسوی ثواب خدای تعالی و خوف او از
عقاب وی عز و علا بغایتی که اگر اجل سرنوشت الهی نباشد
جان او در تن او قرار نگیرد بقدر نگرستن چشمی و چون این شوق و خوف

بجد ملکه رسد مستلزم دوام جد در عمل و اعراض از دنیا فانی بود و مبدأ
این شوق و خوف تصور عظمت آفریننده است که بقدر آن عظمت وعد
و وعید او جل و علا متصور میشود و بحسب قوت این تصور قوت رجا و خوف که
دو باب عظیم بهشتند حاصل میشود و بزرگ نماید آفریننده در تنهایی
و این بحسب جواذب الهیت بسوی استغراق در معرفت و محبت او عز و جل
و بحسب تفاوت این استغراق تصور عظمت الهی متفاوت میشود و
بحسب تصور عظمت الهی کوچکی ما دون الهی متصور میگردد و از اینجاست
که اولیاء خدای را خوف و حزن از غیر وی جل و علا نیست و او و بهشت بمحل
کسی باشد که چند آغاز ابد در آن خوش عیش باشد و او و دوزخ همچون الکن کسی
چند آغاز ابد معذب در آن باشد و در ذکر این وصف اشارت شده که مومن
متقی و اگر چه بحسب جسد در دنیاست بحسب مشاهده او بعین بصیرت احوال
جنت را و سعادت آن و احوال دوزخ را و شقاوت آن شکی نیست که
مشاهده جنت کرده و متنعم در آنست و مشاهده دوزخ کرده و معذب
در آنست و این مرتبه عین الیقین است و بحسب این مرتبه شدت شوق
مومن بسوی جنت و شدت خوف او از آتش دوزخ می باشد و دل او
اندوهگین باشد از خوف غالب خدای تعالی و ایمنی از بدی او حاصل باشد
چون مبدأ شرور محبت دنیا و اباطیل آنست و مومن متقی از آن برکنار است

وتن او

وتن او از بسیاری روزه داشتن روزها و بیداری شبها و خشونت
مطعم و ملبس و هجران لذتهای دنیا نغدار نزار شده و سبک شده باشد
حاجات او چون در حوائج اقتصار بر قدر ضرورت از ملبس و ماکل کرده
باشد بسیار کمتر از این حاجت نمی باشد و تن او پاک شده باشد چنان
ملکه عفوت که فضیلت قوت شهوت و وسط میانه رذیلتین خمود
شهوت و رذیلت فجور و صبر کند بر مکاره و رنجهای عارضی از ترک
لذتهای دنیوی و احتمال اذیت مردمان چون صبر معاودت نفس اماره
بدی تا کشیده نشود بسوی قبایح لذات دنیوی و در جزای این صبر در
ایام قصیره دنیا راحت بسعادت جنت در عقب آن حاصل است
همچنانکه خدای تعالی فرموده وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا
و تجارت سود کننده نماید و استعارت نموده لفظ تجارت را بجهت
اعمال صالحه و امتثال اوامر الهی و وجه مشابهت بودن مومن متقی
متعوض بمتاع دنیا و حرکات او در تجارت متاع آخرت را و ربح
آن بلفظ ربح شده بجهت افضلیت متاع آخرت و زیادتی نفعات آن
بر آنچه ترک آن نموده و ظاهر است که این تیسیر باری سبحانه و اعداد مومن
بجهت آن میسر میشود او اراده دنیا ندارد و دنیا اراده او دارد و این
اشارتست بسوی زهد حقیقی که آن ملکه است در تحت عفت و اراده دنیا

او را کفایتست از بودن او اهل بجهت ریاست اشراف و قضا و وزارت
و نحو آن از مناصب دنیا با اعراض از آن بواسطهٔ خداوند رحمان و حکمت که
مراد بارادهٔ دنیا او را ارادهٔ اهل دنیا او را بوده باشد بنا بر حذف مضاف
و اسیر میگیرد دنیا او را پس خود را از دنیا باز میخرد و این اشارتست بانکه
هر کس که دنیا را ترک کند و زهد در آن نماید بعد از انهماک در آن و استمتاع
بآن فک کرده است از گردن خود باین ترک و اعراض و قرین و مواظبت
بر طاعت خداوند رحمان علیها هیاتست ذیه یکشبه از دنیا او در شب تقدیم
خود صف کشیده و بخواند چند جزوی از قرآن را بترتیل و بآن باندوه آورد
نفس خویش را و بیرون آورد بقرآن دوای اردی درد خود را و چون بگذرد
بآیتی که در آن شوق باشد میل بسوی آن کند بطمع حصول آن بجهت وی
چون ایمان و ایقان بآن دارد و نفس او تطلع بآن از روی شوق می نماید
و گمان دارد که برابر دو چشم اوست و چون بگذرد بآیتی که در آن
تخویفی بوده باشد بخواباند بسوی آن مسامع دل خود را و گمان برد
که نالهٔ دوزخ و بانگ و شهقهٔ آن در بن گوش اوست و در رکوع دو تا
وسط او و در سجود گستراننده پیشانی او و پنجهٔ او و زانوهای او
کنارهای قدمهای او و چون سجود در نماز بر اعضاء سبعه واقع میشود
و در عبادتی که در شب میکند طلب میکند که خدای تعالی گردن او را از

آتش

آتش دوزخ آزاد کند یعنی طلب آمرزش از خدای عز و علا فیما
اینست حال شبها او و در روز حکیم است بحکمت شرعیه و آنچه در آنست
از کمال قوت علمی و عملی یا حلیمست و حلم فضیلتیست واسطه میانه رذیلت
مهانت و افراط در غضب و علیمست یعنی کاملست قوت نظری او و علم نظری
که آن معرفت صانع و صفات ویست عز و جل و نیکو و عفیف است و خوف
از خدای تعالی دارد و خوف خدای عز و علا او را تراشیده است چون
تراشیدن تیر را چون نفس او اشتغال از تدبیر بدن و نظر در صلاح
آن نافته و باز ایستاده قوت شهویه و غاذیه وی از ادا بدل ما یتحلل
بواسطهٔ استیلاء خوف خدای تعالی بر وی و بدین سبب نحیف گشته
بوجهی که نگرندگان بسوی وی پندارند او را بیمار و حال آنکه بیمار نیست
و پندارند او را دیوانه چون بواسطهٔ اتصال نفس او بملا اعلی و اشتغال
بآن از تدبیر بدن و حفظ حرکات خود باز آمده و حال آنکه نه دیوانه است
بلکه آمیخته شده است او را کاری بزرگ که آن اشتغال اسرار اوست
بملاحظهٔ جلالت خدای تعالی و مطالعهٔ انوار ملا اعلی و راضی و خشنود
نشود در عمل خیر باندک چون اطلاع از شرف عمل خیر و غایت آن
دارد و عمل بسیار خود را بسیار نشمارد و نفس خود را متهم میسازد
باین وجه که عملها خود را قاصر میداند از وجه مطلوب از وی تا او را

بعمل خیر دارد و کسر عجب او کند چون عجب از مهلکات است چنانکه علیه السلم فرموده
ثلث مهلکات شح مطاع وهوی متبع واعجاب المرء بنفسه
و چون کسی او را مدح کند بترسد از آن و میگوید که من داناترم بنفس خویش
از غیر خودم و پروردگار من داناتر است از من بنفس من و میگوید
اللهم لا تؤاخذنا بما یقولون واجعلنی افضل مما یظنون
واغفر لی مما لا یعلمون یعنی بار خدایا فرا مگیر مرا بانچه میگویند و
بگردان مرا افضل از انچه گمان می برند و بیامرز مرا از انچه نمیدانند و از
علامات مؤمن متقی آنکه قوتی در دین میدارد بر وجهی که معاودت بکند
در دین وسواس خناس و داخل نمیشود در دین او خداع مردمان و این قوت
در دین بجهت عالم عارف بیقین حاصل است و هشیارات در امور
دینی و دنیوی و ثبات در آن دارد و ممزوج نرمی با خلق و عدم غضاضت
برایشان چنانکه در مثل است لا تکن حلوا فتسترط ولا مرا فتلفظ و این
فضیلت عدالت در معامله با خلق و نرمی با خلق گاه از جهت تواضع است
چنانکه فرموده واخفض جناحک للمؤمنین و گاه از جهت ضعف
نفس است و مقصود اول است که مقارن حزم در دین و مصالح
نه دوم که رذیلت است و حزم با آن امکان ندارد بواسطه انفعال
مهین از هر جاذبی و ایمان در یقین دارد چون ایمان عبارت است از

تصدیق

تصدیق بوجود صانع و بانچه شریعت بآن وارد شده و این تصدیق
قابل شدت و ضعف است گاه باشد که از تقلید که آن اعتقاد مطابق است
بدون موجب آن ناشی شود و گاه باشد از علم که آن اعتقاد مطابق است
با موجب آن که آن دلیل است و گاه باشد با علم بآن علم با آنکه غیر آن نیست
حاصل باشد و این علم یقینی است و محققان سالکان نزد یقین علمی ایستند
بلکه طلب عین الیقین بمشاهده آن بعد طرح حجابها دنیا و اعراض از آن
می نمایند و امام علیه السلم اراده فرموده که علم مؤمن علم یقینی است که احتمال
را بسوی آن راه نیست و حریص در علم است و از دنیا و از آن و دانش وی
ممزوج است در بردباری و در توانگری میانه نگاه دار است و این فضیلت
عمل است در استعمال متاعها دنیا و حذف فضول از قدر ضرورت و از زندگی
در عبادت دارد و این ثمره فکر است در جلالت معبود بحق و ملاحظه عظمت وی
عز و جل که روح عبادت و نیکو حال است در درویشی و این ترک شکوی
نمودن بسوی خلق بردن و طلب از ایشان نمودن و اظهار توانگری از
ایشان کردن که از قناعت و خشنودی بقضا خدای عز و علا و علو همت
بملاحظه وعده آجل و آنچه آماده شده است بجهت پرهیزکاران حاصل میشود
حاصل میشود و صبر در سختی منیا بوجه مذکور و طلب حلال که از عفت
ناشی است بکند و شادکامی در راه راست و سلوک راه خدای عز و علا

دارد و این ناشی میشود از قوت اعتقاد در انچه وعده شده متعین راه
می پرهیزد از طمع و عمل صالح میکند و با ترس است از ین که بروجه لایق نبوده باشد
همچنانکه از زین العابدین علیه السلم مرویست که در تلبیه گفتن بر راحله خویش
بر در افتاد و بیهوش شد و چون بهوش آمد از وی پرسیدند
سبب آن را فرمود خشیت ان یقول ربی لا لبیک ولا سعدیک
و شبانگاه کند و قصد او شکر باشد بر انچه در روز مرزوق شود و
مرزوق نشود و بامداد کند و قصد او ذکر باشد مر خدای عز و علا تا خدای
عز و جل ذکر کند او را و روزی گرداند او را از کمالات نفسانی و بدنی همچنانکه
فرموده اذکرونی اذکرکم واشکروا لی و لا تکفرون و شب گذارد
ترسنده و صبوحی کند شادان ترس او بر انچه ترسانیده شده است
از غافل شدن و شادی او بر انچه رسیده باو از فضل و رحمت و اگر
دشوار شود بر او نفس او در انچه کاره است آن را نمیدهد نفس خود را
حاجت وی در انچه دوست دارد یعنی معاودت میکند نفس اماره بدی را
نزد استصعاب آن بر وی و قهر میکند آن را بانچه کاره است و مطاوعت
نمیکند او را در میلهای طبیعی او و محابای او و روشنی چشم او در انچه زایل
نمیشود از کمالات نفسانیه باقیه مثل علم و حکمت و مکارم اخلاق که مستلزم
لذات باقیه و سعادات ابدیه است قرة عین او کن ثبات ز لذت ابتهاج

او

او چون مستلزم سردی چشم است بدیدن مطلوب و کراهت وی عشی او
در انچه باقی نماند از متاع دنیا و می آمیزد حلم را بالعلم و قول را بالعمل نمیگوید
انچه نمیکند و امر بمعروف نمیکند و خود نزد آن می ایستد و نهی از منکر
نمینماید پس خود آن را میکند و وعده نمیکند که خلف آن نماید تا داخل شود
در مقت خدای تعالی که فرموده کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون
و نزدیک است امید او به بسیاری ذکر موت و وصول بسوی خدای تعالی
و اندک است خطا او بترک اولی چون صدور خیرات از و ملکه شده است
و جواذب او بسوی زلل و خطیئات نادر است بواسطه ضرورتی
یا سهوی و ترسنده بود دل او از تصور معبود بحق و جلالت وی و قانع
بود نفس او و قناعت نفس او ناشی میشود از ملاحظه حکمت خدای
عز و جل در قدر دیدن قسمت ارزاق و فواید حاضره در دنیا و غایب
در آخرت و اندک بود خورش او چون متصور است که در بطنه ذات
فطنت است و زوال رقت و حدوث قسوت و کسل از عمل و ان
بود کارا و یعنی تکلف نمیکند بواسطه احدی و تکلیف نمیکند و نگاه دارد
دین خود را پس مهمل نمیگذارد از دین خود چیزی را و خللی بسوی آن
راه نیابد و مرده بود شهوت او از انچه حرام گردانیده خدای تعالی
و فرو خورده خشم خود را و این از فضایل قوت غضبیه است ازو امید

احدی ام

داشته شده است خیر چون جهت خیریت او بسیار است و ایمنی
از بدی حاصلست چون خلق میدانند که قصد شر نکند و اگر مردمان او را در
عداد غافلان از ذکر خدای تعالی بزبان بینند نزد خدای عزوعلا مکتوب
از ذاکران باشد چون قلب او اشتغال بذکر دارد و اگر چه زبان ترک
آن نموده و اگر در میانه ذاکران باشد مکتوب از غافلان نشود چون
اشتغال بذکر دارد و پس در هر حال از ذاکراتست چون ذکر خدای عزوعلا را
مدایح و منافع بسیار هست و بابی عظیمست از ابواب جنت و اتصال
بخداوند متعال و نعم ما قال ٭ صمت و جوع و سهر و عزلت و ذکر بدوام
ناتمامان جهان را بکند کار تمام ٭ و عفو میکند از ظالم خود و عطا میکند
آنکس را که محروم میسازد او را و صلت مینماید کسی را که از و قطع میکند
و دور است زشت گفتن و ناسزاوار نیست و نرم باشد گفتار او نزد
محاورات مردمان در غیظ و معامله ایشان و این از اجزاء تواضع است
و غایب باشد منکر او و حاضر باشد معروف او چون ملازم حدود الهیست
و در آورنده است خیر او و پشت بر کننده است شر او و چون خیر او
را زیاد داشته شر او را تناقص داشته و حلیمست در زلازل
امور عظام و فتنهای کبار که مستلزم اضطراب قلوب و احوال مردمانست
و وقار ملکه است در تحت شجاعت و بسیار صبر است در مکاره

و ناسزاوار او در گفتار چون گفتار او
صح

چون

چون ثابت و عالی همتست از احوال دنیا و بسیار شکر گوینده است
در آسایش چون منعم اول را جلت عظمته دوست میدارد و ظلم نکند
برآنکس که دشمن اوست و بغض او دارد با تمکن از آن و بزه مند نشود در
آنچه دوست دارد و این سلب رذیله فجور است از و تابع شدن هوای
خویش در آنچه دوست دارد باین که اعطا کند مال المستحق را و دفع کند
ما یستحق را از خود بنحوی که قاضیان بد و امرا جور میکنند و مؤمن متقی
آثم بچیزی از لاهیها نشود با قیام داعی بسوی آن که آن محبت است بلکه در هر
حال برفضیلت عدالت معترف شود بحق پیش از آنکه گواه آورند برو
چون محترز است در دین خود از کذب و احتیاج بشاهد با انکار حق است
و انکار حق کذبست و ضایع نکند آنچه نگهداشت او خواهند مثل امانات
و نی افراط نکند در آنچه خدای عزوعلا استحفاظ آن کرده از دین او و
کتاب او عزوجل چون ملازم حدود الهیست و فراموش نکند آنچه یادگیرد
از آیات خدای عزوعلا و عبرتها و امثال وی و ترک نکند عمل بآنها را
چون مداومت بر ملاحظه آنها دارد و مخطور بال اوست در هر حال و
بلقبهای بد نخواند چون ملحوظ اوست نهی وارد در ذکر حکیم که ولا تنابزوا
بالالقاب و نیز سر نهی مذکور را میداند که آن اثاره فتنه و تباغض است
میانه مردمان و فرقت که منافی مطلوب شارع است و اصلا

مضرت بهمسایه نرساند چون ملحوظ اوست وصیت خدای عز و علا
بآن که فرموده والجار ذی القربی والجار الجنب و وصیت
رسول الله صلی الله علیه و آله که فرموده اوصانی ربی بالجار
حتی ظننت انه یورثه و نیز از سرآن با خبرات که ان الفت و
اتحاد در دین است و شماتت نکند بمصیبتها چون دانات بابرار
قدر و ملحوظ اوست اسباب مصایب در معرض آنست که باو بر
و با تصور اشتمال اینها در نفس او فرح بنزول آن بر غیر خود ندارد
لامحاله و در باطل داخل نشود و از حق بیرون نرود یعنی داخل نشود
در چیزی که دور است از خدای عز و علا و بیرون نرود از آنچه نزدیکست
بسوی خدای تعالی از مطالب حقه چون متصور اوست شرف عاقبت
آن و اگر ساکت و خاموش شود اندوهگین نکند او را خاموشی او چون خاموشی
او در موضع آنست و غم از خاموشی در غیر موقع و موضع حاصل شود و اگر
بخندد بلند نشود آواز او چون ذکر مردن و ما بعد آن بر دل او غالبست و
منقولست از صفات خیر البشر پیغمبر صلی الله علیه و آله کان اکثر
ضحکه التبسم و قد یفتر احیانا و لم یکن من اهل القهقهه
والکرکره قهقهه و کرکره دو کیفیت است بجهت خنده و اگر ستم کنند
بر او صبر کند تا خدای عز و علا انتقام بجهت او باز کشد چون منظور اوست

ثمره

ثمره صبر و اعتماد بوعد کریم دارد که فرموده و من عاقب بمثل
ما عوقب به ثم بغی علیه لینصرنه الله الآیة و لئن صبرتم
لهو خیر للصابرین و نفس او از و در رنج باشد چون معاودت
نفس اماره ببدی خود و قهر آن و مراقبت آن میکند و سیاست نماید
و مردمان از اذیت او در راحت باشند و برنج آورد نفس خود را
برای آخرت و براحت اندازد مردمان را از نفس خود و دوری او
از آنچه دور شده از و بی رغبتی است در آنچه در دست هامردمانست
و پاکیزگی است از و نه از کبر و بزرگی بر ایشانست و نزدیکی او از کسی که
نزدیک شده از و نرمی و رحمتست نه مکر و فریب است از بعض مطالب
همچنانکه عادت خبثه مکارانست و این صفات و علامات در عالم
عارف بعلم دین حسن عامل ورع متقی از فرقه ناجیه اثنی عشریه یافت
میشود و بس هر فضل و ثواب و شرف و مزیت و کرامت و خصلت
حسنه علما و فقها و محدثین مؤمنین بوده باشد دون غیرهم من
المخالفین و الجاهلین و الفاسقین **فصل** همانا که گوی
شک نیست که معرفت خدای تعالی و صفات ثبوتی و صفات سلبی
وی عز و جل و آنچه صحیح است که متصف بآن باشد و آنچه ممتنع است
و معرفت نبوت و معرفت امامت و معاد واجبست و بدون معرفت

مذکوره فی الجمله ایمان حاصل نشود آیا ایمان مشترط بنظر و دلیل است
باین معنی که عارف بمعارف مذکوره بطریقهٔ طایفهٔ محقه بدون
دلیل بلکه بمجرد تقلید از زمرهٔ مؤمنین خارج است چون ترک دلیل
کرده یا اگر مشترط بدلیل است چنانکه مذهب بعضی از علمای محققین
محققین است که میگویند که بدون دلیل ایمان بجهت احدی از مکلفین
حاصل نمیشود و هر کس که چیزی از معارف خمسه مذکوره را بدلیل فرا نگرفته
باشد خارج از زمرهٔ مؤمنین است و عبادت او صحیح نیست و مستحق
عقاب دایمست و درین مطلب آنچه اقوی دلالت دارد آنچه در قرآن
کریم در مذمت تقلید است در مواضع متعدده مثل قوله تعالی انا
وجدنا آباءنا علی امة وانا علی آثارهم مقتدون و در حث
بر نظر و استدلال مثل قوله عز و جل ایتونی بکتاب من قبل
هذا او اثارة من علم ان کنتم صادقین و از راه
عقل میگوییم که عامی یا مکلف بتقلید مصیب یا هر شخص که اتفاق
افتد دوم باطلست چون آرا مختلف است و اعتقادات متعدده
و تقلید احدی از صاحبان آرای مختلفه و اعتقادات متعدده متضاده
اولیتر از تقلید دیگری نیست یا تقلید هیچکس واجب نیست این مطلوبست
یا تقلید جمیع واجبست و این محالست پس متعین شد اول لیکن معلوم نمیشود

بدلیل نیست و تقلید کافیست جواب گوییم
که ایمان مشترط صح

اصابه

اصابه کسی که تقلید او میکند بکجا بداند که اعتقاد او حق و حقیقت اعتقاد
او بادله معلوم میشود نه بقول او و الا دور لازم می آید و هرگاه واجب شد
بر مکلف اعتقاد کسی که صدق او معلوم بدلیل شده واجب شد
برو نظر و حرام گردید تقلید و مطلوب همین بود پس ایمان مشترط
بنظر بوده باشد و ارباب نظر صحیح علما اند که بانوار مصابیح افکار
ایشان منجلی میشود غیاهب ظلمتها و بنتایج ابکار اذهان ایشان منکشف
میشود جلابیب غمها پس هر فضل و شرف و ثواب که بجهت مؤمنین در کتاب
و سنت و در زبان پیغمبران و اوصیا ایشان علیهم السلم جاری گشته همگی
مخصوص بعلما عاملین مخلصین موقنین بوده باشد و کفی بذلک فضلا و شرفا
والحمد لله رب العالمین **فصل** همانا که گویی
عدد مؤمنین بمعنی مذکور کثر الله من امثالهم بسیار کمست در هر زمان
در میان اهل آن گوییم چنین است بدلالت قول صادق علیه السلم
که فرموده المؤمنة اعز من المؤمن والمؤمن اعز من الکبریت
الاحمر فمن رای منکم الکبریت الاحمر و قول امام محمد باقر علیه السلم
که کنت الناس کلهم بهائم ثلثا الا قلیل من المؤمنین
والمؤمن غریب ثلث مرات سدیر صیرفی گفت دخلت
علی ابی عبد الله علیه السلم فقلت له والله ما یسعك القعود

فقال لهم یا سدیر قلت لکثرة موالیک وشیعتک وانصارک
والله لو کان لامیر المؤمنین علیه السلام ما لک من الشیعة و
الانصار والموالی ما طمع فیه تیم ولا عدی فقال یا سدیر
وکم عسی ان یکونوا قلت مائة الف قال مائة الف قلت
نعم ومائتی الف فقال ومائتی الف قلت نعم ونصف
الدنیا قال فسکت عنی ثم قال نخف علیک ان تبلغ معنا
الی ینبع قلت نعم فامر بحمار وبغل ان یسرجا فبادرت
فرکبت الحمار فقال یا سدیر تری ان تؤثرنی بالحمار قلت
البغل ازین وانبل قال الحمار ارفق بی فنزلت فرکب الحمار
ورکبت البغل فمضینا فحانت الصلوة فقال یا سدیر انزل
بنا نصلی ثم قال هذه ارض سبخة لا تجوز الصلوة فیها فسرنا
حتی صرنا الی الارض حمراء ونظر الی غلام یرعی جدیا فقال والله
یا سدیر لو کان لی شیعة بعدد هذه الجداء ما وسعنی القعود
ونزلنا وصلینا فلما فرغنا من الصلوة عطفت الی الجداء فعددتها
فاذا هی سبعة عشر امام موسی علیه السلم گفت لیس کل من قال
بولایتنا مؤمنا ولکن جعلوا انسا للمؤمنین چون در ایمان تصدیق
از عیان ناشی از دلیل و برهان معتبر است و عارف بدلیل و برهان در میانه

افراد

افراد انسان قلیل اند بنا برین عدد مؤمنان قلیل است کثر الله منهم
بفضله وکرمه و ازین فصل نیز معلوم گشت که مؤمنان که برآوردن
حاجات مشروعهٔ ایشان موجب دخول جنان است وجود ایشان
عزیزتر از کبریت احمر است و ما عدا ایشان بهایمند فقها و علما
و متعلمین عاملین متعین اند از فرقهٔ ناجیهٔ اثنی عشریه وغیر ایشان از
قائلین بولایت ائمه معصومین علیهم السلم ایشان مؤمنانند حمران
بن اعین گفت که امام معصوم ابی جعفر علیه السلم را گفتم جعلت فداک
ما اقلنا لو اجتمعنا علی شاة ما افنیناها امام علیه السلم گفت
احدثک باعجب من ذلک المهاجرون والانصار ذهبوا
الا واشار بیده ثلثة حمران گفت جعلت فداک ما حال عمار
قال رحم الله عمارا ابا الیقظان بایع وقتل شهیدا حمران گفت
که در ضمیر خود گفتم ای شیء افضل من الشهادة امام علیه السلم گفت
لعلک تری انه مثل الثلثة ایهات ایهات نظر رحمت
الله سبحانه وتعالی در روز قیامت مقصور است بر شیعیان امیرالمؤمنین
از متعصبین بحبل آل محمد علیه وعلیهم السلم و هر کس که در روز قیامت
نظر رحمت الهی برو نمی افتد نیز که عمل او نکند پس هیچکس در روز قیامت
منظور رحمت الهی نیست بعد از معصومین علیهم السلم مگر فقها و علما و متعلمین

متقین عالمین سمت کین باولیا الله رب العالمین علیهم السلام امام جعفر
صادق علیه السلام گفت علیکم بالتفقه فی دین الله ولا تکونوا اعرابا
فانه من لم یتفقه فی دین الله لم ینظر الله الیه یوم القیمة ولم
یزک له عملا و نیز امام علیه السلام فرموده تفقهوا فی الدین
فانه من لم یتفقه منکم فی الدین فهو اعرابی ان الله یقول فی
کتابه لیتفقهوا فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم
لعلهم یحذرون خیر البشر پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده لا خیر
فی العیش الا لرجلین عالم مطاع او مستمع واع امام جعفر صادق
گفت اغد عالما او متعلما او احب اهل العلم ولا تکن
رابعا فتهلك ببغضهم و نیز امام علیه السلم گفت الناس ثلثه
عالم و متعلم و غثا و در حدیث دیگر فرموده یغدوا الناس
علی ثلثة اصناف عالم و متعلم و غثا فنحن العلماء و شیعتنا
المتعلمون و سایر الناس غثا **خاتمه** در ذکر نبذه از
مناقب امیر مومنان و مولی متقیان علی بن عمران علیه الصلوة والسلام
من الله الرحمن و کرامات آنحضرت و فضایل وی که اختصاص
بان دارد و ناقل آن محتاج بکتاب و خصم محتاج بجواب نیست و اسم
هست که این نبذه شریفه حجت مؤالف بر مخالف و مستقیم بر متجانف

بوده باشد

بوده باشد بدان ایدك الله که احصا فضایل و استقصا کرامات
آنحضرت مقدور بشر نیست و لله در القایل **شعر** و هل فی قوة الانسان
شیء علی من فیه یختلف العقول و یفنی فیه اصناف العوامض
فما یدری المعبر ما یقول اذا اثنی الاله علیه جهرا وجا بوحی ذلك
جبریل فقل ما شئت من مدح و وصف فکل کثیر مدحه قلیل
و ما درین رساله یکصد کرامات از کرامات آنحضرت ذکر میکنیم
بجهت تبرک بان و تشریف رساله **اول** آنکه آنحضرت از
ذروه عبد المطلب سید عرب است و پسر عم کفیل و مربی و خادم و
متول پیغمبر است تا خدای تعالی او را اختیار نمود و برگزید و فرود آورد
بر او وحی الهی پس او سابق این نسب و لاحق این حسب بوده باشد
دویم آنکه ولادت آنحضرت در کعبه مشرفه بود و شرف مکه و امثال
مکه و بنا مکه بسبب امتیاز وی بولادت در مقام منیف بود و احدی
درین کرامات در او سبقت کرده و بآن نمرسید و نرسیده احدی
بانچه آنحضرت رسیده از سیادت و نباهت عامه و اوست بالاصالة
صاحب امامت ابراهیمی و ان من شیعته لابرهیم **سیوم**
آنکه او غذا یافته از طفولیت بانفاس نبوت و حاصل شده از برای وی
از تربیت شفیق نبوت و اوست زوج بتول طاهره سیدة نساء العالمین

در دنیا و آخرت **چهارم** آنکه اوست پدر امامین سیدین حسن و
حسین که دو سبط و دو ریحان رسول رب العالمین بودند و سید
جوانان بهشتند از همه مردمان **پنجم** آنکه از ذریت اوست شطر امامت
و کرسی رعات آل محمد علیهم السلم دوازده امام معصوم از زلل و مبرا
از خلل که شیطان را بر ایشان سلطانی نبوده و مقامات و افعال
ایشان شهادت بجهت ایشان میدهد **ششم** آنکه ذریت او
بهترین مردمانند بحسب اسما و القاب و شریفترین ایشان اند
بحسب حسب و النسب ترین ایشانند در کتاب خدای تعالی بحسب علم و حفظ
و در علم شریعت بوی اوسع ترین مردمانند بحسب آیات **هفتم**
انبساط نسل او در اقطار مثل نهار که طبقات بسادة اطهار و نقبا
و علویین و اخبار و منتظر حجت صاحب زمان از اولاد اوست دون
سایر مهاجرین و انصار **هشتم** آنکه مقامات اولاد او در بلاد و جاد
او مشرقة المصابیح مزینة بالتقدیس و التسبیح معظمة الاکناف محمیة
الاطراف معقودة لرفع الدعوات و التماس الحاجات من رب
السموات و اولاد غیر او را این مراتب و درجات نیست **نهم**
آنکه بیوت او و بیوت اولاد او و مشاهد ایشان منزه است از کل و
غنا و رقص مطهر است از مهتوروحشت و مقر فقرا میکنند بسوی آنها

و نسب

بنفوس

بنفوس و اموال بجهت قبول اعمال و طلب رحمت در مآل بیوت آذن الله
ان ترفع و یذکر فیها اسمه یسبح فیها بالغدو و الآصال
دهم آنکه اوراست کتابی که در اوست بلاغت و صواب
حکم و خطاب و سوال و جواب باکنده در همه بلاد بجهت مصالح عباد و
نهجیست بالغ بجهت اهل ادب و فصاحت و صاحبان استعداد
از اهل رشاد **یازدهم** آنکه اوراست شیعه که در متابعت و اجتماع
باستمداد احدی از اهل مذاهب ندارند و توانگرند بحکمت و علوم و
اشارات او و از مکاسب نمی گیرند بر ولایت او اجرتی و مزد و نمی آورد
ایشان را از آن خدعتی و منع نمیکنند از آن طمعی بواسطه آنکه مذهب او
مبتدع و مشکک او مخترع نیست بل امر من الله و رسوله متبع **دوازدهم**
آنکه حکما بالغین و علما راسخین از حزب آنحضرتست و آنکه اشارات بلاغه
او و اهل سیکرد اند عقول را و عبارات بلیغه وی موضح غوامض معقول
او است در حقیقت خلیفه رسول صلی الله علیه و آله **سیزدهم** آنکه
مومنین بعزا او علیه السلم بسیارند و لاخیر فی کثیر من نجویهم
و قایلین بامامت وی کم اذ وما امن معه الا قلیل بواسطه آنکه
اوست امام مبین بتصریح و تبیین **چهاردهم** آنکه اوست نفسه عالم
که در و اختصام واقع است و نبا عظیم که در واختلاف است و نعم که

ازو سؤال میشود واماسی که به او ایمان بهم رسد وبه انکار او کافر
میشوند پانزدهم آنکه او راست مقامات حقیقیه وکلمات ذوقیه
وسطوح الهیه ومشکلات شرعیه واسرار خفیه که افکار عاجز از فهم
آنند وعقول از درک آن باز ایستاده‌اند فلیتفکر من افتکر و
لیعتبر من اعتبر انه لدینا فی ام الکتاب لعلی حکیم
شانزدهم آنکه نزد او براستاد ایام منبع است بیانه خواص
وعوام وکلام او منتشر است ودعوتنا وثبت است وحجت او با امام
قایم درین وقت ظاهر میگردد فردا هفدهم آنکه هاشمی الابوین
کریم الطرفین است وبر علم وشجاعت وکرم وزهادت او اتفاق واقعست
میان امت وکلام او حجت است نزد اهل ادب واوست قاضی مسلمین شاهد
رسول رب العالمین وناطق بحق در احکام ومشکلات ومعنی تصدیق
در مسائل مبهمات هشتدهم آنکه اوست کشنده عمرو بن عبدود در
روز احزاب وصاحب رایت خیبر حین ثبت بن ثبت فر من الزحف
من فر کشنده مرحب وقالع باب خیبر ملید الرسول وسیف الله المسلول
نوزدهم اوست صاحب ولایت ربانی در روز غدیر ومفترض الطاعه
بامر خدای تعالی بر کبیر وصغیر وملت است در آن روز بامیر مرتبه ب
زید وصی ومنازلت از خیر البشر پیغمبر صلی الله علیه وآله منزله هارون از موسی

بستم

بیستم اوست که ارتقا بر کتف مصطفی سید انام برای اسقاط
اصنام از بیت حرام نمود ومکرم گردانید خدای تعالی روی او را از سجده
اصنام در آن مقام واینست یکی از گواهان امام علیه السلم بیست ویکم
آنکه اوست امام مختص بشواهد امامت از عقل ونص وظهور شواهد امامت
او بعد از نبی از کرامات اوست وتوسم ونظر خیر البشر پیغمبر صلی الله علیه وآله
در او وصاحب مصحف از وصال وخایب بود بیست ودوم آنکه
هیچ کس از پیغمبران ورسولان وامامان وخلفاء راشدان واصحاب
وتابعان وپادشاهان ممدوح باشعار ورسایل نظم ونثر نگردیدند آنقدر
که آنحضرت گردید بیست وسیوم اوست کشنده ناکثان وقاسطان
ومارقان وکشته شده کافران وجاحدان وفاسقان وبعد از هلاک
شدن دشمنان او متضح شد مر اهل ایمان را برهان او وبیان بیست وچهارم
آنکه نسبت داده‌اند بسوی آنحضرت از معجزات وخارق عادات واظهار
کرامات آنچه بغیر او نسبت نداده‌اند از نوع انسان مثل رد آفتاب و
سخن گفتن ثعبان وزنده گردانیدن مرده بیست وپنجم آنکه اسم آنحضرت
وعدد حروف آن مندرج است در اوایل حروف نورانیه قرآنیه
وعارف بخصایص اسم شریف نیست مگر کسی که حل ترکیب این
طلسم کند واین چهارده حرفست که جامع جمیعست علی صراط حق نمسکه

بیست و ششم آنکه اوست که نهی کرد و امر بعد از پیغمبر و حل مشکلات
نمود میانهٔ بشر و بیان حقایق الآیات کرد و مشهور و معروف اهل اعتبار شد
و نظر تا گفته شود لولا علی لهلک عمر بیست و هفتم آنکه اوست که
خیر البشر پیغمبر او را مخصوص گردانید بتغسیل و تکفین و نماز کردن او را
و قضاء دین او و اظهار حق و تبیین آن و شناسانید او را اختلاف
امت و آنکه او مأمورست بعبیر کردن بیست و هشتم آنکه اوست مهلک
فراعنه و طغاة و آنکه آنچه قصاص سطرفات تا از اهل اخبار و روات که
ثبت باد داده اند از غزوات و سطوات قاهرات و وقایع آیات
ثبت پیغمبر او نداده اند بیست و نهم آنکه اوست مرجع فرقهٔ صوفیه و
بسوی اوست نهایت علوم ادبیه و اوست مقتدای فتیان و امیر شجعان
و با دست احکام عقود و اخذ عهود و اوست دلیل بسوی معرفت معبود
سی ام آنکه اوست بشهادت خیر البشر پیغمبر سید عرب و صاحب
مواعظ و خطب یفنع الف الثابت فی الجهاد و لما هرب من هرب
و موضح آیات و اخبار و قسیم جنت و نار سی و یکم آنکه بذل
میکنند زیوت در مشاهد مشهورهٔ او و مقامات اولاد معصومهٔ او و در هر سال
بمواقیت معروفه و زیارات موصوفه بسوی قبر او و قبور اولاد او از اجور و
نفقات و مواهب و صدقات آنچه مضاعفست از نفقات جمهور را

وتکلفات

و تکلفات ایشان بر ربط و مدارس سی و دویم آنکه اوست آنکس که
اهل ملل مختلفه مثل یهود و نصاری و مجوس و مشرکین و غیر ایشان او را
می شناسند و تمدح و وصف او می نمایند و اوست حامل سورهٔ برائه
و اخذ عهود بر مشرکین بمعرفت یا جبوت سی و سیوم آنکه بسیاری
اولاد و پراکنده او در اقالیم بر وجهی که هیچ پادشاهی و نه پیغمبری و نه وارث نبی
و نه وصیی و نه حکیمی و نه زعیمی را نبوده و از جملهٔ اولاد و بیت علما و شجعان
و زهاد و کرما و اوست ساقی کوثر و شانه هو الابتر سی و چهارم
آنکه اوست ولی اولیا و خاتم اوصیا همچنانکه محمد صلی الله علیه و آله سید
رسولان و خاتم پیغمبران است سی و پنجم آنکه اوست صاحب مباهله
در روز مفتخر مکنی بابی تراب و حیدر و هو الحجة علی من کفر و فیه و علیه
اختلف البشر سی و ششم آنکه اوست قایل بر منبر کوفه و بصره در
خطب معروفهٔ مشهوره و حکم خاصهٔ ماثوره آنچه غیر او را صحیح نیست
که دعوی آن نماید مثل اعرفونی و اسألونی من قبل ان تفقدونی
فان بین جنبی علما جما لا یفهمه احد دونی اسألونی سؤالا
بینا لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا سی و هفتم آنکه
اوست صاحب اجماع حقیقی در دین اسلامی و اوست تاج سنت باجماع
سنت و امام شیعه باجماع شیعه و رب غلاة باجماع غلاة سی و هشتم

علمه وزهادته وکرمه وشجاعته وحلمه وعبادته وجوده ومروته وورعه وعفته
وشرفه وارومته وعزمه وهمته ودینه وامانته وحیاه وعدالته وحزمه وثباته
واقدامه وقوته وقضاه وضرابه وسطوته وصولته واعتباره والمعیته وآدابه
وشدته وضربته وعقله ورياضته وكلامه وبلاغته ووعظه وحكمته و
لسانه وفصاحته ووقاره واشارته وملاطفته وتحمله وكنايته وكرامته
ومواساته وقدرته ومراعاته وصدقته وزهده وحمايته وكشفه ونصرته و
خلقه ومعرفته ورأفته وجرأته ونجدته وصومه وصلوته وحجته وحقيقته ورقته
وكياسته ولينه وخشونته وتضرعه ورقته وزوجته ونسبه وقرابته وذويه
وذريته واولاده وسلالته ورجاله وشيعته ومذهبه وطريقته وطالعه و
سعادته وزجره وحميته وجوده ورعايته وفهمه وفطنته وصدقه وعزته ومعناه
وارومته وتقديمه ووصيته وتقيته وامامته واوصاف لا تعد وفضايل
لا تحصى ومحاسن لا تستقصى ولله در القايل شعر قل للحساده موتوا بغيظكم
فانه بعطاء الله ممنوح ۰ وحرفوا ما استطعتم من امامته ۰ فمن بلسان
الحق ممدوح ۰ بيوتكم تبتون اللهو مقعد ۰ وبيته فيه تقديس وتسبيح ۰
كانكم جسد ميت لكثرتكم ۰ وفضله بين ابدان الورى روح ۰ وصلى الله عليه
وآله صلوة تملأ قلوب اوليائه ايمانا وتعدا ارواح شيعته نورا وبرهانا
ويزيد نفوس محبيه علما وبيانا انه على كل شيء قدير

مرويست

مرويست كه عبد الله بن عباس با معويه در عام صلح امام حسن عليه السلام
نشسته بود با بطون قريش وجماهير عرب كه بشارت دادند عبد الله بن
عباس را بمولودى پس معويه گفت يا ابن العباس سمه باسمى وانا امنحك
بعد صلتك وقضاء دينك مائة الف درهم ومثلها لمولودك وقضاء
خمس حوايج يستظهر بها على امرك عبد الله گفت لا والله بل اسميه
باسم من كان احب الى الله ورسوله ثم الى من الخلق طرا وقد سميته
عليا فاحبس عنى ايها المرء صلتك ان شئت او دع فذلك معويه
گفت اثرت عليا بحبك ابن عباس گفت رحم الله امير المؤمنين
ابا حسن كان والله علم الهدى وكهف التقى ومحل الحجى وبحر الندى
ونور السفر فى ظلم الدجى وداعيا الى المحجة العظمى عالما بما فى الصحف الاولى
ومتعلقا باسباب الهدى وحائدا عن طرق الردى ساميا الى المجد
والعلى وتاركا للجور والاذى خير من آمن واتقى وسيد من تقمص وارتدى
واكرم من احتفى وسعى وافضل من صام وصلى وافخر من ضحك وبكى واخطب
اهل الدنيا وخير من شهد النبى المصطفى صاحب القبلتين فهل يوازيه
بشر وابو السبطين فهل يوازيه احد زوج خير النسوان فهل يفوقه انسان
حليف التنزيل ومستودع التأويل كان والله للابطال قتالا ولهم في
الحروب ختالا وللانام غياثا بعد النبى المجتبى لم تر عينى مثله ولا ترى الى

بعث الوری فاعقب الله من بغضه بلعنة الله والعباد الی یوم التناد
سی و نهم قول خیر البشر پیغمبر صلی الله علیه و آله در حق او علیه السلام
خلقت انا و انت من نور واحد فانت منی و انا منک چهلم
قوله صلی الله علیه و آله در حالی که اقبال کرده بود امیر المؤمنین علیه السلام انا و هذا
حجج الله علی الامم یوم القیمة چهل و یکم قول رسول الله صلی الله
علیه و آله بروایة ابی ذر من ناصب الخلافة بعدی علیا فهو کافر
چهل و دوم قول پیغمبر صلی الله علیه و آله ان الله عهد الی عهدا فی علی
فقلت یا رب بینه لی فقال عز و جل اسمع قلت سمعت قال ان علیا
رایة الهدی و امام اولیائی و نور من اطاعنی و هو الکلمة التی الزمتها
المتقین من احبه احبنی و من اطاعه اطاعنی چهل و سیم قول خیر البشر
صلی الله علیه و آله حق علی علی المسلمین کحق الوالد علی الولد چهل و چهارم
قول پیغمبر بروایت انس از خیر البشر پیغمبر صلی الله علیه و آله نحن بنو عبد المطلب
سادات اهل الجنة انا و علی و جعفر ابنا ابی طالب و حمزة بن عبد المطلب
والحسن والحسین چهل و پنجم قول خیر البشر پیغمبر صلی الله علیه و آله
ان الله جعل ذریة کل نبی من صلبه و جعل ذریتی من صلب علی
چهل و ششم قوله علیه السلم اتانی جبرئیل بدرنوک من الجنة فجلست
علیه فلما صرت بین یدی ربی کلمنی و ناجانی فما علمنی شیئا الا علمته علیا

فهو

فهو باب مدینة علمی ثم قال یا علی سلمک سلمی و حربک حربی و انت
العلم العالم فیما بینی و بین امتی بعدی چهل و هفتم قول النبی
یا علی لا ابالی من یبغضک مات یهودیا او نصرانیا چهل و هشتم
قوله علیه السلم بروایة انس قال کنا جماعة عند رسول الله صلی الله علیه و آله
فقلنا یا رسول الله انک احب الینا من انفسنا و اولادنا فدخل
علی بن ابی طالب علیه السلم فنظر الیه النبی صلی الله علیه و آله و قال
کذب من قال و زعم انه یحبنی و یبغضک چهل و نهم قوله علیه السلم
بروایة جابر هذا علی امام البررة و قاتل الکفرة منصور من نصره
مخذول من خذله ثم مد بها صوته پنجاهم قوله صلی الله علیه و آله
انا مدینة العلم و علی بابها من اراد العلم فلیات الباب
پنجاه و یکم قوله علیه السلم بروایة سلمان کنت انا و علی من نور واحد
بین یدی الله عز و جل یسبح ذلک النور و یقدس من قبل ان یخلق
آدم بالف عام فلما خلق الله سبحانه و تعالی آدم علیه السلم و رکب
ذلک النور فی صلبه فلم یزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب
عبد المطلب ففی النبوة و فی علی الخلافة پنجاه و دوم قوله
علیه السلم بروایة مجاهد علی منی کرأسی من بدنی پنجاه و سیوم
قوله علیه السلم لا یحل لرجل ان یجردنی و یری عورتی الا علی

پنجاه و چهارم قوله علیه السلم بروایة ابن عباس قال نظر الی علی فقال
انت سید من فی الدنیا و سید من فی الآخرة من احبك فقد
احبنی و من احبنی فقد احب الله و عدوك عدوی و عدوی عدو الله
و ویل لمن یبغضك بعدی پنجاه و پنجم قوله علیه السلم بروایة ابی ذر
مثل علی فی هذه الامة کمثل الکعبة المستورة المشهورة النظر الیها
عبادة والحج الیها فریضة پنجاه و ششم قوله علیه السلم بروایة ابی ایوب
یا علی ان الله تعالی جعلك تحب المساکین و ترضی بهم اتباعا و
یرضون بك اماما فطوبی لمن تبعك و ویل لمن ابغضك او کذب
فیك پنجاه و هفتم قوله علیه السلم بروایة الزبیر عن جابر و قد ناجی علیا
یوم الطائف فطالت مناجاته ایاه فقیل له لقد طال الیوم مناجاتك
ایاه فقال النبی صلی الله علیه و آله ما انا ناجیته ولکن الله ناجاه
پنجاه و هشتم قوله علیه السلم بروایة جابر ان ملکی علی یفتخران علی
سایر الاملاك لانهما لم یصعدا الی الله تعالی بشیء یسخطه پنجاه و نهم
قوله علیه السلم من روایة ابی سعید الخدری ان فی الجنة طیرا امثال البخت و
و ان اول من یاکل منها علی بن ابی طالب لحمها الین من الزبد
و احلی من العسل المصفی شصتم قوله علیه السلم من روایة
ابن عباس من احب ان یتمسك بالقضیب الاحمر الذی غرسه الله

بیده فلیتمسك بحب علی بن ابی طالب شصت و یکم قوله
بروایة ابی سهل خیثمه اذا کان یوم القیمة نصب الله لی عن یمین العرش
قبة من ذهب الاحمر و نصب لابرهیم قبة من ذهب الاحمر و
نصب لعلی فیما بینهما قبة من ذهب الاحمر فما ظنك بحبیب
بین الخلیلین شصت و دویم قوله علیه السلم بروایة ابن عمر من فارق
علیا فقد فارقنی و من فارقنی فقد فارق الله عز و جل شصت و سیوم
قوله علیه الصلوة و السلم بروایة انس بن مالک عن ابیه اذا کان یوم القیمة
نصب الصراط علی شفیر جهنم ثم لم یجز علیه الا من کان عنده
کتاب ولایة علی بن ابی طالب شصت و چهارم قوله علیه السلم
بروایة زید بن ارقم الا ادلکم علی من ان استرشدتموه لن تضلوا
و لن تهلکوا قالوا بلی یا رسول الله قال هو هذا و اشار الی
علی بن ابی طالب ثم قال واخوه و وازروه و صاحبوه و انصحوه
فان جبرئیل اخبرنی بما قلت لکم شصت و پنجم قوله علیه السلم
بروایة عبدالرحمن بن ابی لیلی عن ابیه الصدیقون ثلثة حبیب بن
موسی النجار مؤمن آل یس و حزقیل مؤمن آل فرعون و
علی بن ابی طالب و هو افضلهم شصت و ششم قوله علیه السلم
بروایة عدی بن ثابت ان الله تعالی اوحی الی نبیه موسی علیه السلم

وصافوه لك

ان ابن لی مسجدا طاهرا لا یسکنه الا موسی وهرون
وابنا هرون وان الله اوحی الی ان ابن مسجدا لا یسکنه
الا انا وعلی وابنا علی **شصت وهفتم** قوله علیه السلم بروایة حذیفة
بن سعد الغفاری قال لما قدم اصحاب النبی صلی الله علیه وآله
المدینة لم یکن لهم مساکن یبیتون فیها فکانوا یبیتون فی المسجد
فقال لهم النبی صلی الله علیه وآله لا تبیتوا فی المسجد فتحتلموا ثم ان
القوم بنوا بیوتا حول المسجد وجعلوا ابوابها الی المسجد وان
النبی صلی الله علیه وآله بعث الیهم معاذ بن جبل فنادی ابو بکر
فقال ان رسول الله صلی الله علیه وآله یامرک ان تخرج من المسجد
وتسد بابک الذی انت فیه فقال سمعا وطاعة لله ولرسوله
وخرج ثم ارسل الی عمر فقال ان رسول الله صلی الله علیه وآله
یامرک ان تسد بابک الذی فی المسجد وتخرج منه فقال سمعا و
طاعة لله ولرسوله غیر انی راغب فی خوخة فی المسجد فابلغه معاذ
ما قال عمر ثم ارسل الی عثمان وعنده رقیة فقال سمعا وطاعة
فسد بابه وخرج من المسجد ثم ارسل الی حمزة وسد بابه وعلی بن
ابی طالب علیهم السلم یتردد بینهم هو فیمن یقوم او فیمن یخرج وکان
النبی صلی الله علیه وآله قد بنی بیتا فی المسجد من ابیاته فقال له النبی ص

اسکن

اسکن طاهرا مطهرا فبلغ ذلک حمزة فقال یا محمد تخرجنا وتمسک
غلمان بنی عبد المطلب فقال له رسول الله صلی الله علیه وآله لو کان
الامر لی ما جعلت من دونکم احدا والله ما اعطاه ایاه الا الله
وانک لعلی خیر من الله ورسوله ابشر فبشره النبی صلی الله علیه وآله
فقتل یوم احد شهیدا ورجال علی وجدوا فی انفسهم وتبین فضله
علیهم وعلی غیرهم من اصحاب النبی صلی الله علیه وآله فقال
خطیبا فقال ان رجالا یجدون فی انفسهم فی ان اسکن
علیا فی المسجد ولا اخرجکم ولا اسکنه ان الله عز وجل
اوحی الی موسی واخیه ان تبوءا لقومکما بمصر بیوتا واجعلوا
بیوتکم قبلة واقیموا الصلوة فامر موسی ان لا یسکن مسجده
ولا ینکح فیه ولا یدخل الا هرون علیه السلم واولاده وذریته
وان علیا منی بمنزلة هرون علیه السلم من موسی وهو اخی دون
اهلی ولا یحل مسجدی لاحد ینکح فیه النساء الا علی وذریته
فمن شاء فهناک واومی بیده الی الشام **شصت وهشتم**
قوله علیه السلم بروایة ثابت عن انس لما انقض کوکب علی عهد
رسول الله صلی الله علیه وآله قال انظروا الی هذا الکوکب
فمن انقض فی داره فهو الخلیفة من بعدی فاذا هو قد انقض

الی م

فبلغ ذلک النبی صلی الله علیه وآله

فی دار علی علیه السلام فانزل الله سورة والنجم شصت ونهم
قوله علیه السلام روایة محمد بن سیرین لما نزل طوبی لهم وحسن مآب
طوبی شجرة فی الجنة اصلها فی حجرة علی علیه السلام لیس فی الجنة
حجرة الا وفیها غصن من اغصانها هفتاد قوله علیه السلام
روایة انس یدخل یوم القیمة الجنة من امتی سبعون الفا لا حساب
علیهم ثم نظر الی علی فقال هم شیعتک وانت امامهم هفتاد یکم
قوله علیه السلام روایة مجاهد فی قوله تعالی وصالح المؤمنین هو علی بن
ابی طالب علیه السلام فی قوله تعالی والذی جاء بالصدق وصدق به
جاء بالصدق محمد وصدق به علی علیه السلام هفتاد دوم
قوله علیه السلام روایة ابن مسعود هذا علی ولیی وانا ولیه سالمت
من سالمه وعادیت من عادی هفتاد سیم قوله علیه السلام روایة
ابی ذر حین نزلت الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار
سرا وعلانیة قال هو علی بن ابی طالب کان بیده اربعة
دراهم فانفق درهما سرا ودرهما علانیة ودرهما
باللیل ودرهما بالنهار هفتاد چهارم قوله علیه السلام روایة
علقمة بن عبد الله قسمت الحکمة عشرة اجزاء فاعطی علی علیه السلام
تسعة اجزاء والناس جزء واحد هفتاد وپنجم قوله علیه السلام

بروایة

بروایة رقبة بن مسقلة لو ان السموات والارض وضعا فی کفة
ووضع ایمان علی بن ابی طالب فی کفة لرجح ایمان علی هفتاد و
ششم قوله علیه السلام بروایة ابی بریدة عن رسول الله صلی الله علیه وآله
ان الله یحب من اصحابی اربعة اخبرنی انه یحبهم وامرنی ان
احبهم قیل من هم یا رسول الله قال علیه السلام علیا منهم وسلمان
الفارسی والمقداد بن الاسود واباذر هفتاد وهفتم قوله علیه السلام
بروایة ابن عباس قوله تعالی انما ولیکم الله ورسوله والذین امنوا
الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون
قال نزلت فی علی بن ابی طالب هفتاد وهشتم قوله علیه السلام
بروایة انس بن مالک ان علیا یزهر فی الجنة ککوکب الصبح
فی الدنیا هفتاد ونهم قوله علیه السلام بروایة ابن عباس
ان الله عز وجل منع بنی اسرائیل قطر السماء بسوء رایهم فی
انبیائهم واوصیائهم واختلافهم فی دینهم وانه اخذ هذه
الامة بالسنین ومانعهم قطر السماء ببغض علی بن ابی طالب
هشتاد قوله علیه السلام بروایة عبد الله بن بریدة لکل نبی وصی
ووارث وان وصیی ووارثی علی بن ابی طالب هشتاد ویکم
قوله علیه السلام بروایة انس من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح

فی تقواه والی ابرهیم فی حلمه والی موسی فی هیبته والی عیسی فی
عبادته فلینظر الی علی بن ابی طالب هشتاد ودوم قوله علیه السلم
بروایة ابو سعید الخدری حین نزل ولتعرفنهم فی لحن القول قال
صلی الله علیه وآله ای ببغضهم لعلی بن ابی طالب هشتاد وسوم
قوله علیه السلم من احب ان یرکب سفینة النجاة ویتمسک
بالعروة الوثقی ویعتصم بحبل الله المتین فلیوال علیا بعدی
ویعادی عدوه وقال علیه السلم یا علی حبک تقوی وایمان
وبغضک کفر ونفاق هشتاد وچهارم قوله علیه السلم یوما لابن
سمرة اذا اختلف الاهواء وتفرقت الاراء فعلیک بعلی
بن ابی طالب فانه فاروق الامة یمیز بین حقها وباطلها وقال
ابوذر سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول لعلی بن ابی طالب
ثلاث کلمات اللهم اعنه واستعن به وانصره وانتصر به
اللهم ادر الحق معه اینما دار وقال علیه السلم علی باب الجنة
مکتوب لا اله الا الله محمد حبیب الله علی ولی الله
فاطمة امة الله الحسن والحسین صفوة الله علی مبغضیهم
لعنة الله وقال علی علیه السلم ان الله جعل لعلی بن ابی طالب
فضایل لا یحصی عددها الا الله فمن ذکر فضیلة من فضایله

مقرا

علی صه

مقرا بها غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تاخر ولو اتی یوم
القیمة بذنوب الثقلین ومن کتب فضیلة من فضایله غفر الله
له ذنوبه التی اکتسبها ومن نظر الی کتاب فیه فضایله
محت سیاته وقال علی علیه السلم لحذیفة بن الیمان یا حذیفة
ان حجة الله علیک بعدی علی بن ابی طالب الکفر به کفر بالله
والشرک به شرک بالله والالحاد به الحاد بالله والانکار
له انکار لله والایمان به ایمان بالله لانه اخو رسول الله
ووصیه وامام امته بعده ومولاهم وهو حبل الله
المتین وعروة الوثقی التی لا انفصام لها یهلک فیها اثنان
محب غال ومبغض قال عند الله یا حذیفة لا تفارق علیا
فتفارقنی ولا تخالفه فتخالفنی ان علیا منی وانا منه
من اسخطه اسخطنی ومن ارضاه ارضانی وقال علیه السلم
اذا کان یوم القیمة جلس عن یمین العرش ثمانیة اربعة من
الاولین وهم نوح وابرهیم وموسی وعیسی واربعة
من الاخرین وهم محمد وعلی والحسن والحسین وقال
رجل لقیت اباذر فقلت قد رایت اختلافا فما تامرنی
فقال علیک بهاتین الخصلتین کتاب الله وعلی امیر المومنین علیه السلم

فاني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول هذا اول
من آمن بي وهو الصديق الاكبر والفاروق الاعظم و
قال رسول الله صلى الله عليه وآله برواية ابن عباس والذي بعثني
بالحق بشيرا ونذيرا ما استقر الكرسي والعرش ولا دار الفلك
ولا قامت السموات والارض الا بان كتب عليها لا اله
الا الله محمد رسول الله علي ولي الله واني لما عرج بي
الى السماء واختطني بلطيف ندائه قال يا محمد قلت لبيك
يا رب وسعديك قال انا المحمود وانت محمد شققت
اسمك من اسمي وفضلتك على جميع بريتي ونصبت عليا
علما لعبادي يهديهم الى ديني يا محمد اني جعلت عليا
امير المؤمنين فمن تامر عليه لعنته ومن خالفه عذبته ومن اطاعه
قربته ومن تقدم عليه اخزيته ومن عصاه امتحنته فهو سيد
الوصيين وحجتي على الخلق اجمعين وقال عليه السلم سالت
ربي عز وجل في علي خصلة فمنعنيها فابدلني فيه بسبع
قال جابر الانصاري بابي انت وامي يا رسول الله ما الخصلة
ما الخصلة التي سالتها فمنعتها قال يا جابر سالت ربي
ان يستقيم هذه الامة بعلي من بعدي فابى الا ان يضل

من يشاء ويهدي من يشاء فقلت يا رسول الله وما السبع
الذي ابدلك بها فيه قال ويحك يا جابر انا اول من
يخرج يوم القيمة من قبره وعلي معي وانا اول من يجوز
على الصراط وهو معي وانا اول من يقرع باب الجنة وعلي
معي وانا اول من سكن عليين وعلي معي وانا اول من
يزوج الحور العين وعلي معي وانا اول من ينظر الى الله عز وجل
وعلي معي وانا اول من يسقي الرحيق المختوم وعلي معي هشتاد
و پنجم قوله عليه السلم فاطمة بهجة قلبي وابناها ثمرة فوادي
وبعلها نور بصري والائمة من ولدها امنائي وحبله
الممدود بينه وبين خلقه من اعتصم بهم نجى ومن تخلف
عنهم هوى هشتاد و ششم قوله عليه السلم برواية ابن عباس
علي بن ابي طالب مني كجلدي علي كلحمي علي كعظمي
علي مني كدمي في عروقي علي اخي ووصيي في اهلي
وخليفتي على امتي علي في الدنيا اذا مت عوضا مني في
امتي هشتاد و هفتم قوله عليه السلم يا ابا الحسن انت عضو
من اعضايي تنبت حيث نبت وان لك في الجنة
درجة وهي الوسيلة فطوبى لك ولشيعتك من بعدك

هشتاد وهشتم قوله صلى الله عليه وآله لو اجتمعت الناس على حب
علي بن ابي طالب لم يخلق الله النار هشتاد ونهم قوله عليه السلم
برواية عمر بن الحصين انا مدينة العلم وعلي بابها قال لما نزلت
وكل شيء احصيناه في امام مبين فقام رجلان من مجلسهما
وقال يا رسول الله هو التورية قال لا قالا هو الانجيل قال لا
قالا هو القرآن قال لا فاقبل امير المؤمنين فقال رسول الله
صلى الله عليه وآله هذا هو الامام المبين الذي احصى الله
فيه كل شيء نود عن جعفر بن محمد عن ابيه عن آبائه عليهم السلم
عن علي بن الحسين عليهما السلم قال قام عمر بن الخطاب الى النبي صلى الله
عليه وآله فقال انك لا تزال تقول لعلي بن ابي طالب انت مني
بمنزلة هرون من موسى وقد ذكر هرون في القرآن ولم يذكر
عليا فقال النبي صلى الله عليه وآله يا غليظ يا اعرابي انك
ما سمع الله تعالى يقول هذا صراط علي مستقيم نود ويكم
قوله صلى الله عليه وآله برواية زيد بن ثابت اني تارك فيكم الثقلين
كتاب الله وعلي بن ابي طالب وعلي بن ابي طالب افضل لكم
من كتاب الله لانه المترجم لكم عن كتاب الله نود ودوم
قوله عليه السلم برواية انس اذا كان يوم القيمة ينادي علي بن ابي طالب

بسبعة

بسبعة اسماء يا صدق يا دال يا عابد يا هادي يا مهدي
يا فتى يا علي مر انت وشيعتك الى الجنة بغير حساب
نود وسيوم قوله صلى الله عليه وآله برواية ابن عباس في علي
كلمة لو قالها لي كانت الي احب من حمر النعم قالوا وما هي
قال النبي صلى الله عليه وآله يا علي انت مني وانا منك و
ذريتك منا ونحن منهم وشيعتك منا ونحن منهم يدخلون
الجنة قبل الامم بخمسمائة عام نود وچهارم عن الصادق
جعفر بن محمد عن ابيه عن آبائه عليهم السلم قال قال رسول الله صلى
الله عليه وآله حدثني جبرئيل عن رب العزة جل جلاله انه قال
من علم ان لا اله الا انا وحدي وان محمدا عبدي ورسولي
وان علي بن ابي طالب خليفتي وان الائمة من ولده حججي
ادخلته الجنة برحمتي نود وپنجم عن جعفر بن محمد عن ابيه
علي بن الحسين عن ابيه عن امير المؤمنين عليه السلم قال قال رسول الله
صلى الله عليه وآله يا علي انت امير المؤمنين وامام المتقين
يا علي انت سيد الوصيين ووارث علم النبيين وخير
الصديقين وافضل السابقين يا علي انت مولى المؤمنين
يا علي انت الحجة بعدي على الناس اجمعين استوجب الجنة

انت زوج سيدة نساء العالمين
وخليفة خير المرسلين يا علي مح

من تولاك واستحق دخول النار من عاداك يا علي والذي
بعثني بالنبوة واصطفاني على جميع البرية لو ان عبدا عبد الله
الف عام ما قبل الله ذلك منه الا بولايتك وولاية الائمة
من ولدك وان ولايتك لا تقبل الله عز وجل الا بالبراءة
من اعدائك واعداء الائمة من ولدك بذلك اخبرني جبرئيل
عليه السلم فمن شاء فليؤمن ومن شاء فليكفر **نود و ششم**
عن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول لما اسري
بي الى السماء ما مررت بملا من الملائكة الا سألوني عن
علي بن ابي طالب حتى ظننت ان اسم علي اشهر في السماء من اسمي
في الارض فلما بلغت السماء الرابعة فنظرت الى ملك الموت
قال لي يا محمد ما فعلت بعلي قلت يا حبيبي ومن اين تعرف
عليا قال يا محمد ما خلق الله خلقا الا وانا اقبض روحه
بيدي ما خلاك وعلي بن ابي طالب فان الله جل جلاله
يقبض ارواحكما بقدرته فلما صرت تحت العرش اذا انا
بعلي بن ابي طالب واقف تحت عرش ربي فقلت يا علي
سبقتني فقال لي جبرئيل يا محمد من هذا الذي يكلمك
قلت هذا علي بن ابي طالب قال لي يا محمد ليس هذا عليا

ولكنه

ولكنه ملك من ملائكة الرحمن خلقه الله تعالى على صورة
علي بن ابي طالب عليه السلم فنحن الملائكة المقربون كلما اشتقنا
الى وجه علي بن ابي طالب زرنا هذا الملك لكرامة علي
بن ابي طالب وسحاله **نود و هفتم** عن ابي سعيد الخدري
قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول اذا كان يوم القيمة
امر الله ملكين يقعدان على الصراط فلا يجوز احد الا ببراءة
امير المؤمنين ع اكبه الله على منخره في النار وذلك قوله تعالى
وقفوهم انهم مسئولون قال مكتوب لا اله الا الله
محمد رسول الله وامير المؤمنين علي بن ابي طالب وصي رسول الله
نود و هشتم عن جابر بن عبد الله الانصاري قال قال
رسول الله صلى الله عليه وآله اقدم امتي سلما واكثرهم علما
واصحهم دينا وافضلهم يقينا واكملهم حلما واسمحهم
كفا واشجعهم قلبا علي وهو الامام والخليفة بعدي
نود و نهم عن ابن عباس قال كنا جلوسا مع النبي
اذ دخل علي بن ابي طالب عليه السلم فقال السلام عليك يا
رسول الله قال وعليك السلام يا امير المؤمنين ورحمة الله
وبركاته فقال علي وانت حي يا رسول الله فقال نعم وانا حي

ومن لم يكن براءة امير المؤمنين



وانك يا علي مررت بنا امس يومنا وانا وجبرئيل في حديث
ولم تسلم فقال جبرئيل ما بال امير المؤمنين مر بنا ولم يسلم اما والله
لو سلم لسررنا ورددنا عليه فقال علي عليه السلم يا رسول الله
رأيتك ودحية مشتغلين في حديث وكرهت ان اقطعه عليكما
فقال النبي صلى الله عليه وآله انه لم يكن دحية وانما كان جبرئيل
فقلت يا جبرئيل كيف سميته امير المؤمنين فقال كان الله اوحى
الي في غزوة بدر ان اهبط على محمد فمره ان يأمر امير المؤمنين علي
بن ابي طالب ان يجول بين الصفين فسماه الله تعالى من السماء
امير المؤمنين فانت يا علي امير من في السماء وامير من في الارض
وامير من مضى وامير من بقي فلا امير قبلك ولا امير بعدك
لانه لا يجوز ان يسمى بهذا الاسم من لم يسمه الله تعالى به
صد عن جابر بن عبد الله الانصاري قال كنت
عند النبي صلى الله عليه وآله جالسا اذ اقبل علي بن ابي طالب عليه السلم
فادناه ومسح وجهه بيده وقال يا ابا الحسن الا ابشرك
بما بشرني به جبرئيل عليه السلم فقال بلى يا رسول الله قال ان في الجنة
عينا يقال لها تسنيم يخرج منها نهران لو ان بهما سفن الدنيا
لجرت فضاؤها من اللؤلؤ والمرجان الرطب وحشيشها

من الزعفران

من الزعفران على حافتيها كراسي من نور عليها اناس
جلوس مكتوب على جباههم بالنور هؤلاء المؤمنون
هؤلاء من محبي علي بن ابي طالب عليه السلم
عن عبد الله بن العباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله
لعلي بن ابي طالب يا علي ان جبرئيل اخبرني فيك بامر قرت به
عيني وفرح به قلبي قال يا محمد ان الله تعالى قال لي اقرأ
محمدا مني السلام واعلمه ان عليا امام الهدى ومصباح الدجى
والحجة على اهل الدنيا فانه الصديق الاكبر والفاروق
الاعظم واني آليت بعزتي لا ادخل النار احدا تولاه و
سلم له وللاوصياء من بعده ولا ادخل الجنة من ترك
ولايته والتسليم له وللاوصياء من بعده حق القول مني
لاملأن جهنم واطباقها من اعدائه ولاملأن الجنة من اوليائه و شيعته

قال صاحب مستدرك الوسائل في الفائدة الثالثة من الخاتمة
(ص ٤٠٥) عند عد مشايخه ما هذا نصه: الثالث العالم المفسر
الجليل الشيخ على بن جمعة العروسى الحويزى صاحب تفسير نور الثقلين في
اربع مجلدات عن شيخه الجليل العالم قاضى القضاة عز الدين
المولى علينقى بن الشيخ ابى العلاء محمد هاشم الطغائى الكمرئى الفراهانى
الشيرازى الاصفهانى المتوفى سنة ١٠٦٠ صاحب المؤلفات العديدة
التى منها جامع الصفوى فى مجلدين فى الامامة فى جواب ما كتبه
نوح افندى المفتى فى وجوب مقاتلة الشيعة وقتلهم ونهب اموالهم
وسبى نسائهم وذراريهم وسبب كفرهم وارتدادهم سنة ورود
السلطان مراد لمحاصرة بغداد ارسل اليه صورة ذلك الأمير شرف الدين
الشولستانى من النجف الأشرف وهو كتاب حسن لطيف قال فى الرياض فى
ترجمته فاضل عالم متدين متصلب فى الدين شاعر فقيه محدث جليل
ورع زاهد تقى عابد نقى كاسمه قرأ على السيد ماجد البحرانى
الكبير و على جماعة من الفضلاء بشيراز وقد قرأ عليه جماعة من
العلماء ايضاً وكان فى ناحية كمره من محال فراهان ثم طلبه الحاكم
الجليل امام قليخان حاكم فارس فى زمن شاه سلطان صفى الصفوى
الى شيراز وجعله قاضياً بها ثم بعد ما صار السيد الكبير الوزير
خليفه سلطان وزير السلطان شاه عباس الثانى طلبه من شيراز
الى صفهان وجعله بعد عزل الامير زا قاضى شيخ الاسلام باصبهان
وهو تصدى لهذا المنصب الى ان توفى عن الشيخ الاجل بهاء الدين
العاملى انتهى.

